

نام کتاب: کشف حقایق

نویسنده: علی آل محسن

مقدمه

حمد و سپاس بی‌کران، خدای جهانیان را و درود و سلام او بر بهترین خلق و شریفترین بندگان، محمد (ص) و اهل بیت پاکش علیهم السلام، و لعنت همیشگی خدای متعال بر دشمنان آنها تا روز قیامت.

مدتی پیش کتابچه‌ای کوچک با نام «هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی» (1) منتشر شد. این کتاب، به دو علت دارای اهمیت است: اولاً نویسنده این کتابچه، به گمان خویش، از بررسی کتاب «کافی» که از مهم‌ترین و معتبرترین کتاب‌های حدیثی نزد شیعه دوازده‌امامی است، به این مطالب دست یافته است.

ثانیاً نویسنده خود را در لباس انسانی اندرزگو و دلسوز که هدایت و سعادت دین و دنیا را برای شیعه می‌خواهد، نمایانده است. درحالی‌که با کمی دقت در نوشته‌های آقای جزایری، خلاف ادعاهای وی ثابت می‌شود و من با تأمل در این کتابچه، آن را مملو از اهانت‌های زشت، حرف‌های بیهوده، مبانی بی‌اساس، استدلال‌های ضعیف، مغالطه‌های آشکار، تهمت‌های ناروا و دروغ‌های تودرتو یافتم. نویسنده در این نوشتار، دروغ و

تَهْمَت

1- این نصیحت من است برای هر شیعی.

ص: 10

را حقیقت، نیرنگ را نصیحت و گمراهی را هدایت شمرده و خود را در جامه خیرخواهان و دوستداران شیعه نشان داده است. اما در واقع از این جایگاه، فاصله زیادی دارد. وی بدون ارائه دلیلی درست، شیعه را تکفیر کرده، آنان را گمراه خوانده و با این کار، مرتکب اشتباه و ستمی بس بزرگ و ناروا شده است؛ چراکه این تکفیر، طایفه بزرگی از مسلمانان را در برمی‌گیرد و از این‌رو، با سخن علما و نویسندگان زیادی از اهل سنت نیز مغایرت دارد که گفته‌اند: «به‌خاطر گناهی نمی‌شود کسی از اهل قبله⁽¹⁾ را تکفیر کرد».

البته این کتابچه، یکی از بی‌شمار کتابها، جزوه‌ها و نشریاتی است که در چند سال اخیر، به‌سبب اوضاع خاص سیاسی حاکم بر منطقه خاورمیانه، ضد شیعه منتشر شده است. از این‌رو بنده پس از مطالعه این کتاب، نقد آن را بر خود لازم دانستم تا بدین وسیله، شبهات ایجاد شده برطرف شود و حق از باطل و صدق از کذب جدا گردد. (2)

از پروردگار والامر تبه خویش خواستارم که به وسیله این کتاب، به برادران مؤمن و دینی‌ام نفع رساند و در روز تنگدستی و نیاز، مرا دریابد؛ چرا که او شنو، نزدیک و اجابت‌کننده است و اوست که به‌سوی حق و راستی، هدایتگر است و بازگشت همه به‌سوی اوست. درود خدا بر محمد (ص) و آل پاکش باد.

علی آل‌محسن

1- مقصود از اهل قبله، همه مسلمانان می‌باشند که به سوی یک قبله نماز می‌خوانند.

2- نویسنده کتابچه «هذه نصیحتی إلی کل شیعی» فردی وهابی به نام «ابوبکر جابر جزایری» است. البته بعید نیست که این عنوان، نام مستعار و از روی تقیه باشد! دانشمند محترم، علی آل‌محسن، نقدی بر این کتاب با عنوان «کشف الحقایق» نوشته است که ما در ترجمه آن از نویسنده این کتاب با عنوان «ابوبکر جزایری» یاد می‌کنیم.

مترجم

ص: 11

نقد و بررسی مقدمه کتاب

مخالفت نویسنده با راه و روش بحث علمی

نویسنده کتابچه، همه مطالب کتابش را فقط به احادیث کتاب شریف «کافی» مستند کرده است؛ کتابی که تنها یکی از مصادر و منابع استنباط احکام شرعی فرعی نزد شیعه دوازده‌امامی بوده و تألیف مرحوم ثقة الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی (متوفای ۵۳۲۹ . . ق) است.

جزایری می‌گوید: کتاب کافی نزد شیعه، حکم پایه و اساس در اثبات مذهب آنها را دارد⁽¹⁾ و از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که شیعه در اثبات مذهب خود بر آن تکیه دارد⁽²⁾ و عمده و اساس مذهب شیعه و بنیان آنها، همین کتاب است.⁽³⁾

همچنین نویسنده تأکید می‌کند که تمام نوشتارش حقایق علمی است که از کتاب کافی استخراج کرده است.⁽⁴⁾ او معتقد است این مباحث پایه و اساس مذهب هر شیعه

1- هذه نصيحتي إلى كلّ شيعي، ص

2- همان، ص ۵.

3- همان، ص ۶.

4- همان، صص ۴ و ۵.

ص: 12

است و ساختار فکری و مذهبی او را تشکیل می‌دهد و به آنها پای‌بند است. ابوبکر جزایری، در پایان به برخی از نتایج این بحث اشاره می‌کند؛ از جمله آنها اینک:

- شیعیان، مسلمانان را تکفیر و لعن می‌کنند و آنها را دشمن می‌پندارد.⁽¹⁾

- شیعیان، پیوسته با تمسک به امامت - که بدعت است - علیه خلافت، توطئه و همیشه میان مسلمانان جنگ‌های خانمان‌سوز برپا می‌کنند.⁽²⁾ آنها در پی نابودی اسلام و ایجاد تفرقه میان مسلمانان هستند⁽³⁾ و می‌خواهند اسلام را که با دین یهود و زرتشت دشمن است، سرنگون کنند تا دوباره نظام زرتشتی و آتش‌پرستی را که دین اسلام سقف‌ها و ستون‌های آن را فرو ریخته، برپا کنند.⁽⁴⁾ موارد دیگری نیز از این قبیل تهمت‌های ناروا، لابه‌لای کلام نویسنده وجود دارد که بعداً به آنها اشاره می‌کنیم.

پاسخ به گفته‌های جزایری:

۱. نویسنده اثبات نکرده که کتاب «کافی» از جمله کتاب‌های معتبر شیعه برای اثبات این مذهب است؛ چه رسد به اینکه ثابت کند. این کتاب، مهم‌ترین کتاب‌برای اثبات مذهب شیعه باشد.

۲. وی ثابت نکرده که تمام احادیث کافی یا بیشتر آن نزد شیعه صحیح است؛ حتی صحیح‌بودن روایاتی که در حقایق هفت‌گانه

کتابش به آنها تمسک نموده را نیز نزد شیعه به اثبات نرسانده است. نویسنده، این امور را که باید اثبات می‌شده، تبیین نکرده است. درحالی‌که زمانی

1- همان، ص ۳۵.

2- همان، ص ۳۴.

3- همان، ص ۳۶.

4- همان، ص ۳۳.

ص: 13

مطالب هفت‌گانه‌نوشتارش اثبات می‌شود که این دو موضوع ثابت شود و روشن است که اگر ثابت شود شیعه تمام احادیث کتاب کافی را صحیح نمی‌داند و در اثبات مذهبش، به‌ویژه در اصول عقاید، نه تنها بدان تکیه، که اعتماد هم نمی‌کند، بلکه بسیاری از روایات آن را تضعیف نموده و از حجیت و اعتبار می‌اندازد، نتایجی که وی گرفته از درجه اعتبار ساقط خواهد شد.

بنابراین جزایری باید قبل از هر چیز، صحت احادیثی را که در اثبات حقایق هفت‌گانه‌اش بر آنها تکیه کرده است، ثابت کند و به کلمات علمای شیعه درباره کتاب کافی نیز استناد کند. مخصوصاً احادیث هفت‌گانه‌ای که به آن احتجاج کرده است و ما نیز به‌زودی در همین نوشتار، به بیان جایگاه و منزلت کتاب کافی نزد شیعه امامیه می‌پردازیم و سخن بزرگان شیعه را در این‌باره نقل می‌کنیم تا مشخص شود که نویسنده از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است. بلکه بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده⁽¹⁾ و از اعتدال و حقیقت دور شده است.

1- اقتباس از آیه ۱۰۹ سوره توبه: أَلَمْ يَأْتِ الْبَنِيَّانَةَ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ، أَمْ مِّنْ أَسَّسٍ

بُنْيَانُهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ
مترجم .

جایگاه کتاب کافی نزد شیعه و ویژگی‌های آن

اشاره

کتاب «کافی» تألیف ثقة الاسلام، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، یکی از مهم‌ترین کتاب‌های حدیثی شیعی است که آسیاب استنباط احکام شرعی، نزد شیعه امامی، بر محور آن می‌چرخد. این کتاب، در بردارنده روایاتی است که کتاب‌های دیگر ندارند و بدین‌جهت ارزش و جایگاه والایی دارد. مرحوم کلینی احادیث زیادی از خاندان پیامبر (ص)، در اصول و فروع دین برای پیروان ائمه اطهار علیهم السلام به ودیعت گذاشت. این کتاب تقسیم‌بندی و ترتیب موضوعی بسیار نیکویی دارد و در مدت بیست سال - در زمان غیبت صغری و در عصر نیابت نواب اربعه - تألیف شده است. کتاب کافی شامل ۳۶ کتاب و ۳۲۶ باب و ۱۶۱۹۹ حدیث است که به تنهایی، از مجموع احادیث صحاح شش‌گانه اهل سنت بیشتر است. از خصائص کتاب این است که نویسنده در زمان نواب اربعه حضرت مهدی (عج) زنده بوده و کتاب در بردارنده خیلی از علوم الهی است که کتاب‌های دیگر در بردارنده این مطالب، در اصول و فروع، نیستند. شیعه در اعصار مختلف به آن عنایت داشته و نسخه‌های بسیاری از این کتاب چاپ شده و شروح و حواشی فراوانی بر آن نوشته شده است. از مهم‌ترین و مشهورترین شرح‌ها، کتاب «مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول» است که در ۲۶ جلد و به قلم

توانای ملا محمدباقر مجلسی صاحب مجموعه «بحارالانوار» (متوفای ۱۱۱۰ ه. ق) نگاشته شده است. شرح ملا محمدصالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۰ ه. ق) نیز از دیگر شروح معتبر در این باره است.

ستایش علما از کتاب کافی

۱. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه. ق) می‌گوید: «کتاب کافی از مهم‌ترین کتب شیعه و پرفایده‌ترین آنهاست»^(۱)
۲. شهید اول، محمد بن مکی عاملی (متوفای ۷۸۶ ه. ق) در اجازه‌اش به ابن‌خازن می‌گوید: «در زمینه حدیث، کتابی به مانند کتاب کافی برای امامیه نگاشته نشده و نویسنده آن شیخ ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی است»^(۲)
۳. محقق شیخ علی کرکی (متوفای ۹۴۰ ه. ق) در اجازه‌اش به قاضی صفی‌الدین عیسی می‌گوید:
از جمله کتاب‌هایی که اجازه نقل روایت آن را به تو می‌دهم، تمام مصنفات و روایاتی است که شیخ امام سعید، حافظ، محدث، ثقه و گردآورنده احادیث اهل بیت علیهم السلام ابوجعفر، محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتابی بزرگ در باب حدیث به نام کافی که مانند آن نگاشته نشده. . .
و احادیث شرعی و اسرار دینی را در این کتاب گردآورده که در غیر آن یافت نمی‌شود، می‌باشد.^(۳)
۴. شیخ ابراهیم قطیفی (متوفای ۹۵۰ ه. ق) در اجازه‌اش به شیخ شمس‌الدین استرآبادی می‌گوید: «کتاب محمد بن یعقوب کلینی (کافی) به درستی که همچون نامش

- 1- تصحیح الاعتقاد، ص ۵۵.
- 2- بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۱۹۰.
- 3- همان، ج ۱۰۸، ص ۷۵.

کفایت‌کننده، شفاف، کامل و تمام می‌باشد»^(۱)

۵. فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ ه. ق) می‌گوید:

اما کتاب کافی. . . این کتاب، در بین کتب اربعه، شریفترین، صحیحترین و کاملترین کتاب است؛ زیرا در بردارنده احادیث اصول اعتقادی نیز بوده و از زیاده‌گویی و مطالب سست و بی‌پایه خالی است.^(۲)

۶. ملا محمدباقر مجلسی می‌گوید:

کتاب کافی از شیخ بسیار راستگو، ثقة الاسلام و مقبول نزد همگان و ستایش‌شده خاص و عام، محمد بن یعقوب کلینی است. . . احادیث در باب اصول دین را گردآوری و ثبت و ضبط نموده و بهترین و بزرگترین تألیفات فرقه ناجیه (شیعه) است.^(۳)

۷. سید بحر العلوم (متوفای ۱۲۱۲ ه. ق) می‌گوید:

کتاب کافی که این عالم پیشوا - تربتش پاکیزه باد - نوشته. . . کتابی است مهم، بسیار سودمند، بی‌همتا، برتر از تمام کتاب‌های حدیثی از جهت ترتیب مطالب، دقت در نقل و پیراستگی از خطا و در برداشتن احادیث مربوط به اصول و فروع دین و به جهت جمع‌آوری بیشترین اخبار وارده از اهل بیت علیهم السلام.^(۴)

دلایل شهرت و جایگاه بلند کتاب کافی

بسیاری از بزرگان علماء، جایگاه والای کتاب کافی نزد شیعه امامیه را بدان سبب می‌دانند که این کتاب در زمینه اصول و فروع دین، اخلاق و اندرز و دیگر علوم دینی،

- 1- بحارالانوار، ج ۱۰۸، ص ۱۱۴.
- 2- وافی، ج ۱، ص ۶.
- 3- مرآة العقول، ج ۱، ص ۳.
- 4- رجال بحرالعلوم، ج ۳، ص ۳۳۰.

احادیثی را در خود جای داده که در غیر آن یافت نمی‌شود.

میرزا حسین نوری (ره) (متوفای ۱۳۳۰ ه. ق) پس از آنکه سخنی از شیخ مفید نقل می‌کند، می‌گوید: «از آنجا که کتاب کافی در بردارنده احادیث اصول و فروع، اخلاق، اندرزها، آداب و موضوعات دیگر است، از دیگر کتاب‌های حدیثی پرفایده‌تر است»^(۱) سیدهاشم معروف می‌گوید:

علت تألیف این کتاب، گواه است بر آنچه در ستایش کافی گفته شده است. شخصی از مؤلفش (کلینی) خواسته بود که برایش کتابی تألیف کند تا در بردارنده تمام فنون و علوم دینی باشد؛ به‌گونه‌ای که برای دانش‌پژوهان کافی باشد و محل رجوع جویندگان هدایت گردد و کسانی که طالب علوم دینی و خواستار عمل‌نمودن بر طبق احادیث صحیح ائمه معصومین علیهم السلام هستند - احادیثی که شأنیت عمل بر طبق آنها وجود دارد و به وسیله آنها، واجبات الهی و سنت‌های نبوی (ص) انجام می‌گیرد - با این کتاب بی‌نیاز شوند.^(۲)

کلینی هم در اجابت خواسته او، کتاب کافی را در مدت زمانی طولانی (بیست سال) تألیف می‌کند. مدت زمانی که هرکس به شرح حال وی پرداخته، به آن اشاره نموده است. از این رو کتابی جامع فراهم آمده که محدث، فقیه، واعظ و متعلم، خود را از آن بی‌نیاز نمی‌بینند.

مسلم است که چنین کتابی با این همه گوناگونی در موضوعات، چشم‌ها را به سوی خود خیره می‌کند و مورد تقدیر و ستایش علما قرار می‌گیرد؛ زیرا مسیر دشوار بررسی و جست‌وجوی روایات را هموار کرده است و نیاز محدث و فقیه و متکلم و . . . را با این مجموعه برطرف می‌کند. علاوه بر این، مؤلف این کتاب فردی مطمئن و مورد اعتماد نزد علما بوده و

1- مستدرک الوسائل، ج ۳.

2- کافی، ج ۱، ص ۸.

ص: 19

دارای شهرت فراوانی است و این جایگاه علمی و دینی باعث شده در میان مردم نیز، شأن و مقامی والا و شایسته کسب کند⁽¹⁾ از دیگر دلایل شهرت و بلندی جایگاه کتاب کافی، ترتیب و دسته‌بندی خوب و دقت زیاد در ثبت و ضبط احادیث است که مهم‌ترین دلیل آن عجله‌نکردن مرحوم کلینی در تألیف این کتاب است. ایشان بیست سال از عمر شریف و با برکت خود را در گردآوری این کتاب صرف کرد و با تحمل رنج‌های فراوان، به شهرهای زیادی سفر کرد تا مشایخ اجازه و حدیث‌شناسان خبره را ملاقات کرده، از آنها استفاده نماید. علت دیگر، هم‌عصر بودن ایشان با نواب اربعه امام زمان (عج) است. در آن زمان «اصول اربعمائه» که در بردارنده احادیث و اخبار ائمه معصومین علیهم السلام است،

متداول و در دسترس همگان بود و شاید همین دو امر باعث شد تا مرحوم کلینی بهتر بتواند روایات صحیح را در کافی گرد آورد.

احادیث صحیح و ضعیف در کتاب کافی

علمای شیعه هیچ‌گاه مقام و منزلتی را که علمای اهل سنت به کتاب‌های صحیح بخاری و مسلم بخشیده‌اند، به کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی نداده‌اند. آنها تمام احادیث بخاری و مسلم را صحیح دانسته و به صدور قطعی آنها از پیامبر (ص) حکم کرده‌اند. درحالی‌که علمای امامیه اعتقاد دارند، برخی احادیث کافی صحیح و معتبر و بعضی دیگر ضعیف هستند و قابلیت استدلال را ندارند. محقق خویی (ره) می‌گوید:

صحت همه روایات کافی ثابت نیست. بلکه بدون تردید بعضی از روایات کافی ضعیف هستند. فراتر آنکه بعضی از روایات کافی قطعاً از معصوم علیه السلام صادر نشده است.⁽²⁾

1- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۱.

2- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۹۲.

ص: 20

سید محمد مجاهد (متوفای ۱۲۴۲ ه. ق) می‌گوید:

آنچه محققین اصحاب ما بر آن قائل‌اند این است که هرچه کلینی فرموده، حجیت ندارد. به همین سبب، آنها بر هر روایتی که در کافی آمده، اعتماد نمی‌کنند و آن را نمی‌پذیرند. بلکه در میان متأخرین، مشهور شده که بسیاری از روایات کافی از جهت سند ضعیف‌اند. . .

و جماعتی از قداما، همچون مفید، ابن زهره، ابن‌دریس، شیخ طوسی و صدوق، گاه در بعضی از روایات کافی خدشه نیز وارد کرده‌اند. . . و عبارات آنها در کتاب وسائل ذکر شده است.⁽¹⁾

با این توضیح می‌توان گفت که علمای شیعه دیدگاه معتدلی درباره کتاب کافی دارند؛ نه افراط کرده‌اند که بگویند تمام احادیث کافی صحیح است تا از این جهت هم‌ردیف قرآن - که هیچ باطلی در آن راه ندارد - باشد؛ نه تفریط کرده‌اند که بگویند روایات کافی به‌طور کلی اعتبار و حجیت ندارد.

سید هاشم معروف می‌گوید:

با اینکه کتاب کافی اعجاب همه را برانگیخته و همه آن را ستوده‌اند، کسی درباره آن مبالغه نکرده؛ آن‌چنان‌که محدثین اهل سنت درباره بخاری غلو نموده‌اند. و کسی ادعا نکرده که تمام روایات کافی صحیح و بی‌نیاز از بحث و بررسی‌اند، مگر عده کمی از علمای متقدم که آنها نیز از گزند انتقادات فقها و محدثین متأخر در امان نمانده‌اند. همچنین کسی نگفته که کلینی از هرکسی که روایت نقل کند، وی ثقه و مورد اعتماد خواهد بود؛ چنان‌که بسیاری از محدثین اهل سنت

درباره بخاری چنین حرفی زده اند. بلکه بعضی از علما روایات کافی را نقد کرده و بر بعضی از آنها به دلیل ضعف رجال سند یا

1- مفاتیح الاصول، ص ۳۳۴.

ص: 21

مرسل یا مقطوع بودن و مانند اینها اشکال کرده، آنها را از حجیت ساقط نموده اند و با این کار، دیوار تعصب نسبت به روایات کافی را شکسته اند.⁽¹⁾ بنابراین کتاب کافی مشتمل بر احادیث ضعیف و صحیح است، بلکه تعداد احادیث ضعیف از احادیث صحیح بیشتر است؛ چنانکه عده زیادی از بزرگان، مانند فخرالدین طریحی (متوفای ۵۱۰۸۵ ه. ق)⁽²⁾ و شیخ یوسف بحرانی (متوفای 1186 ه. ق) به نقل از بعضی اساتید خود⁽³⁾ و سید بحر العلوم⁽⁴⁾ و میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی (متوفای ۵۱۳۱۰ ه. ق)⁽⁵⁾ و شیخ آقابزرگ تهرانی⁽⁶⁾ این حقیقت تصریح کرده اند.

طریحی می‌گوید:

تمام احادیث کافی ۱۶۱۲۱ حدیث است که تعداد صحیح آنها (البته براساس اصطلاح صحیح نزد متأخرین) ۵۰۷۲ حدیث، حسن ۱۴۴ حدیث، موثق ۱۱۱۸ حدیث، قوی ۳۰۲ حدیث و ضعیف ۹۴۸۵ حدیث است.

اگرچه مرحوم کلینی، چنانکه در مقدمه کتاب کافی بیان کرد، سعی نموده احادیثی را که به نظرش صحیح است و انجام تکلیف الهی بر مدار آنها می‌چرخد، گردآوری کند. اما علمای امامیه با او هم عقیده نیستند و تمام احادیث کافی را صحیح نمی‌دانند. بلکه خیلی از آنها را ضعیف شمرده اند. با این حال، کتاب کافی از مهم‌ترین و پرفایده‌ترین کتب حدیثی نزد علمای امامیه

است؛ زیرا بیش از ۶۷۰۰ حدیث معتبر در خود جای داده است.

- 1- دراسات فی الحدیث و المحدثین، ص ۱۳۲.
- 2- جامع المقال، ص ۱۹۳.
- 3- لؤلؤة البحرین، ص ۳۹۴.
- 4- رجال السید بحر العلوم، ج ۳، ص ۳۳۱.
- 5- قصص العلماء، ص ۴۲۰.
- 6- الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۴۵.

ص: 22

با این توضیحات، روشن شد که میان دیدگاه اهل سنت درباره کتاب بخاری و دیدگاه شیعه درباره کتاب کافی، تفاوت زیادی وجود دارد؛ زیرا جایگاه والایی که صحیح بخاری میان اهل سنت پیدا کرده، به علت اجماع علمای آنها بر صحیح دانستن تمام احادیث صحیح بخاری است.⁽¹⁾ برخلاف کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی شیعه که نزد علمای شیعه چنین جایگاهی ندارد.

از این رو، اگرچه عده‌ای از حافظان حدیث اهل سنت، کتاب‌های حدیثی نوشته و سعی کرده‌اند احادیثی را در آنها جمع‌آوری کنند که به نظرشان صحیح است⁽²⁾، اما هیچ‌گاه این کتاب‌ها، منزلت و جایگاه کتاب بخاری را پیدا نکردند؛ زیرا عالمان اهل سنت آن‌گونه که بر صحت احادیث بخاری اجماع کرده‌اند، بر صحت احادیثی که در دیگر کتاب‌های حدیثی‌شان آمده است، اجماع نکرده‌اند. از این رو وضعیت کتاب کافی نزد شیعه امامیه همانند وضعیت کتاب «المستدرک علی الصحیحین» یا «صحیح ابن‌حبان» و مانند اینهاست که با وجود تلاش نویسندگان آنها در جمع‌آوری احادیث صحیح، اجماعی بر قبول تمام احادیث آنها حاصل نشده است.

1- حافظ ابونصر الوایلی سجزی می‌گوید: «اهل علم فقها و غیر آنها اجماع نموده‌اند بر اینکه اگر مردی سوگند بخورد به اینکه زخم طالق است، اگر همه آنچه در بخاری آمده صحیح نباشد و پیامبر ص آن را نفرموده باشد، دروغ نگفته و همه روایات بخاری صحیح و گفته پیامبر ص است و آن زن، همچنان در عقد او خواهد بود»؛ مقدمه ابن صلاح، ص ۱۳. ابوالمعالی جوینی می‌گوید: «اگر مردی به طلاق همسرش قسم بخورد، مشروط به اینکه آنچه در دو کتاب بخاری و مسلم به صحت آن حکم شده، همگی سخن پیامبر ص است. من او را ملزم به طلاق نمی‌کنم و دروغگو نمی‌شمارم؛ زیرا علمای مسلمین بر صحت آن دو کتاب اجماع کرده‌اند»؛ صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۲۰؛ تدریب الراوی ج ۱، ص ۱۳۱. ابن تیمیه می‌گوید: «صحیح همان است که علمای حدیث آن را قبول نموده‌اند؛ مانند همه احادیث بخاری و مسلم که همه علمای اهل حدیث، بر صحت تمام روایات این دو کتاب جزم نموده‌اند و سایر مردم، در حدیث‌شناسی پیرو آنها هستند»؛ علوم الحدیث، ص ۷۲.

2- مانند کتاب «المستدرک علی الصحیحین» تألیف حاکم نیشابوری و «المسند الصحیح علی التقاسیم و الانواع» که به صحیح ابن‌حبان معروف است و همچنین «صحیح ابن‌خزیمه».

ص: 23

برای رفع این مشکل ناگزیریم روایات این کتاب‌های حدیثی را با قواعد و قوانین علم درایه بسنجیم تا حدیث صحیح را از غیر آن تشخیص دهیم. در این صورت حدیثی را که دارای تمام شرایط صحت باشد، صحیح، و حدیثی که آن شرایط را نداشته باشد، ضعیف می‌دانیم. حتی اگر مؤلفی به صحت احادیث کتابش حکم کرده باشد، باز همین قاعده جاری است؛ زیرا اجتهاد یک مجتهد، برای دیگر مجتهدان دلیل و حجت نیست.

عدم اثبات مذهب، با استناد به احادیث کتاب کافی

این مسئله با بیان چند امر روشن می‌شود:

۱. در کتاب کافی احادیث صحیح و معتبر و نیز احادیث ضعیف وجود دارد. بنابراین تا شرایط صحت در حدیثی وجود نداشته باشد، نمی‌توان به وسیله آن احکام شرعی را اثبات کرد؛ تا چه رسد به اینکه با آن حدیث، یک مذهب کلامی یا اصول اعتقادی اثبات شود.

۲. اصول دین با خبر واحد ثابت نمی‌شوند. هرچند آن خبر واحد، صحیح باشد^(۱)؛ چون در مسائل اعتقادی باید قطع و یقین حاصل شود و نهایت دلالت خبر واحد، ظن است و ظن در چنین مسائلی کاربرد ندارد.

سید مرتضی (ره) (متوفای ۵۴۳۶. ق) در ضمن جواب به این سؤال که آیا جایز است برای شناختن احکام شرعی به رساله مقنعه (تألیف شیخ مفید)، یا رساله ابن بابویه، یا کتاب کافی و غیر اینها مراجعه نمود، بیان کرد: «در اصول دین، مراجعه کردن به چنین کتاب‌هایی، خطا و جهل شمرده می‌شود»^(۲)

1- خبر واحد: حدیث غیرمتواتر را گویند و اختلافی نیست در اینکه بیشتر احادیث کافی خبر واحد هستند.

2- رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۳۳۳.

ص: 24

همچنین ایشان در مذمت کسانی که در هر زمینه‌ای به خبر واحد عمل می‌کنند، می‌گوید:

مگر اهل سنت و بزرگان‌شان را نمی‌بینی که در اصول دین، مانند توحید و عدل و

نبوت و امامت، به خبر واحد استدلال می‌کنند و نزد هر عاقلی روشن است که خبر واحد در چنین موضوعاتی حجت و دلیل نیست.⁽¹⁾

شیخ مرتضی انصاری (ره) (متوفای ۱۲۸۱ هـ.ق) نیز می‌گوید:

از ظاهر کلام شیخ طوسی در کتاب عده الاصول برمی‌آید که عدم جواز عمل به خبر واحد در اصول دین، اتفافی و اجماعی است، فقط بعضی از غافلین از اهل حدیث، غیر از این می‌گویند.

از ظاهر قول سید مرتضی که در کتاب سرائر نقل شده نیز برمی‌آید که در این مسئله هیچ اختلافی وجود ندارد.⁽²⁾

شهید ثانی (ره) (متوفای ۱۰۶۶ هـ.ق) در کتاب «المقاصد العلیة» بعد از بیان اینکه معرفت و شناخت جزئیات برزخ و معاد لازم و واجب نیست، می‌گوید:

و اما روایاتی که از پیامبر (ص) در این باره (جزئیات برزخ و معاد) و به صورت خبر واحد به ما رسیده، تصدیق و عمل بر طبق آنها واجب نیست. هرچند سند آنها صحیح باشد؛ زیرا خبر واحد، ظن‌آور است و مفید یقین نیست و در جواز عمل به خبر واحد در احکام شرعیة ظنیه اختلاف شده؛ تا چه رسد به احکام اعتقادیة یقینیه.⁽³⁾

بنابراین، آنچه اعتقاد به آن واجب است، از سه طریق حاصل می‌شود:
الف) ظاهر قرآن مجید؛

- 1- رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۱۱.
- 2- فرائد الاصول، ج ۱، ص ۲۷۳.
- 3- همان، ص ۳۷۱.

ص: 25

ب) قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین علیهم السلام (سنت معصوم) که به تواتر به ما رسیده باشد؛
ج) ضروریات دین اسلام.

اما اعتقاداتی که از این سه راه به دست نیاید، از عهده مردم برداشته شده و اعتقاد به آنها واجب نیست، مگر زمانی که علم و یقین به آنها پیدا کنند.
شیخ انصاری (ره) می‌فرماید:

اخبار به صراحت و روشنی دلالت دارد - ظهور و صراحتی که ظاهر کلام عده‌ای از بزرگان علماء، مانند شهید اول و ثانی در «ألفیه» و شرح آن و محقق ثانی در «جعفریه» و شارح آن، نیز می‌باشد - بر اینکه در شناخت و معرفت پروردگار، همین مقدار کفایت می‌کند که موجودیت خداوند، واجب‌الوجود بودنش و صفات ثبوتیه خدا را که به دو صفت علم و قدرت برمی‌گردند، تصدیق کرده، بپذیریم و صفاتی را که به حدوث و نیازمندی بازگشت دارد، از او نفی کنیم و معتقد باشیم که هرگز قبیحی از او سر نمی‌زند.

در شناخت پیامبر (ص) نیز کافی است که شخص پیامبر (ص) را با نسب مخصوص به خودش بشناسیم و نبوت و راستگو بودنش را بپذیریم. در این جهت، لازم نیست به عصمت ایشان، از ابتدای تولد تا پایان عمر، اعتقاد پیدا کنیم. . . .

در شناخت ائمه (ص) همین کافی است که آنها را به نسب معروفشان بشناسیم و ایشان را پیشوایانی هدایتگر به سوی حق بدانیم و در وجوب اعتقاد به بیش از این مقدار، از جمله عصمت ایشان، دو نظریه وجود دارد. . . .

و در تصدیق به آنچه پیامبر (ص) آورده است، کفایت می‌کند؛ تصدیق آنچه به صورت متواتر از احوال مبدأ و معاد به ما رسیده و به آن علم پیدا شده؛ مانند تکلیف به عبادات، سؤال در قبر و عذاب آن، معاد جسمانی، حساب، صراط، میزان، بهشت و دوزخ؛ هرچند علم ما به این موارد، علمی اجمالی باشد. . . .

ص: 26

آنچه در داشتن ایمان لازم شمردم، بعدها دیدم که از قول محقق پرهیزکار، اردبیلی، در «شرح ارشاد الأذهان» نیز نقل شده است.⁽¹⁾

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکرشده می‌توان گفت که وقتی ابوبکر جزایری در نوشتار خود (هذه نصیحتی إلی کلّ شیعی) ، کتاب کافی را مهم‌ترین کتابی می‌داند که شیعه در اثبات مذهبش بر آن تکیه دارد و آن را ریشه تشیع معرفی می‌کند، از راه و روش بحث علمی پیروی نکرده است.

بنابراین نه تنها مباحث جزایری قابل اثبات نیست، بلکه خلاف آن ثابت است؛ چون اگرچه کتاب کافی از مهم‌ترین کتاب‌های مورد اعتماد شیعه در زمینه استنباط احکام شرعی است، ولی در آن احادیث ضعیفی وجود دارد که حتی در فروع دین نیز

نمی‌توان به آنها تمسک جست؛ چه رسد به اصول دین و اثبات مذهب. همچنان‌که نمی‌توان به کافی یا دیگر کتب حدیثی، برای اثبات مذهب و عقیده استناد کرد؛ هرچند احادیث صحیح باشند. چرا که در اثبات مذهب و عقیده قطع و یقین لازم است. البته در اصول و عقاید دین، به آن مقدار از احادیث کافی یا غیر آن‌که به حد تواتر رسیده و صدور آنها را از جانب پیامبر (ص) و اهل بیت علیهم السلام قطعی می‌دانیم، می‌توان تمسک جست.

علاوه بر این، علمای شیعه صحت مذهب امامیه و درستی عقاید آن را با دلیل‌های یقینی عقلی و نقلی اثبات کرده‌اند و در مقابل مخالفان، به احادیثی از رسول خدا (ص) استدلال می‌نمایند که در کتاب‌های مورد اعتماد مخالفان نقل شده و آنها قائل به صحت آن احادیث هستند. علمای امامیه هیچ‌گاه با احادیثی که فقط در کتاب‌های شیعه آمده و مخالفان آنها را قبول ندارند، استدلال نکرده و مخالفان را به قبول آنها ملزم نساخته‌اند.

1- فرائد الاصول، ج ۱، صص ۲۷۷ - ۳۸۰.

ص: 27

این راه و روش امامیه، نزد کسانی که با کتاب‌های کلامی ایشان آشنا هستند، روشن است و هرکس خواهان آگاهی‌یافتن بر حقیقت راه و روش شیعه امامیه در اصول دین است، می‌تواند به این کتاب‌ها مراجعه کند؛ مانند: «الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد» از شیخ محمد بن حسن طوسی؛ «کشف المراد» ، «نهج المسترشدين» ، «الباب الحادی عشر» ، «نهج الحق و کشف الصدق» و «کشف الیقین» که همگی از آثار علامه حلی است. همچنین کتاب «الغدیر» تألیف شیخ عبدالحسین امینی و کتاب «المراجعات» سید عبدالحسین

شرفالدین عاملی و . . . که تعداد این کتابها بسیار زیاد است.

با وجود فراوانی چنین حقایقی در کتابها و سخنان علما و پرچمداران جهان تشیع، ابوبکر جزایری برای اثبات ادعاهای خود هیچ سخنی از آنان نقل نکرده است. وی همچنین در پی اثبات این نبوده که آیا حقایقی که ادعا کرده است، همگی از احادیث صحیح شیعیه برگرفته شده‌اند و همان احادیثی هستند که شیعیان به مضامین آنها اعتقاد داشته و آنها را پایه و اساس مذهب تشیع می‌دانند یا خیر!

دلیل روی‌نیارودن ابوبکر جزایری به کلمات علمای شیعیه نیز این است که آنها در کتابهای خود گفته‌اند، کتاب کافی دارای احادیث ضعیفی نیز هست که عمل طبق آنها جایز نیست و در فروع و اصول دین نمی‌شود به آنها استدلال کرد و نیز تصریح کرده‌اند که برای شیعیه‌بودن، لازم نیست انسان به تمام جزئیات مباحث توحید، نبوت، امامت و مانند اینها اعتقاد پیدا کند. بلکه آنچه لازم است اعتقاد به کلیات و اساس مذهب تشیع است؛ چنان‌که شرح آن گذشت.

عجیب آنکه جزایری احادیث ضعیفی را که به خیالش شیعیه معتقد به مضامین آنهاست، انتخاب کرده و پنداشته که با این احادیث به حقایق استوار و محکمی رسیده است که پایه و اساس مذهب تشیع را تشکیل می‌دهند؛ با اینکه آن احادیث، علاوه بر ضعف سند، از جهت معنا نیز بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کنند.

علاوه بر این، وی، چنان‌که در «کشف حقیقت هفتم» روشن خواهد شد، بعضی از

ص: 28

احادیث را به بدترین صورت تحریف نموده و به کتاب کافی نسبت می‌دهد که بسیار مایه تأسف است و روشن می‌کند که ایشان در نصیحت و پند خود به شیعه، خالص نبوده است و در ادعاهای خود، راستگو نیست و در نقل احادیث و مطالب نیز، مورد اعتماد و امین نیست. بنابراین به گفتار او نمی‌توان اعتماد کرد؛ (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و لآ حول و لآ قوة إلا بالله العلیّ العظیم (و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) .

کشف حقیقت اول

حقیقت اول:

اشاره

بی‌نیازی شیعه از قرآن جزایری می‌گوید: اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان از قرآن کریم بی‌نیازند؛ زیرا کتابهای آسمانی تورات، زبور و انجیل نزد اهل بیت علیهم السلام است. آنچه این حقیقت را اثبات و تأکید می‌کند و شیعه را ملزم به قبول آن می‌کند، بابتی است که کلینی در کتاب کافی باز کرده است با این عنوان: «تمام کتابهایی که از سوی خداوند عزوجل نازل شده، نزد ائمه علیهم السلام است و آنها تمام آن کتابها را می‌شناسند؛ هرچند به زبانهای مختلف است». او با دو حدیث که سندش به امام صادق علیه السلام منتهی می‌شود، بر اثبات این مطلب استدلال می‌کند. مضمون دو حدیث این است که امام صادق علیه السلام انجیل و تورات و زبور را با زبان سریانی می‌خوانده است.

پاسخ به ابوبکر جزایری

حدیث اول

وقتی «هشام بن حکم» با «بُریه» ، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برخوردند. هشام داستان بریه را برای آن حضرت نقل کرد. چون پایان یافت، حضرت ابوالحسن علیه السلام به بریه فرمود: «ای بریه! علم تو به کتاب دینت تا چه حد است؟»

ص: 32

گفت: «من بدان عالم و آگاه هستم» . فرمود: «تا چه حد اطمینان داری که معنایش را می‌دانی؟» گفت: «آن را خوب می‌دانم و بسیار اطمینان دارم» . سپس امام علیه السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریه گفت: «پنجاه سال است که من تو را یا مانند تو را می‌جستم» . پس او به خدا ایمان آورد و خوب هم ایمان آورد و زنی هم که با او بود، ایمان آورد. سپس هشام و بریه و آن زن، خدمت امام صادق علیه السلام آمدند؛ هشام گفت و گوی میان حضرت ابوالحسن علیه السلام و بریه را نقل کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: **ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ⁽¹⁾** بریه گفت: «تورات و انجیل و کتب پیغمبران از کجا به شما رسیده است؟» امام علیه السلام فرمود:

این کتب از آنان به ما ارث رسیده و همان‌طور که آنان می‌خواندند، ما هم می‌خوانیم و مانند آنان بیان می‌کنیم. خدا حجتی در زمین خودش نمی‌گذارد که چیزی از او بپرسند و او بگوید نمی‌دانم.⁽²⁾

بررسی سند حدیث

سند این حدیث به دلیل مجهول بودن یکی از راویان به نام حسن بن ابراهیم، ضعیف است. علامه محمدباقر مجلسی دربارهٔ سند این حدیث می‌گوید: «مجهول است»⁽³⁾ مامقانی در ترجمه راوی مذکور می‌گوید: حسن بن ابراهیم اهل کوفه بوده و شیخ در کتاب رجالش او را از اصحاب

1- آنها فرزندان [و دودمانی] بودند که [از نظر پاکی و تقوا و فضیلت] بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند [و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود آگاه است] و خداوند شنوا و داناست. آل‌عمران: ۳۴.

2- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۷. این حدیث به‌طور کامل در مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۵ و کتاب التوحید، ص ۲۷۰ آمده است.

3- مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۴.

ص: 33

امام رضا علیه السلام شمرده است. . . و ظاهر این گفته این است که ایشان امامی است. ولی حال او بر ما مجهول است.⁽¹⁾

حدیث دوم

کلینی از مفضل بن عمر نقل کرده که می‌گوید:

ما به خانه امام صادق علیه السلام آمدیم و می‌خواستیم اجازه تشریف به محضرش بگیریم. از پشت در شنیدم حضرت سخنی می‌گوید که عربی نیست و خیال کردیم به لغت سریانی است. سپس آن حضرت گریست و ما هم از گریه او گریستیم. آن‌گاه غلامش بیرون آمد و به ما اجازه ورود داد. ما به حضورش رسیدیم. من عرض کردم: «خدا به تو خیر دهد! ما آمدیم که از شما اجازه ورود بگیریم، شنیدیم به لغتی که عربی نیست و به خیال ما سریانی بود، سخن می‌گفتید، سپس شما گریه کردی و ما هم از گریه شما گریستیم».

امام فرمود: «آری؛ به یاد الیاس پیغمبر افتادم که از پیغمبران عابد بنی‌اسرائیل بود و دعای او را می‌خواندم که در سجده می‌خواند». سپس آن دعا را پشت سر هم می‌خواند که به خدا من هیچ کشیش و جاثلیق شیوا لهجه‌تر از او ندیده بودم و بعد آن را برای ما به زبان عربی ترجمه کرد و فرمود: او در سجودش همواره می‌گفت: «خدایا! آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که روزهای گرم را برای تو تشنگی کشیدم؟ آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که برای تو رخسارم را بر خاک ساییدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که برای تو از گناهان دوری گزیدم؟ خدایا! آیا تو مرا عذاب می‌کنی درحالی‌که برای تو شب‌زنده‌داری‌ها کردم؟» پس خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار که من تو را عذاب نمی‌کنم». الیاس گفت: «اگر فرمودی عذاب نمی‌کنی و سپس

1- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۶۵.

ص: 34

عذابم کردی، چه می‌شود؟ مگر نه این است که من بنده تو و تو پروردگار منی؟» باز خدا به او وحی کرد: «سرت را بردار، من تو را عذاب نمی‌کنم و اگر وعده‌ای دادم، به آن وفا می‌کنم»⁽¹⁾

بررسی سند حدیث

این حدیث نیز ضعیف است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «حدیث دوم ضعیف است»⁽²⁾ در ضعف این روایت، همین بس که «سهل بن زیاد» و «بکر بن صالح» و «محمد ابن سنان» در سلسله سند آن می‌باشند. مشهور علما، سهل بن زیاد را ضعیف می‌دانند. مامقانی می‌گوید:

علما درباره سهل بن زیاد دو دسته‌اند. یک‌دسته می‌گویند ایشان ضعیف است که این دیدگاه نجاشی، ابن‌غضائری، شیخ (در فهرست)، علامه حلی (در خلاصه و بعضی از کتب فقهی‌اش مانند منتهی و مختلف و غیره)، ابن‌داوود (در رجال)، محقق (در شرائع و مواردی هم در نهاییه و معتبر)، محقق آبی (در آنچه از کشف الرموز حکایت شده)، سیوری (در تنقیح)، شهید ثانی، شیخ بهایی، صاحب مدارک، ملاصالح مازندرانی، محقق اردبیلی، سبزواری و عده‌ای دیگر است؛ بلکه مشهور فقها و علمای حدیث و رجال همین دیدگاه را دارند.⁽³⁾

محقق خویی می‌گوید: «به هر حال، سهل بن زیاد به‌طور قطع، یا ضعیف است یا اینکه وثاقتش ثابت نیست»⁽⁴⁾.

1- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۷.

- 2- مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۸.
 3- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۵.
 4- معجم رجال حدیث، ج ۸، ص ۳۴.

ص: 35

«بکر بن صالح» نیز فردی است که نجاشی وی را تضعیف نموده است.⁽¹⁾ ابن غضائری می‌گوید: «بکر بن صالح رازی، جداً ضعیف است و روایات غریب زیادی را به تنهایی نقل می‌کند».⁽²⁾ علامه در خلاصه نیز، مانند ابن غضائری، او را تضعیف کرده است.⁽³⁾ ابن داوود، او را در قسم دوم که به افراد ضعیف اختصاص داده، آورده و وی را تضعیف نموده و سخن ابن غضائری را نیز در تضعیف او نقل کرده است؛ چنان‌که شیخ بهایی در «وجیزه» او را تضعیف کرده است.⁽⁴⁾

محقق مامقانی می‌گوید:

ضعف بکر بن صالح ضبی رازی که از جمله راویان امام کاظم علیه السلام است، مورد شک و انکار نیست و روایت کسانی که با او همنام باشند، به طوری که تمییز او از بکر بن صالح رازی ممکن نباشد نیز از درجه اعتبار ساقط است.⁽⁵⁾

مشهور علماء، «محمد بن سنان» را نیز ضعیف می‌دانند. مامقانی می‌گوید: «درباره او دو دیدگاه وجود دارد: او ضعیف است و همین دیدگاه در میان فقها و علمای رجال، مشهور است».

مامقانی سپس قول به تضعیف او را از شیخ طوسی (در رجال و فهرست) و نجاشی و ابن عقده و ابی‌العباس احمد بن محمد بن سعید و ابن غضائری نقل می‌کند. همچنین سخن شیخ مفید را می‌آورد که درباره او گفته است:

محمد بن سنان مورد طعن علماء قرار گرفته و اصحاب ما در تضعیف و اتهام او

- 1- رجال النجاشی، ج ۱، ص ۲۷۰.
- 2- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۸.
- 3- رجال علامه حلی، ص ۲۰۷.
- 4- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۷۸.
- 5- همان، ص ۱۷۹.

ص: 36

[به دروغگویی] اختلافی ندارند و هرکس حال او چنین باشد، در مسائل دینی نمی‌توان به او اعتماد کرد.⁽¹⁾ مامقانی می‌گوید:

از جمله کسانی که او را تضعیف کرده‌اند، محقق در جاهایی از کتاب معتبر، علامه در یکجای کتاب مختلف و کاشف‌الرموز، شهید ثانی در باب مهریه زن از کتاب مسالک، صاحب مدارک، محقق اردبیلی در مجمع‌الفائدة و صاحب ذخیره می‌باشند و همین قول به تضعیف از کتاب معتصم، مُنتقی، مشرق‌الشمسین، حبل‌المتین، حاشیة ملاصالح، تنقیح، فخری در «مرتب مشیخة صدوق» و کتاب‌های ذکری و روضه و مانند اینها حکایت شده است.⁽²⁾

محقق خویی می‌گوید: «تضعیف‌کردن چنین بزرگانی، ما را از اعتماد بر این شخص و عمل به روایات او باز می‌دارد».⁽³⁾ با اثبات ضعیف‌بودن هر دو حدیث، به سست‌بودن پایه و اساس حقیقت اولی که ابوبکر جزایری کشف کرده است، پی می‌بریم.

استدلال جزایری بر بی‌نیاز بودن شیعه از قرآن به وسیله این دو حدیث

ابوبکر جزایری می‌نویسد: هدف و مقصود مؤلف (کلینی) از آوردن این دو حدیث روشن است؛ وی درصدد بیان این نکته است که اهل بیت علیهم السلام و به پیروی از آنها شیعیان‌شان، می‌توانند با علمی که به کتاب‌های آسمانی گذشتگان دارند از قرآن کریم بی‌نیاز باشند و این گامی بسیار بزرگ برای جداکردن شیعه از اسلام است؛ زیرا بدون شک هرکس به هر صورتی که معتقد شود از قرآن کریم بی‌نیاز است، از دایره

1- تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۱۲۴.

2- همان، ج ۳، ص ۱۲۵.

3- معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۱۶۰.

ص: 37

اسلام و جماعت مسلمین خارج خواهد بود. وی سپس می‌گوید: کسی که اعتقاد داشته باشد از همه قرآن یا بعضی از آن، به هر نحوی از انحاء بی‌نیاز است، در واقع مرتد شده و از اسلام خارج گشته و رشته پیوند او با اسلام و مسلمین پاره شده است. پاسخ به جزایری: اگر از باب جدل، صحت این دو حدیث را قبول کنیم، باز هم بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کنند.

پاسخ حدیث اول

این حدیث نمی‌تواند بیانگر بی‌نیازی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنها، به وسیله کتاب‌های گذشتگان، از قرآن کریم باشد. بلکه به روشنی دلالت دارد که این کتاب‌ها که از طریق پیامبر (ص) به اهل بیت ارث رسیده، دست‌نخورده و بدون تحریف نزد آنان باقی مانده است و اهل بیت علیهم السلام با وجود اختلاف زبان، به این کتاب‌ها شناخت و آگاهی دارند؛ مرحوم کلینی (ره) نیز همین مطلب را سرفصل و عنوان این باب قرار داده است.

از ظاهر حدیث برمی‌آید که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قسمتی از انجیل را، شاید آن جایی که بر پیامبری حضرت محمد (ص) دلالت می‌کند، برای بُریه خواند تا او را ملزم به قبول اسلام کند؛ چنان‌که بریه در همان جلسه اسلام آورد.

آری! نشانه‌های پیامبر ما در تورات و انجیل آمده است و خداوند در قرآن به این مطلب اشاره کرده است، آنجا که می‌فرماید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (اعراف:

(۱۵۷)

ص: 38

همانا که از فرستاده [خدا] پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند. آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد. اشیاء پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد و ناپاک‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود [از دوش و گردنشان] برمی‌دارد.

ابن کثیر در ذیل این آیه می‌گوید:
 این صفت **يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ**، صفت و نشانه محمد [(ص)] در کتاب‌های انبیاست که امت‌های خود را به او بشارت می‌دادند و به آنها دستور می‌دادند که از او پیروی نمایند و این صفات و نشانه‌ها همواره در کتاب‌هایشان بوده و علما و احبارشان، آنها را می‌دانند. ⁽¹⁾

وی همچنین می‌گوید:

همواره پیامبران علیهم السلام صفات و نشانه‌های پیامبر اسلام [(ص)] را برای امت‌های خود بیان می‌کردند و به آنها دستور می‌دادند که هر وقت مبعوث شد، او را پیروی و یاری نمایند. ⁽²⁾
 بیهقی نیز گفته است:

خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام فرمان داد [تا نشانه‌های او را بیان کند] و او هم مژده او را به امتش داد. از این رو بنی‌اسرائیل پیامبر ما را می‌شناختند، قبل از اینکه به دنیا بیاید. ⁽³⁾
 بنده می‌گویم: «بر گفته بیهقی، این آیه نیز دلالت می‌کند که خداوند می‌فرماید: **وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ**

1- تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۵۱.

2- همان، ج ۴، ص ۳۶.

3- دلائل النبوة، ج ۱، ص ۸۱.

ص: 39

مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» ⁽¹⁾

استدلال به وسیله تورات و انجیل بر اهل آن ملت‌ها جایز است و هیچ اشکالی ندارد. در این‌باره بخاری در کتاب صحیح خود، روایتی را از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که می‌گوید:

یهودیان، زن و مردی را که با هم زنا کرده بودند، نزد پیامبر [(ص)] آوردند.

پیامبر [(ص)] به آنها فرمود: «شماها با کسی که زنا می‌کند، چه می‌کنید؟» گفتند: «آنها را با آب داغ می‌سوزانیم و کتک می‌زنیم». ایشان فرمود: «مگر حکم رجم را در تورات نمی‌یابید؟» گفتند: «نه، چیزی در این‌باره در تورات نمی‌یابیم». عبدالله بن سلام به آنها گفت: «دروغ می‌گویید. اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید». [وقتی تورات را حاضر کردند] آن معلم یهودی که تورات را درس می‌داد، دست خود را بر آیه رجم گذاشت و گفت: «پس این چیست؟» وقتی آن را دیدند، گفتند: «این آیه رجم است». آن‌گاه پیامبر [(ص)] دستور داد آن زن و مرد را در نزدیکی محل جنازه‌ها که نزدیک مسجد بود، رجم کنند و من دیدم آن مرد زناکار، بر آن زن خم می‌شد تا او را از سنگ‌ها حمایت کند.⁽²⁾

از این رو عده‌ای از علماء، به جواز نگهداری تورات و انجیل، بلکه هرگونه کتاب ضالّه فتوا داده‌اند تا در جهت واردکردن نقض یا استدلال ضد کسانی که به آن کتاب‌ها اعتقاد دارند، استفاده شود. بنابراین، ممکن است اهل بیت علیهم السلام نیز به همین سبب آن کتاب‌ها را نزد خود نگه می‌داشتند تا هنگام نیاز، از آنها استفاده کنند؛ چنان‌که امام علیه السلام با

1- و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: ای بنی‌اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. درحالی‌که تصدیق‌کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده تورات می‌باشم و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است. صف: ۶

2- صحیح بخاری، ج ۶، ص ۴۶ و ر. ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۲.

بُریه این‌گونه عمل کرد. در تأیید این مطلب، روایتی در کتاب‌های اهل سنت بدین مضمون آمده است که شیخ محمد بن علی صبان می‌گوید:

مهدی وقتی قیام کند، تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه بیرون می‌آورد و تورات را از کوهی در شام بیرون می‌کشد و با آن بر یهود استدلال می‌کند. آن‌گاه عده زیادی از آنان اسلام می‌آورند.⁽¹⁾

لازم به ذکر است که تحریفات زیادی در کتاب‌های آسمانی موجود در دست مردم وارد شده است. اما کتاب‌های پیغمبران گذشته که نزد اهل بیت علیهم السلام است، هرچند منسوخ شده و زمان عمل به آنها پایان یافته است، خالی از ضلال و گمراهی هستند؛ زیرا خداوند جز حق، چیزی نمی‌گوید و بر مردم، امر باطلی نازل نمی‌کند.

صاحب جواهر (ره) می‌گوید:

کتاب‌های پیغمبران گذشته تا زمانی که تحریف نشده باشند، از کتب ضلال به شمار نمی‌آیند و منسوخ شدن آنها باعث ضلالت آنها نمی‌گردد و از این جهت، بعضی از آن کتاب‌ها نزد ائمه ما علیهم السلام بوده و چه بسا به بعضی از یاران خود هم نشان می‌دادند. بلکه بعضی از آن کتاب‌ها، مانند زبور، از بهترین کتاب‌های پند و موعظه است؛ زیرا براساس آنچه ما دیده ایم، زبور فقط شامل پند و اندرز و مانند اینهاست؛
والله اعلم.⁽²⁾

از این‌رو، امام علیه السلام در موضوع مورد بحث می‌فرماید:

همان‌طور که پیامبران گذشته می‌خواندند،
ما هم می‌خوانیم و همان‌گونه که

1- اسعاف الراغبین، ص ۱۵۰ و سیوطی در کتابش
«العرف الوردی فی اخبار المهدی» که در حاشیه کتاب
«الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۸۱» چاپ شده، به نقل از
ابوعمر و دانی در سنن خودش از ابن شوذب می‌گوید:
«به‌درستی مهدی نامیده شده برای اینکه ایشان به
سوی کوهی از کوه‌های شام هدایت می‌کند که از آن
تورات را بیرون می‌آورد و به آن بر یهود استدلال
می‌کند، پس به دست ایشان جماعتی از یهود اسلام
می‌آورند» .

2- جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۶۰.

ص: 41

آنها بیان می‌کردند، ما هم بیان
می‌کنیم؛ یعنی آنچه ما از آن کتاب‌ها
می‌خوانیم عین همان چیزی است که انبیا
علیهم السلام از آن کتاب‌ها می‌خواندند؛
بدون هیچ‌گونه تحریف و تغییری، و
همان‌گونه که آنان برای مردم تفسیر و
تأویل می‌کردند، ما نیز برای مردم تفسیر
و تأویل می‌کنیم.

از سخنان گذشته می‌توان نتیجه گرفت که
هرچند ائمه اهل بیت علیهم السلام کتاب‌های
پیامبران گذشته را در دست داشتند، ولی
آن دسته از علوم و معارفی را به شیعیان
خود می‌آموختند که خداوند متعال بر
پیغمبرش (ص) نازل فرموده بود. پیامبر
(ص) هم آن علوم را به دروازه شهر علم و
گوش شنوای خویش، حضرت امیرالمؤمنین، علی
علیه السلام تعلیم نمود و آن حضرت نیز آن
علوم را به ائمه بعد از خود علیهم السلام
منتقل کرد. شاعر چه نیکو سروده:

إذا شئت أن تبغی لنفسک مذهباً
و تعلم أن الناس فی نقل أخبار
فدع عنک قول الشافعی و مالک
و أحمد و المروی عن کعب أخبار
و وال أناساً قولهم و حدیثهم

روی جُدنا عن جبرئیل عن الباری⁽¹⁾

پاسخ حدیث دوم

این حدیث نیز بر آنچه جزایری گفته دلالت نمی‌کند. نهایت دلالت حدیث آن است که امام صادق علیه السلام با دعای الیاس علیه السلام دعا می‌کرد. اما معلوم نیست که این دعا در کتاب‌های آسمانی بیان شده یا امام صادق علیه السلام از پدران‌ش از پیامبر (ص) نقل فرموده است. بر مبنای این احتمال‌ها، حدیث بر بی‌نیازی از کتاب خدا دلالت نمی‌کند؛ زیرا صرف دعا کردن امام علیه السلام به مانند یکی از انبیای گذشته، دلیل بر آن نیست که بگوییم ایشان از

1- اگر خواستی برای خود مذهبی اختیار کنی و علم به مردم در نقل اخبار پیدا کنی، پس قول شافعی و مالک و احمد و آنچه را از کعب الأحبار نقل شده، رها کن و از کسانی پیروی کن که گفتار و حدیث آنها این باشد که «روایت کرد جد ما از جبرئیل از خداوند باری تعالی» .

ص: 42

آنچه پیامبر اسلام (ص) آورده، دست برداشته است. اگر هم بپذیریم دعایی را که امام صادق علیه السلام می‌خواند، از یکی از کتاب‌های آسمانی گرفته و برای دیگران نقل کرده است، خلی بر ادعای ما وارد نمی‌شود؛ زیرا اشکالی ندارد که امام، مطالبی در زمینه دعا و مانند آن را از کتاب‌های پیامبران گذشته که دست تحریف به آنها نرسیده، برای ما بازگو کند. این کار بسیار شایسته‌تر از نقل سخن یهود و نصارا است که علمای اهل سنت آن را جایز شمرده‌اند.

روایتی را بخاری و ترمذی و احمد بن حنبل - که لفظ روایت از اینهاست - و ابوداؤد و عده‌ای دیگر، از عبدالله بن عمر نقل می‌کنند که پیامبر (ص) فرمود:

از من تبلیغ کنید هرچند به یک آیه باشد و از بنی‌اسرائیل هرچه نقل کنید باکی نیست و هرکسی از روی قصد و عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه او پر از آتش شود.⁽¹⁾

ابن حجر عسقلانی در توضیح این حدیث می‌گوید:

در نقل حدیث از آنها هیچ مشکلی نیست؛ زیرا پیامبر [(ص)] در ابتداء، بررسی و مطالعه کتاب‌های بنی‌اسرائیل و نقل حدیث از آنها را نهی کرده بود و این نهی، قبل از استقرار احکام اسلامی و قواعد دینی واقع شده بود تا مبادا فتنه‌ای رخ دهد. با از بین رفتن احتمال خطر، گشایش حاصل شد و پیامبر [(ص)] نقل اخبار از آنها و مطالعه کتاب‌های ایشان را اجازه دادند؛ چون در شنیدن اخباری که در زمان آنها رخ داده، عبرت‌هایی وجود دارد. شافعی می‌گوید: «روشن است که پیامبر [(ص)] دروغ‌گویی در نقل حدیث را اجازه نداده است؛ لذا معنای

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۷؛ سنن ابی‌داؤد، ج ۳، ص ۲۲۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، صص ۱۵۹، ۲۰۲، ۴۷۴، ۵۰۲ و ج ۳، ص ۴۶؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۰؛ صحیح سنن ابی‌داؤد، ج ۲، ص ۶۹۷؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۰؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، صص ۵۰ و ۵۱؛ الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۷۰.

ص: 43

حدیث مذکور چنین می‌شود که از بنی‌اسرائیل احادیثی را نقل کنید که علم به دروغ بودن آنها ندارید، و اما مطالبی را که احتمال صحت و وقوع آن را می‌دهید

اشکالی ندارد که احادیثی از آنان درباره آن نقل کنید»⁽¹⁾.
مناوی می‌گوید:

مراد از «حدّثوا عن بنی اسرائیل» در حدیث مذکور، این است که قصه‌ها، پند و اندرزها و مانند آن را که معنایشان روشن است، از بنی اسرائیل نقل کنید؛ زیرا در نقل این امور، برای خردمندان عبرت‌هاست. بر شما باکی نیست در نقل حدیث از آنها؛ هرچند بدون سند باشد؛ چون آوردن سند به سبب فاصله زمانی زیاد، ممکن نیست. پس غلبه ظنّ به اینکه آن مطالب از آنهاست، کافی است. بله، اگر معنای آن حدیث و مطلب روشن نباشد، نقل آن اشکال دارد.⁽²⁾

جزایری می‌گوید: چگونه قرائت آن کتاب‌های منسوخ و تحریف شده جایز است، حال آنکه وقتی رسول خدا [(ص)]، عمر بن خطاب را درحالی‌که برگه‌ای از تورات در دستش بود، می‌بیند، به تندی او را با این گفتار سرزنش می‌کند: «مگر من برای شما شریعتی نورانی و پاکیزه نیاورده‌ام؟» پاسخ به جزایری: چنان‌که گذشت، کتاب‌های پیامبران گذشته - که نزد اهل بیت علیهم السلام باقی هستند - از تحریف مصون مانده است. از این رو، نقل مطالبی از آنها در موضوعاتی مانند دعا و موعظه جایز است؛ هرچند این کتاب‌ها منسوخ شده‌اند. اما در این سرزنش و نهی پیامبر (ص) (خطاب به عمر) چند احتمال وجود دارد:

الف) شاید این ماجرا در آغاز بعثت بوده، و بعد از استقرار احکام اسلامی در جامعه، این نهی برداشته شده است؛ چنان‌که از ابن حجر نیز این مطلب را نقل کردیم.

1- فتح الباری، ج ۶، ص ۳۸۸.

2- فیض القدیر، ج ۳، ص ۳۷۷.

ب) شاید پیامبر (ص) چون می‌دانست عمر می‌خواهد به مضمون آن برگه که شامل عقائد فاسد و احکام باطل یا منسوخ است، عمل کند، وی را نهی کرد. این بدان معنا نیست که ایشان نقل مطالبی مانند دعا، موعظه و مانند آن را نهی کرده باشد.

ج) شاید پیامبر (ص) بیم آن را داشت که مسلمانان، به تورات و انجیلی که در دست اهل کتاب است، توجه کنند و به چیزی از آنها اعتقاد پیدا کنند که صحیح نیست یا به چیزی عمل کنند که جایز نیست. از این رو عمر را نهی کرد تا در این فتنه به‌سوی دین باز نشود. (1)

ابوبکر جزایری می‌گوید: هر مسلمانی به هر شکلی از اشکال معتقد شود که از قرآن یا بعضی آن بی‌نیاز است، مرتد شده و از دایره اسلام خارج است.

پاسخ به جزایری: ما در اینکه جایز نیست یک مسلمان، قرآن مجید را کنار گذاشته و مهجور نماید یا معتقد باشد با وجود کتاب‌های دیگر، به قرآن نیازی نیست هیچ نزاعی نداریم؛ زیرا بحث در این است که آیا شیعه امامیه، چنان‌که جزایری گمان کرده، واقعاً معتقد است که با وجود تورات و انجیل می‌توان از قرآن بی‌نیاز شد؟! البته عقیده شیعه امامیه درباره قرآن، روشن‌تر از آن است که محتاج به توضیح و بیان باشد. ولی برای روشن شدن ذهن‌ها و پاسخ به یاوه‌گویان، مطالبی را از علمای بزرگ این مذهب درباره عقیده‌شان به قرآن، بیان می‌کنیم:

۱. ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (ره) (متوفای ۵۳۸ هـ. ق) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن، سخن خدا، وحی، فرستاده و کتاب اوست؛ باطل از پس و پیش

در آن راه ندارد؛ از سوی حکیم علیم نازل شده، در بردارنده داستان‌های

1- مؤلف محترم می‌توانست با استناد به حدیثی که از اهل تسنن در جواز نقل مطالب از کتاب‌های انبیای گذشته رسیده، بر جزایری نقض کند. علاوه بر این، با حدیثی که فقط در منابع اهل تسنن آمده است، نمی‌توان بر کسانی که در صدور و صحت چنین احادیثی تردید دارند، استدلال کرد. مترجم واقعی است و همانا، گفتاری قاطع و روشنگر است. این کتاب، شوخی نیست؛ خدای تبارک و تعالی ایجادکننده، فروفرستنده، رب و متکلم به آن است.⁽¹⁾

۲. شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء (ره) می‌گوید:

شیعه امامیه معتقد است. . . قرآنی که در دست مسلمانان است، همان کتابی است که خداوند برای پیامبر (ص) نازل فرمود تا معجزه او باشد و به وسیله آن تحدی نماید و همچنین برای آموزش احکام و بیان حلال و حرام باشد؛ به‌درستی که در آن، هیچ‌کاستی و زیادتی و تحریفی نیست. این عقیده مورد اجماع شیعه است. ۲⁽²⁾. شیخ محمدرضا مظفر (ره) می‌گوید:

ما معتقدیم که قرآن همان وحی الهی است که از سوی خداوند نازل شده و بر زبان پیامبر اکرم (ص) جاری گشته است؛ در آن، بیان برای هر چیزی هست و در زمینه بلاغت و فصاحت و حقایقی که در خود دارد و معارف عالیه، معجزه جاویدان پیامبر (ص) است که بشر از آوردن همانند آن عاجز است و دست تحریف و تخییر در آن راه ندارد. این کتابی که در میان ماست و آن را تلاوت می‌کنیم، همان قرآنی است که بر پیامبر

(ص) نازل گشته و هرکس غیر از این را ادعا کند و بگوید، سنت‌شکن، مغالطه‌گر یا شبهه‌افکن است و بر طریق هدایت نیست. بنابراین، قرآن کلام خداست **لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ** ⁽³⁾. (فصلت: ۴۲)

شگفتا که جزایری با انتخاب این دو حدیث از کتاب کافی و دلیل دانستن آنها بر

- 1- عقائد الصدوق، ص ۳۰.
- 2- اصل الشيعة و اصولها، ص ۱۳۲.
- 3- که هیچ‌گونه باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است، عقائد الامامیه، ص ۹۵.

ص: 46

اینکه اهل بیت علیهم السلام و شیعیان، با وجود تورات و انجیل تحریف‌شده، خود را از قرآن بی‌نیاز می‌دانند، می‌خواهد به نتیجه‌ای که دلخواهش است، برسد؛ یعنی هرکس اعتقاد داشته باشد که با وجود کتاب‌های آسمانی، به قرآن نیازی ندارد، کافر و مرتد و از دایره اسلام بیرون است و شیعیان به دلالت این دو حدیث، چنین عقیده‌ای دارند. از این رو ایشان با همین دو حدیث ضعیف و نیز با معنایی که هیچ دلالتی بر آن ندارد، شیعه را تکفیر کرده و نسبت به احادیث صحیح زیادی که کلینی (ره) در کافی در باب فضل قرآن و فضیلت قرائت و عمل به آن آورده، بی‌اعتنا بوده است. در حالی که مرحوم کلینی (ره) بخشی جداگانه از کتاب کافی را به قرآن اختصاص داده و عنوان آن را «کتاب فضل القرآن» نامیده است و در آن ۱۲۴ حدیث در موضوعات گوناگون و باب‌های متنوع به یادگار گذاشته است که به برخی از عناوین این

بابها اشاره می‌شود:

باب فضل حامل القرآن؛ بابی در فضیلت کسی که حامل قرآن باشد.
باب من يتعلم القرآن بمشقة؛ بابی در ثواب کسی که قرآن را به سختی یاد گیرد.
باب من حفظ القرآن ثم نسيه؛ بابی در حکم کسی که قرآن را حفظ نماید، سپس آن را فراموش کند.
باب البيوت التي يقرأ فيها القرآن؛ بابی در فضیلت خانه‌هایی که در آنها قرآن خوانده می‌شود.
باب ثواب قراءة القرآن؛ بابی در پاداش قرائت قرآن.
باب قراءة القرآن في المصحف؛ بابی در فضیلت خواندن قرآن از روی نوشته قرآن.
باب ترتيل القرآن بالصوت الحسن؛ بابی در پاداش ترتیل قرآن با صدای زیبا.
باب من يظهر الغشية عند قراءة القرآن؛ بابی در حکم کسی که هنگام قرآن‌خواندن، خود را به غش می‌زند.
باب في كم يقرأ القرآن و يختم؛ بابی در مدت زمانی که قرآن خوانده و ختم شود.
باب في أن القرآن يرفع كما أنزل؛ بابی در اینکه قرآن بالا می‌رود، همان‌گونه که نازل

ص: 47

شده است.

باب فضل القرآن؛ بابی در فضیلت قرآن.⁽¹⁾

درباره فضیلت کسی که به قرآن عمل می‌کند و آن را حفظ می‌نماید، روایتی صحیح از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام آمده است که می‌فرماید: «حافظ قرآن که بدان عمل کند، همراه فرشتگان پیغامبر گرامی و نیکوکردار است»⁽²⁾

از جمله روایاتی که درباره سفارش به قرائت قرآن آمده، روایت صحیحه حریز از امام صادق علیه السلام است که فرمود: «قرآن، عهد و فرمان خدا با خلقش است. پس چه شایسته است که انسان مسلمان در عهد و فرمان او بنگرد و هر روز پنجاه آیه از آن را بخواند»⁽³⁾

امام صادق علیه السلام در باب ثواب قرائت قرآن، در روایت صحیحه (4) فضیل بن یسار، می‌فرماید:

چه چیز بازمی‌دارد تاجری را که در بازار مشغول تجارت است از اینکه چون شب‌هنگام به خانه بازمی‌گردد، نخواستد تا یک سوره از قرآن بخواند و به جای هر آیه که می‌خواند، برایش ده حسنه نوشته شود و ده گناه از او پاک گردد.⁽⁵⁾

مرحوم کلینی (ره) در باب «الردّ إلی کتاب و السنّة» روایاتی را آورده که دلالت می‌کنند، هیچ حلال و حرام و هیچ چیزی نیست که مردم به آن احتیاج داشته باشند، مگر اینکه در کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) آمده است.

- 1- ر. ک: جزء دوم اصول کافی، از صص ۵۹۶ - ۶۳۴.
- 2- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۳.
- 3- همان، ص ۶۰۹.
- 4- صحیحه به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان عادل امامی به معصوم متصل شود. مترجم
- 5- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

ص: 48

۴۸ از دیگر روایات این دسته، صحیحه حماد است که می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ چیزی نیست، مگر اینکه درباره آن آیه قرآنی یا سنتی وارد شده است»⁽¹⁾

در موثقه⁽²⁾ سماعه، راوی از امام کاظم علیه السلام می‌پرسد: «آیا همه چیز در

کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) موجود است یا شما هم در آن، گفتاری دارید؟» حضرت فرمود: «همه چیز در کتاب خدا و سنت پیغمبرش هست»⁽³⁾

در باب «الآخذ بالسنة و شواهد الكتاب» نیز روایاتی ذکر می‌کند که انسان را ملزم به عمل کردن به احادیثی می‌کنند که موافق با قرآن می‌باشند، و درباره احادیثی که مخالف با قرآن هستند، نیز حکم به دور انداختن می‌کنند.

از جمله آن روایات، صحیحۀ ایوب بن خُمر است که می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: هر موضوعی باید به قرآن و سنت ارجاع شود و هر حدیثی که موافق قرآن نباشد، دروغی است خوش‌نما»⁽⁴⁾.

در این باب، هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می‌کند که فرمود:

پیغمبر (ص) در منا سخنرانی کرده، فرمود: «ای مردم! آنچه از جانب من به شما رسید و موافق قرآن بود، آن را من گفته‌ام و آنچه به شما رسید و مخالف قرآن بود، من آن را نگفته‌ام»⁽⁵⁾

بنابراین کسی که معتقد به این روایات باشد، نمی‌تواند ادعا کند که با وجود کتاب‌های انبیای گذشته - هرچند تحریف نشده باشند - از قرآن بی‌نیاز است. پس می‌توان نتیجه گرفت که تمسک جستن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان به قرآن مجید، اعتمادشان بر آن و استدلال کردن به وسیله آن، بر کسی پوشیده نیست و انکار این حقیقت، زورگویی آشکار و سفسطه‌ای روشن است.

- 2- موثقه به روایتی گفته می‌شود که سند روایت با راویان ثقه به معصوم متصل شود، هرچند برخی از آنان غیر امامی باشند.
- 3- اصول کافی، ج ۱، ص ۵۹.
- 4- همان، ص ۶۹.
- 5- همان.
- ص: 49

کشف حقیقت دوم

اعتقاد به جمع‌آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه
 [اعتقاد به جمع‌آوری و حفظ قرآن فقط توسط شیعه]

اشاره

ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعیان اعتقاد دارند که کسی از صحابه پیامبر [(ص)] قرآن را گردآوری و حفظ نکرده، مگر علی و ائمه اهل بیت [علیهم السلام].
 حدیث اول

صاحب کتاب کافی این اعتقاد را ثابت کرده و با روایتی بر آن استدلال نموده است. کلینی از جابر نقل می‌کند که می‌گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «جز دروغگو هیچ‌کس از مردم ادعا نکند که تمام قرآن را [چنان‌که نازل شده] جمع کرده است و کسی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام و امامان علیهم السلام پس از وی، آن را چنان‌که خدای تعالی فرستاده، جمع و نگهداری نکرده‌اند» .

پاسخ به جزایری: کلینی (ره) دسته‌ای از روایات را در باب «أنه لم یجمع القرآن کله إلا الأئمة علیهم

السلام و أنهم يعلمون علمه كله»⁽¹⁾ آورده که یکی از آنها همان حدیثی است

1- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۲۸، کتاب الحجّة، باب «تمامی قرآن را جز ائمه علیهم السلام کسی دیگر جمع نکرده و تنها ایشان همه آن را می‌دانند» .
ص: 52

که جزایری در بیان حقیقت دوم بدان استناد کرده که در سند این حدیث، «عمرو بن ابی‌مقدم» است که در وثاقت او اختلاف نظر است. علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «در سند حدیث اول اختلاف شده است»⁽¹⁾ از کلمات بزرگان ظاهر می‌گردد که بیشتر علما به تضعیف او نظر دارند.⁽²⁾

به هر ترتیب، وثاقت این راوی با دلیل محکم و مورد اعتمادی ثابت نشده است و کلام علما درباره او مختلف است. ابن غضائری در جایی او را توثیق کرده و در سخنی دیگر، وی را تضعیف نموده است.

علامه حلی در کتاب خلاصه، یکبار او را در قسم اول (مخصوص راویان موثق) و یکبار در قسم دوم (مخصوص راویان ضعیف) ذکر کرده است.⁽³⁾ ابن داوود نیز در رجالش چنین عمل کرده است.⁽⁴⁾ بنابراین به علت مجهولبودن حال این راوی، نمی‌توان به حدیث وی اعتماد کرد.

حدیث دوم

کلینی از محمد بن حسین از محمد بن حسن از محمد بن سنان از عمار بن مروان از منخل از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی نمی‌تواند ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست» .

این حدیث نیز با وجود محمد بن سنان و منخل، ضعیف است. شرح حال محمد بن سنان قبلاً گذشت. اما منخل که نام کامل او «منخل بن جمیل اسدی» است، بسیار ضعیف است.

- 1- مرآة العقول، ج ۳، ص ۲۰۰
- 2- ر. ک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۳۴ و رجال علامه، ص ۲۴۱.
- 3- رجال علامه، صص ۱۲۰ و ۲۴۱.
- 4- ر. ک: تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۲۴.

ص: 53

نجاشی درباره او می‌گوید: «وی ضعیف و روایتش فاسد است»^(۱) ابن غضائری می‌گوید: «او ضعیف است و در مذهبش غلو وجود دارد»^(۲) علامه می‌گوید: «او کوفی و ضعیف است و در مذهبش غلو و مبالغه‌گویی وجود دارد» .

محمد بن مسعود می‌گوید: «از علی بن حسن^(۳) درباره منخل بن جمیل سؤال کردم، گفت: او چیزی نیست و متهم [به دروغ‌گویی] است»^(۴) امامقانی می‌گوید: «همه علما بر ضعف او اتفاق نظر دارند»^(۵)

اما دیگر روایات این باب همگی دلالت می‌کنند که علم به تمام قرآن نزد ائمه اطهار علیهم السلام است؛ به چند نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

- سلمة بن محرز می‌گوید:

شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «از جمله علومی که به ما داده شده، علم تفسیر قرآن و احکام آن و علم تغییر زمان و حوادث آن است. . .». سپس فرمود: «اگر رازنگه دارانی یا افراد مورد اطمینانی را می‌دیدیم، می‌گفتیم⁽⁶⁾ و خداوند یاری‌رسان است» .

- عبدالاعلی مولى آل‌سام گوید:
شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود:
«به خدا سوگند! من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می‌دانم؛ چنان‌که گویی در کف دست من است؛ در قرآن خبر آسمان

- 1- رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۷۲.
- 2- ر. ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۴۷.
- 3- در متن عربی علی بن الحسین آمده است. ولی در مصدر آن علی بن الحسن می‌باشد که مقصود از آن علی بن‌حسن بن علی بن فضال، استاد محمد بن مسعود عیاشی است. مترجم
- 4- رجال علامه، ص ۲۶۱.
- 5- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۴۷.
- 6- مجلسی در مرآة العقول، ج ۳، صص ۳۲ و ۳۳ می‌گوید: «أوعیة» جمع وعاء است. . . ؛ یعنی قلب‌هایی که رازها را پنهان و محافظت می‌کنند.

ص: 54

و زمین و خبر گذشته و آینده است؛ خدای عزوجل می‌فرماید: بیان هر چیز در آن است»⁽¹⁾

- نیز عبدالرحمان بن کثیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به خدا سوگند! علم همه کتاب نزد ما است»⁽²⁾

- در حسنه⁽³⁾ یا صحیحۀ بُرید بن معاویه آمده است:

برای امام باقر علیه السلام آیه شریفه
قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ⁽⁴⁾ را خواندم.
حضرت فرمود: «خدا ما را قصد کرده و علی

عليه السلام بعد از پیغمبر (ص) ، اول ما و افضل ما و بهترین ما خاندان است»⁽⁵⁾ با توجه به اینکه در اینجا درصدد بیان معرفت ائمه علیهم السلام به علم کتاب خدا نیستیم، تنها به بررسی دو حدیث اول این باب می‌پردازیم؛ احادیثی که جزایری، حقیقت دوم خودش را بر اساس آنها بیان کرده است.

اشکال جزایری در دلالت این دو حدیث

جزایری می‌گوید: این اعتقاد که جز ائمه اهل بیت شخص دیگری از مسلمانان قرآن را جمع‌آوری و حفظ نکرده، فاسد و باطل است و هدف از این سخن، تکفیر همه مسلمانان، جز ائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست و همین در فساد و بطلان و شربودن

1- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

2- همان، ص ۲۳۰.

3- حسنه به روایتی گفته می‌شود که با راویان امامی به معصوم متصل شود، برخی از آنان عادل و برخی دیگر ممدوح باشند. تردید مصنف در اینکه روایت صحیحه است یا حسنه، به علت وجود ابراهیم بن هاشم در سند حدیث است که گروهی او را توثیق کرده و گروهی او را ممدوح می‌دانند. مترجم

4- بگو کافی است که خداوند کسی که علم کتاب [و آگاهی بر قرآن] نزد اوست، میان من و شما گواه باشند. رعد: ۴۳

5- الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹.

ص: 55

این عقیده کافی است.

پاسخ به جزایری: منظور از جمع‌آوری و حفظ قرآن در دو حدیث ذکر شده، جمع‌کردن سوره‌ها و آیات قرآن در یک کتاب نیست. بلکه مقصود، یکی از دو معنای زیر است:

معنای اول

منظور از جمع‌آوری و حفظ، علم به تفسیر قرآن و شناخت احکام و معارف آن است. شاهد این معنا فرموده امام علیه السلام در حدیث دوم است که فرمود: «جز اوصیای پیغمبر (ص) کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست».

از این روایت ظاهر می‌شود که اگر مراد از جمع‌آوری قرآن در این حدیث، جمع‌آوری الفاظ قرآن در یک کتاب باشد، بیشک بیشتر مسلمانان می‌توانستند ادعا کنند که تمام قرآن نزد آنهاست. اما ادعای علم به قرآن و شناخت آیات و معانی ظاهری و باطنی آن، همان‌گونه که خداوند متعال نازل فرموده است، فقط توسط اهل بیت پیامبر علیهم السلام صورت گرفته و هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده است. فرموده امام علیه السلام به «ظاهر و باطن قرآن» نیز به همین مطلب اشاره دارد؛ زیرا این اصطلاح ظاهر و باطن قرآن⁽¹⁾ درباره معانی قرآن به کار می‌رود، نه الفاظ آن و جمع‌کردن ظاهر و باطن قرآن، به معنای احاطه و اشراف بر معانی تمام آیات کتاب خداست. بنابراین اگر منظور از ظاهر، لفظ قرآن و مقصود از باطن، معنای آن است، در این صورت معنا چنین می‌شود: «به جز اوصیای پیغمبر (ص) هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که علم به همه الفاظ و معانی قرآن نزد اوست».

اگر مراد از جمع‌آوری قرآن، همان جمع‌کردن کامل الفاظ آن در یک کتاب باشد، به هیچ وجه درست نیست که بگوییم، جز امام علی علیه السلام، ائمه دیگر علیهم السلام نیز قرآن را جمع

1- ظاهر: آنچه معنایش روشن باشد؛ باطن: آنچه تاویلش پنهان باشد.

ص: 56

کرده اند؛ زیرا اگر حضرت علی علیه السلام قرآن را جمع کرده باشد، چگونه برای ائمه دیگر ممکن می‌شود جمع کردن آنچه قبلاً جمع شده است؟! از ظاهر احادیث برمی‌آید که همه روایات این باب برای تأکید این حقیقت بیان شده اند که ائمه اهل بیت علیهم السلام، تفسیر قرآن و تمام معانی آن را می‌دانستند و احکام قرآن را آن‌چنان‌که خدا اراده کرده، می‌شناختند و هیچ‌کس از این امت نمی‌تواند چنین ادعایی بکند. اما معنایی که جزایری برای جمع قرآن بیان کرده، از این دو حدیث و دیگر احادیث این باب فهمیده نمی‌شود.

معنای دوم

مقصود از جمع‌آوری قرآن، آن‌چنان‌که نازل شده، یعنی گردآوری آن در یک کتاب؛ به این ترتیب که آیات منسوخ قبل از ناسخ و آیات مکی قبل از مدنی و به ترتیب نزول آیات باشد و جمع‌آوری قرآن به این صورت برای هیچ‌یک از امت پیامبر (ص) حاصل نشد، مگر برای حضرت علی علیه السلام. روایتی را ابن سعد و ابن ابی‌داوود و غیر این دو، از محمد بن سیرین نقل کرده اند که می‌گوید: هنگامی که پیامبر (ص) از دنیا رفت، حضرت علی علیه السلام در بیعت با ابوبکر تأخیر کرد. ابوبکر او را ملاقات کرد و گفت: «آیا از امیرشدن ما ناخرسندی؟» فرمود: «نه. ولی با خود سوگند خوردم که جز برای نماز، عبا بر دوش نگذارم تا اینکه قرآن را جمع‌آوری کنم». و گمان

همه این بود که ایشان قرآن را به ترتیب نزول آیات جمع کرده است. محمدبن سیرین می‌گوید: «اگر کسی دستش به آن کتاب برسد، به علم حقیقی دست یافته است»⁽¹⁾

1- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ المصاحف، ص ۱۶؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۷۳؛ الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۲۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۵۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۴۱.
ص: 57

سیوطی می‌گوید:

ابن اشته در مصاحف، این حدیث را به صورت دیگر از ابن سیرین نقل کرده است که در آن آمده، او (علی علیه السلام) در مصحف خودش، ناسخ و منسوخ را نوشته است. ابن سیرین می‌گوید: «به جست‌وجوی آن کتاب پرداختم و نامه‌ای در این باره به مدینه نوشتم، ولی آن را نیافتم»⁽¹⁾

لوازم مترتب بر این دو حدیث از منظر جزایری

لازم اول: تکفیر مسلمانان غیر شیعه

گفته ابوبکر جزایری که، هدف از این اعتقاد، تکفیر همه مسلمانان به جز ائمه اهل بیت و شیعیان آنهاست، گفتاری مردود و باطل است؛ زیرا اعتقاد به اینکه اهل بیت علیهم السلام ظاهر و باطن تمام قرآن را جمع‌آوری کرده‌اند، یعنی علم به تفسیر قرآن داشته و معانی و احکام قرآن را آن‌گونه که خدا اراده کرده است، فهمیده‌اند و کسی جز آنها چنین علم و

شناختی ندارد، مستلزم تکفیر هیچیک از اهل قبله نیست؛ بلکه این مسئله از باب تمام کردن نعمت از سوی خداوند بر این امت است که میان آنان امامانی هدایتگر به سوی حق و عدالت قرار داده است.

اگر هم فرض کنیم که مراد از جمع قرآن در اینجا، همان جمع آوری الفاظ قرآن باشد، چنانکه جزایری گمان کرده، باز هم مستلزم تکفیر هیچیک از مسلمانان نیست؛ زیرا قرآن کامل فقط نزد ائمه علیهم السلام و شیعیان آنهاست و درباره مسلمانانی که قرآن را به صورت ناقص گرفته اند، که بعضی از آیات یا کلمات آن افتاده است، می‌توان احتمال داد که آن مقدار نقص و افتادگی، از مسائلی باشد که اعتقاد به آنها واجب و لازم نیست و جهل به آن، ضرری به اعتقاد یک مسلمان وارد نمی‌کند. اگر شناختن و اعتقاد داشتن

1- الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۲۷.
به تمام آنچه در قرآن است، لازم بود، بر هر مسلمانی واجب می‌شد که به تمام علوم قرآن و احکام آن، علم، و به معانی آن، شناخت پیدا کرده و به مضامین آن معانی نیز معتقد گردد. درحالی‌که هیچکس چنین حرفی را نمی‌زند.

ابوبکر جزایری در ادامه سخن خود، لوازم این اعتقاد را، که از میان امت، فقط اهل بیت علیهم السلام الفاظ کامل قرآن را جمع آوری کرده اند، بیان می‌کند و چون ثابت کردیم فهم جزایری از «جمع قرآن» درست نیست، دیگر نیازی نیست که به آن لوازم باطل پاسخ داده شود، اما برای اینکه باطل بودن آنها آشکار گردد، آنها را بیان می‌کنیم.

لازم دوم: دروغگو شمردن حافظان قرآن

جزایری می‌نویسد: لازمه این اعتقاد، دروغگو شمردن کسانی است که جمع و حفظ قرآن را در سینه‌ها در مصحف خویش ادعا کرده‌اند؛ همانند عثمان و ابی بن کعب و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود و صدها نفر دیگر از صحابه رسول الله [(ص)] .

پاسخ به جزایری: حدیث مذکور به صراحت دلالت دارد بر اینکه اگر کسی جز ائمه اهل بیت علیهم السلام ادعا کند که به احکام قرآن علم داشته و معانی ظاهری و باطنی آن را، چنان‌که خداوند اراده فرموده است، می‌فهمد، دروغگوست. اما بر دروغگو شمردن کسی که قرآن را در سینه حفظ کرده یا آن را در مصحف جمع کرده باشد، هیچ دلالتی ندارد. بلکه در حفظ کردن قرآن به این معنا، جای شک و تردید نیست؛ زیرا بسیاری از مردم، حتی نوجوانانی که هنوز به بلوغ نرسیده‌اند، می‌توانند آن را حفظ کنند.

آری اگر مراد از «جمع قرآن» جمع‌آوری آن به ترتیب نزول آن باشد، یعنی قرارگرفتن منسوخ قبل از ناسخ و آیات مکی قبل از مدنی، در این صورت صحیح است که بگوییم هرکس ادعای حفظ و جمع قرآن بر این معنا را داشته باشد، دروغگوست؛ زیرا هیچ‌یک از صحابه پیامبر (ص) جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کاری را نکرده و چنین علمی را دارا نیست. شاهد این مدعا روایاتی است که اهل تسنن نقل کرده‌اند.

ابونعیم اصفهانی و ابن عساکر و عده‌ای دیگر، روایتی را از عبدالله بن مسعود نقل کرده‌اند که می‌گوید: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر حرفی، ظاهر و باطنی

است و همانا علم ظاهر و باطن نزد علی بن ابیطالب علیه السلام است»⁽¹⁾
 امیرالمؤمنین علیه السلام بارها از این حقیقت خبر داده است. به طوری که در روایت ابن سعد و ابونعیم و عده ای دیگر، می خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم! هیچ آیه ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم درباره چه چیزی و در کجا و بر نفع یا ضرر چه کسی نازل شده است. همانا پروردگارم به من دلی روشن و پرفهم و زبانی راستگو و گویا بخشیده است.⁽²⁾
 در نقل دیگر، ابن سعد و عده ای دیگر، از امام علی علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: «از من درباره کتاب خدا بپرسید؛ زیرا هیچ آیه ای نیست مگر اینکه می دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت نازل شده یا در کوه»⁽³⁾

لازم سوم: گمراه دانستن همه مسلمانان، غیر از شیعه

جزایری می گوید: [و لازم می آید] گمراهی همه مسلمانان، مگر شیعیان اهل بیت؛ زیرا کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست؛ چون احتمال دارد آن قسمتی از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده باشد، شامل مطالبی از نوع عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد.

پاسخ به جزایری: ما قبلاً مقصود و مفهوم حدیث را توضیح دادیم و با توجه به معنایی که برای آن شد، این روایت هیچگاه مستلزم کفر و گمراهی مسلمانان نمی شود. برخلاف آنچه جزایری بیان می کند، حتی اگر معانی حدیث همان باشد که او گمان

- 1- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵؛ زندگی‌نامه
امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۳۲۰
- 2- حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸؛ الطبقات الكبرى،
ج ۲، ص ۳۳۸.
- 3- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸.

کرده، باز هم لازم نمی‌آید کسی از اهل قبله را تکفیر کنیم. همچنین سخن وی که می‌گوید «کسی که فقط به بعضی از قرآن عمل کند، در کفر و گمراهی او تردیدی نیست» نادرست است؛ زیرا کسی که قرآن را به صورت ناقص دریافت کند و به آن عمل نماید، تا جایی که ضرورتی از دین را، که ضروری بودن آن معلوم باشد، انکار نکند، تکفیر او جایز نیست.

دلیلی هم که جزایری برای ادعای خود می‌آورد و می‌گوید: (زیرا خدا را به تمام آنچه تشریح کرده، عبادت نکرده است)، درست نیست؛ زیرا بر فرض کم‌شدن چیزی از قرآن، احتمال دارد آن افتادگی از واجبات عبادی نباشد و اگر هم از واجبات باشد، در سنت شریف نبوی بیان شده است. علاوه بر این، کسی که بعضی از تکالیف شرعی خود را به دلیل عذری همچون جهل به حکم و مانند آن انجام ندهد، به کفر و گمراهی متّصف نمی‌شود.

در پاسخ به این قسمت از سخن جزایری که می‌گوید: «زیرا احتمال دارد آن قسمت از قرآن که به دست مسلمانان نرسیده، شامل عقاید و عبادات و آداب و احکام باشد»، باید گفت: احتمال وجود چنین مطالبی نمی‌تواند رافع احتمال عدم وجود آنها باشد و ممکن است آن چیزی که بر فرض از قرآن کم شده، از نوع آداب و مستحبات باشد، نه از اصولی که اعتقاد به آنها واجب باشد. حتی اگر بپذیریم آن نقص در قرآن، از اصولی بوده که اعتقاد به آنها واجب است، باز هم لازم نمی‌آید کسی را

تکفیر کنیم؛ زیرا احتمال دارد آن عقائد، در سنت متواتر پیامبر (ص) آمده باشد و مسلمانان به آنها عمل کرده باشند.

لازم چهارم: تکذیب خداوند متعال

ابوبکر جزایری می‌نویسد: لازمه این اعتقاد، تکذیب خداوند متعال در **آیه شریفه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ⁽¹⁾** است و تکذیب خداوند، بالاترین نوع کفر است.

1- بی‌تردید، ما قرآن را نازل کردیم و ما به‌طور قطع نگهدار آنیم. حجر: ۹ .
ص: 61

پاسخ به جزایری: این اعتقاد که خداوند متعال، فهم معانی ظاهری و باطنی قرآن و شناخت تمام احکام آن را به اهل بیت علیهم السلام اختصاص داده است، موجب تکذیب خدای متعال و پیامبرش (ص) نمی‌شود. حتی اگر بگوییم جز اهل بیت علیهم السلام هیچ‌کس قرآن را آن‌چنان‌که نازل شده، جمع‌آوری نکرده است، باز هم این گفته با آیه مبارکه منافات ندارد؛ زیرا نتیجه این می‌شود که همانا خداوند، قرآن را به وسیله امامان بر حق، حفظ و نگهداری کرده است.

اگر این روایت ضعیف کافی، که دلالت می‌کند بر اینکه اهل بیت علیهم السلام قرآن را به معنایی که گفتیم جمع‌آوری کرده‌اند، مستلزم تکذیب خدای متعال در آیه شریفه مذکور⁽¹⁾ باشد، پس روایات زیادی که اهل سنت نقل کرده و بر سقوط برخی کلمات، آیات و حتی سوره‌هایی از قرآن کریم دلالت دارد و اهل سنت آن را صحیح می‌دانند چه نتیجه‌ای در پی خواهد داشت.

آیا این‌گونه روایات، مستلزم تکذیب خداوند متعال در حفظ و نگهداری کتاب عزیز نیست؟! به‌خصوص که اهل سنت به وجود قرآنی غیر از این قرآن که در دست مسلمانان است، اعتقاد ندارند!⁽²⁾ در اینجا به تعدادی از این روایات در قالب چند دسته اشاره می‌کنیم:

دسته اول: روایاتی است که بیانگر از بین رفتن و کم شدن تعدادی از سوره‌های قرآن است؛ مانند روایتی که مسلم و دیگران، از ابی‌الاسود نقل کرده‌اند که می‌گوید:
ابوموسی اشعری، قاریان بصره را طلبید؛ سیصد نفر از آنان نزد وی آمدند. ابوموسی به آنها گفت: «شما بهترین مردم و قاریان اهل بصره هستید. پس

1- حجر: ۹.

2- اگر کسی به وجود قرآنی غیر از این قرآن رایج اعتقاد داشته باشد، وجود روایاتی که دلالت بر کم شدن سوره یا آیاتی از قرآن دارد، تکذیب خداوند نخواهد بود؛ زیرا خداوند قرآن اصلی را به دست کسانی حفظ کرده است. ولی با وجود اعتقاد به اینکه قرآنی غیر از این قرآن وجود ندارد، لازمه احادیثی که اهل سنت در کم شدن بعضی از آیات یا سوره‌ها نقل کرده‌اند این است که خداوند دروغ گفته و قرآنش را حفظ نکرده است. مترجم

ص: 62

قرآن را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا زمانی طولانی نخواهد گذشت که دل‌های شما سخت می‌گردد، چنان‌که دل کسانی که قبل از شما بودند سخت شد. ما سوره‌ای را می‌خواندیم که در طولانی و تندبودن، مثل سوره برائت بود که همه آیاتش را فراموش کرده‌ام، مگر این مقدار از آن: لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی وادیاً ثالثاً و لا یملأ جوف ابن آدم إلا التراب⁽¹⁾ و سوره‌ای را می‌خواندیم که شبیه به یکی از مسبحات⁽²⁾ بود. ولی آن را فراموش کردم و

فقط چند آیه از آن را حفظم: **يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتكتب شهادة في أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة»** (3)

دسته دوم: روایاتی که بر کاستی سوره‌های برائت و احزاب دلالت می‌کند.

حاکم [نیشابوری] و هیثمی و عده‌ای دیگر، از حذیفه نقل کرده‌اند که گفته است: «شما یکچهارم سوره‌ای را می‌خوانید و آن را سوره «توبه» می‌نامید، درحالی‌که نام آن، سوره عذاب است» (4)

روایتی را حاکم نیشابوری آورده و آن را صحیح شمرده و احمد بن حنبل نیز نقل کرده - که ما از او نقل می‌کنیم - و سیوطی و بیهقی و طیالسی و دیگران نیز این حدیث را از زر بن حبیش نقل کرده‌اند که می‌گوید:

1- اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر] از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت، و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نمی‌کند.

2- به سوره‌هایی می‌گویند که با کلمه «سَبَّحْ و یَسْبَحْ» آغاز شده باشند. [و شامل پنج سوره: حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن است].

3- مستدرک، ج ۲، ص ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در اوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل سنت ثقه‌اند.

4- مستدرک، ج ۲، ص ۳۳۱؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸ حاکم نیشابوری می‌گوید: سند این حدیث، صحیح است و بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند، ذهبی نیز با حاکم نیشابوری هم‌نظر است. طبرانی آن را در اوسط آورده و رجال حدیث، بر مبنای اهل سنت ثقه‌اند.

ص: 63

می‌شماری؟» گفتم: «۷۳ آیه». گفت: «فقط همین؟! من این سوره را به مقدار سوره بقره دیدم و در آن، این آیه را می‌خواندیم: **«الشیخ و الشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة نکالاً من الله و الله علیم حکیم»**. (1)

این روایت با عبارت دیگری نیز آمده است که اُبی بن کعب گفت: «سوره احزاب را به چند آیه می‌خوانید؟» راوی می‌گوید: «هفتاد و چند آیه». اُبی گفت: «به درستی که این سوره را با رسول خدا [(ص)] به اندازه بقره یا بیشتر می‌خواندیم و در آن آیه رجم بود»⁽²⁾.

دسته سوم: روایاتی است که دلالت می‌کند بر از بین رفتن آیاتی از قرآن که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. آیه رجم: بخاری، مسلم، - لفظ روایت از مسلم است - ترمذی، ابوداؤد، ابن‌جامعه، مالک، احمد، حاکم، بیهقی، هیثمی و دیگران، از عبدالله بن عباس روایت کرده‌اند که:

عمر بن خطاب درحالی‌که بر منبر رسول خدا [(ص)] نشسته بود، گفت: «همانا خداوند، محمد [(ص)] را به حق برانگیخت و قرآن را بر او نازل کرد و از آنچه بر او نازل شد، آیه رجم بود. آن آیه را می‌خواندیم و به حافظه سپردیم و فهمیدیم. رسول خدا [(ص)] رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم.

پس می‌ترسم اگر بر مردم، زمان طولانی بگذرد، کسی بگوید ما آیه رجم را

1- پیرمرد و پیرزن هرگاه زنا کنند، پس آنها را سنگسار کنید، البته این مجازاتی از جانب خداست و خداوند دانا و حکیم است. مستدرک، ج ۴، ص ۳۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲؛ السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۱؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۴۸۰؛ مسند ابی‌داؤد طیالسی، ص ۷۳؛ دَرالمنثور، ج ۶، ص ۵۵۸ از عبدالرزاق در «المصنف» و طیالسی و سعید ابن منصور و عبدالله بن احمد در «زوائد المسند» و ابن منیع و نسائی و ابن منذر و ابن انباری در «المصاحف» و دارقطنی در «الأفراد» و حاکم و ابن مردویه و ضیاء در «المختارة» نقل کرده است. این حدیثی است که سندش صحیح است، ولی صحیح بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند.

2- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲.

ص: 64

در کتاب خدا نمی‌یابیم؛ آن‌گاه به سبب ترک واجبی که خدا نازل فرموده، گمراه گردند. . .»⁽¹⁾

طبق روایت ابی‌داوود، عمر می‌گوید: «به خدا قسم اگر نبود که مردم گویند: عمر چیزی را به کتاب خدای عزوجل اضافه کرده، حتماً آیه رجم را در کتاب خدا می‌نوشتیم»⁽²⁾

طبق روایت موطأ نیز عمر گفته است: برحذر باشید از اینکه به سبب آیه رجم به هلاکت برسید، به اینکه گوینده‌ای بگوید: «دو حد از حدود را در کتاب خدا نمی‌یابیم». به تحقیق که رسول خدا [ص] و ما، به حکم رجم عمل کردیم و سوگند به آنکه جانم در دست اوست، اگر مردم نگویند که عمر در کتاب خدا دست بُرد، حتماً آن را می‌نوشتیم:

«الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة»⁽³⁾؛ زیرا ما آن را تلاوت می‌کردیم.⁽⁴⁾

حاکم از ابی‌امامه نقل می‌کند که خاله‌اش به او خبر داد: رسول خدا [ص] آیه رجم را بر ما خواند: «الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة بما قضیا من اللذة»^{(5). (6)}

1- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۷؛ صحیح بخاری، ج ۸، صص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ سنن ترمذی، ج ۴، صص ۳۸ و ۳۹؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ۱۴۴ و ۱۴۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۵۹؛ موطأ [ابن مالک]، ص ۴۵۸؛ مستدرک، ج ۴، ص ۳۵۹؛ این روایت را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم‌نظر است. السنن الکبری، ج ۸، صص ۲۱۲ و ۲۱۳؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵ و ۶.

2- سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ۱۴۴ و ۱۴۵ و البانی در صحیح سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۸۳۵، آن را صحیح شمرده است؛ إرواء الغلیل، ج ۸، ص ۳؛ زرکشی در البرهان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۶ گفته: ظاهر سخن عمر اگر نبود که مردم می‌گویند. . . تا آخر این است که نوشتن آیه سنگسار جایز است و فقط ترس از گفته مردم او را از نوشتن بازداشته است؛ چه بسا چیزی که خودش جایز است، ولی مانعی خارجی از انجام آن

جلوگیری می‌کند و اگر یک مطلب جایز باشد، لازم است ثبت‌شدن آن؛ زیرا ثبت‌شدن، شأن نوشته است.

3- پیرمرد و پیرزن [زناکار] را سنگسار کنید.

4- موطأ، ص ۴۵۸.

5- هرگاه پیرمرد و پیرزن زنا کنند، پس البته آنها را سنگسار کنید به‌خاطر لذتی که برده‌اند.

6- مستدرک [بر صحیح بخاری و مسلم] ج ۴، ص ۳۵۹؛ و حاکم گوید: «این حدیثی است که سندش صحیح است و آن دو بخاری و مسلم به این شکل نیاورده‌اند». ذهبی هم با او موافق است.

ص: 65

۲. آیه دوم: این آیه در حدیثی طولانی که بخاری از ابن‌عباس نقل کرده، به نقل از عمر آمده است:

یکی از آیاتی که از کتاب خدا می‌خواندیم، این بود: «أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كَفَرُ بَكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ» در نقلی دیگر آمده است: «إِنْ كَفَرُوا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^(۱)

۳. آیه سوم: بیان این آیه، در دسته اول گذشت و آن، آیه «لَوْ كَانَ لابن آدم وادیان من مال لا بتغى وادياً ثالثاً و لا يملأ جوف ابن آدم إلا التراب»^(۲)

احمد بن حنبل و عده‌ای دیگر، روایتی را از ابن‌عباس نقل می‌کنند که می‌گوید: مردی نزد عمر آمد و از او کمک خواست؛ عمر پی‌درپی به سر و وضع او نگاه می‌کرد تا نشانه‌های دست‌تنگی را در او بیابد. عمر به او گفت: «چقدر مال داری؟» گفت: «چهل شتر دارم». ابن‌عباس گفت: «خدا و رسولش [ص] راست گفتند: اگر برای فرزند آدم دو بیابان از طلا بود، به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند و خداوند توبه کسی که توبه کند، می‌پذیرد». عمر گفت: «این چه بود که خواندی؟» گفتم: «این آیات را ابی بن کعب برای من خوانده است». عمر گفت: «پس با هم به نزد وی برویم». وقتی پیش ابی رسیدند، عمر گفت: «ابن

عباس چه می‌گوید؟» ابی گفت: «رسول‌خدا [(ص)] این چنین برای من خوانده است». عمر گفت: «آیا آن را در مصحف نوشته‌ای؟» گفت: «آری»⁽³⁾

1- از پدران خود بیزار نگردید؛ زیرا این برای شما کفر است که از پدران خود بیزار باشید؛ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۱۰.
 2- اگر برای فرزند آدم دو بیابان [پر] از مال بود به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پر نمی‌کند.
 3- از مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۱؛ هیثمی می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده و رجال آن صحیح هستند» .
 ص: 66

روایتی را ترمذی - لفظ روایت از اوست- و احمد بن حنبل و طیالسی و حاکم نیشابوری و سیوطی و هیثمی و دیگران، از ابی بن کعب نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) به او فرمود:

همانا خداوند به من امر فرموده تا بر تو [آیاتی را] قرائت کنم. پس برای او قرائت فرمود: **لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ**⁽¹⁾ و در این سوره چنین قرائت فرمود:

«إِنَّ ذَاتَ الدِّينِ عِنْدَ اللَّهِ الْخَنِيفَةُ الْمَسْلُومَةُ لَا الْيَهُودِيَّةَ وَلَا النَّصْرَانِيَّةَ مَنْ يَعْمَلْ خَيْرًا فَلَنْ يَكْفُرَهُ»⁽²⁾ و همچنین برایش قرائت فرمود: **«لَوْ أَنَّ لِبْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ مَالٍ لَابْتَغَىٰ إِلَيْهِ وَادِيًا ثَانِيًا و لَوْ كَانَ ثَانِيًا لَابْتَغَىٰ إِلَيْهِ وَادِيًا ثَالِثًا و لَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التَّرَابُ و يَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ تَابَ»**⁽³⁾

دسته چهارم: روایاتی که دلالت دارند که در بعضی از آیات، کلماتی کم یا اضافه شده است؛ از جمله آنها، روایت بخاری است که می‌گوید:

ابودرداء از علقمه سؤال می‌کند: **عِبْدَ اللَّهِ بَنِ مَسْعُودٍ چگونه آیات **و اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ****⁽⁴⁾ را قرائت می‌کرد؟ گفتم: **الذِّكْرَ وَ الْأُنْثَىٰ** ، ابودرداء گفت: «همواره آنها به‌خاطر چیزی که از پیامبر [(ص)] شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می‌کردند»⁽⁵⁾

1- بینه: ۱۰

2- اصل دین نزد خدا، دین حنیف اسلام است، نه یهودیت و نه نصرانیت؛ هرکس عمل خیر انجام دهد، هرگز پاداشش کفران نشود.

3- اگر برای فرزند آدم بیابانی از مال می‌بود، هر آینه به دنبال بیابان دوم می‌گشت و اگر بیابان دوم را می‌داشت، به دنبال بیابان سوم می‌گشت و شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند و خدا توبه کسی که توبه کند، می‌پذیرد. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۵، ترمذی می‌گوید: «این حدیث، حسن و صحیح است»؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۷۳؛ مستدرک [بر صحیحین]، ج ۲، صص ۲۲۴ و ۵۳۱؛ حاکم در دو جا می‌گوید: «سند این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را روایت نکرده‌اند». ذهبی نیز با او هم عقیده است. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۰؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۸۸؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۳۶.

4- اللیل: ۱ و ۲.

5- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۱.

ص: 67

در روایت دیگری چنین آمده است:
پس قرائت کرد: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ وَالدَّكَرِ وَ الْأُنْثَىٰ» پس گفت: «پیامبر [ص] آن را برای من دهان به دهان (بدون واسطه) قرائت فرمود و همواره آنها [سخن] مرا رد می‌کردند»^(۱)

از دیگر روایات، روایتی است که حاکم و عده‌ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند که ایشان قرائت فرموده است:
«وَالْعَصْرِ وَ نَوَائِبِ الدَّهْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^(۲)

مسلم و عده‌ای دیگر، در روایتی از ابی‌یونس (آزادشده عایشه) نقل کرده‌اند که گفت:

عایشه به من دستور داد تا قرآنی برای او بنویسم و به من گفت: «هر وقت به آیه حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ»^(۳) رسیدی، به من خبر بده. وقتی به آن آیه رسیدم، به او خبر دادم، و او بر من چنین املاء کرد: «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَ صَلَاةِ الْعَصْرِ وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ». عایشه

گفت: «این آیه را از رسول خدا [(ص)] شنیدم»⁽⁴⁾

دسته پنجم: روایاتی که دلالت دارند معوذتین (سوره فلق و ناس) جزء قرآن نیستند.

در این زمینه می‌توان اشاره کرد به روایتی که عبدالله بن احمد بن حنبل در اضافات مسندش از عبدالرحمان بن یزید آورده است که می‌گوید: «عبدالله بن مسعود، معوذتین

- 1- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۵.
- 2- مستدرک، ج ۲، ص ۵۳۴؛ حاکم می‌گوید: «سند حدیث صحیح است و آنها بخاری و مسلم آن را نیاورده اند» . ذهبی نیز با او هم عقیده است؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۲۱؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۱۸۷.
- 3- بقره: ۲۳۸.
- 4- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۳۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۷؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۱۱۲.

ص: 68

را از قرآن‌های خودش پاک می‌کرد و می‌گفت: این دو از کتاب خدا نیستند»⁽¹⁾ سیوطی می‌گوید:

احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه، از طریق صحیح از ابن عباس و ابن مسعود نقل کردند که او معوذتین را از قرآن پاک می‌کرد و می‌گفت: «قرآن را با غیر قرآن در هم نیامیزید؛ همانا آنها از کتاب خدا نیستند. پیامبر فقط دستور فرموده بود که به وسیله آن دو، استعاذه و پناه جویند و هیچ‌گاه ابن مسعود آن دو سوره را قرائت نمی‌کرد»⁽²⁾

این در حالی است که آنها از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند به اینکه حضرت فرموده است: «هرکس دوست داشته باشد قرآن را نو و تازه بخواند، آن‌چنان‌که نازل شده، پس

آن را بر طبق قرائت ابن ام عبد (ابن مسعود) قرائت نماید»⁽³⁾
 از ابن عباس روایت شده است:
 پیامبر [(ص)] در هر سال، یک بار قرآن را بر جبرئیل علیه السلام عرضه می‌کرد. هنگامی که سال وفات ایشان فرا رسید، دو بار قرآن را بر او عرضه کرد و آخرین قرائت قرآن، قرائت عبدالله بود.⁽⁴⁾

1- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، صص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۹ آن را آورده و گفته است: عبدالله بن احمد و طبرانی نیز آن را روایت کرده‌اند که رجال روایت عبدالله، صحیح و رجال روایت طبرانی، ثقه هستند.

2- الدر المنثور، ج ۸، ص ۶۸۳؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۹، هیثمی گوید: «بزار و طبرانی هم آن را روایت کرده‌اند و رجال سند روایت آنها همگی ثقه هستند».

3- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷، ۲۶، ۳۸، ۴۴۵ و ۴۵۴؛ مستدرک، ج ۳، صص ۲۲۷ و ۳۱۸؛ حاکم گفته است: «این روایت طبق شرایط شیخین مسلم و بخاری صحیح است». ذهبی با او هم‌نظر است. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۷ روایت را از طریق آورده که رجال بعضی از آن طریق‌ها ثقه هستند؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۹ روایت را صحیح دانسته است؛ سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۵، ص ۳۷۹.

4- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۸، هیثمی می‌گوید: «احمد و بزار آن را روایت کرده‌اند. اما رجال سند روایت احمد صحیح است».

ص: 69

از مسروق روایت کرده‌اند که می‌گوید:
 در محضر عبدالله بن عمرو صحبت از ابن مسعود شد؛ او گفت: «وی مردی است که پیوسته او را دوست می‌دارم؛ از رسول خدا [(ص)] شنیدم که می‌فرمود: قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: از عبدالله بن مسعود - از نام او شروع کرد - و سالم، (آزادشده ابی‌حذیفه) و معاذ بن جبل و ابی‌بن‌کعب»⁽¹⁾

فخر رازی می‌گوید:

اگر بگوییم این دو سوره، از قرآن و به صورت متواتر در زمان ابن مسعود بوده‌اند، لازم می‌آید کافر شمردن کسی که قرآن بودن این دو سوره را انکار نماید و اگر بگوییم آنها جزء قرآن هستند، ولی در زمان ابن مسعود به حد تواتر نرسیده‌اند، لازم می‌آید که بعضی از قرآن به حد تواتر نرسیده باشد. آن‌گاه می‌گوید: «و این گره مشکل و سختی است»⁽²⁾

با توجه به این روایات که مثنی از خروار است، از آقای جزایری سؤال می‌کنیم: آیا این همه روایات صحیح دلالت بر دروغ شمردن کلام خدای تعالی در آیه *إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ* نمی‌کنند؟

شاید ایشان بگویند این احادیث و مانند اینها دلالت بر نسخ تلاوت بعضی از آیات قرآن کریم دارد؛ یعنی آیاتی مانند آیه رجم، در ابتدا جزء قرآن بود و بر پیامبر (ص) نیز نازل شده بود. ولی بعدها منسوخ گشت و به دستور پیامبر (ص) از قرآن‌ها حذف شد و ایشان خواندن آن آیات را به قصد تعبد (اینکه جزء قرآن باشند)، نهی فرمود. در این صورت به آقای جزایری چنین می‌گوییم: اولاً، ظاهر بسیاری از احادیث آورده شده، این حرف شما را رد می‌کند؛ مانند سخن عمر، «اگر نبود که مردم می‌گویند عمر در کتاب

1- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۳۴ و ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۲۲۵ و ۵۲۷.
2- فتح الباری، ج ۸، ص ۶۰۴.

ص: 70

خدا دست بُرد و چیزی اضافه کرد، هر آینه آن را می‌نوشتیم» که دلالت بر داخل بودن این آیه در کتاب خدا می‌کند.

ولی عمر از ترس گفته مردم، از نوشتن آن در قرآن خودداری کرده است؛ همچنین مانند وقتی که عمر از اُبی بن کعب سؤال کرد: «آیا آیه شکم فرزند آدم را چیزی جز خاک پُر نمی‌کند در قرآن آمده است؟» او در پاسخ گفت: «آری».

این احادیث به روشنی دلالت می‌کند که این آیه جزء قرآن است و تلاوت آن منسوخ نشده است. وگرنه آوردن آن در قرآن جایز نبود. همچنین از کلام ابودرداء که می‌گوید: «همواره آنها به خاطر چیزی که از پیامبر (ص) شنیده بودم، مرا خوار و ذلیل می‌کردند»، روشن می‌شود که عبارت «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» جزء قرآنی نیست که بر پیامبر (ص) نازل شده است و آنها خودشان آن را ساخته‌اند.

علاوه بر این روایات، احادیثی از اهل سنت نیز اشاره دارند به اینکه تحریف قرآن پس از پیامبر (ص) واقع شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مسلم، مالک، ترمذی، ابوداؤد، نسائی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

از جمله آیات قرآن که نازل شده بود، آیه «عشر رضعات معلومات یحرمن»^(۱) بود که با آیه «خمس معلومات» منسوخ گشت و رسول خدا [(ص)] در حالی رحلت فرمود که این آیات در قرآن تلاوت می‌شد.^(۲)

۲. ابن ماجه، احمد، دارقطنی و عده‌ای دیگر، از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

1- ده بار شیرخوردن آشکار، حرمت‌آور است.
2- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۷۵؛ موطأ، ص ۳۲۴؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۴۵۶؛ سنن ابی‌داؤد، ج ۲، صص ۲۲۳ و ۲۲۴؛ سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۰؛ صحیح سنن ابی‌داؤد، ج ۲، ص ۳۸؛ صحیح سنن نسائی، ج ۲، ص ۶۹۶؛ ارواء الغلیل، ج ۷، ص ۲۱۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۵۷؛ السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۵۴؛ کتاب الأم، ج ۵، ص ۲۶.

ص: 71

به تحقیق «آیه رجم» و «رضاعه بزرگ، ده بار شیر دادن است» نازل شدند و در کاغذی نوشته شده بودند که آن کاغذ زیر تخت من بود. زمانی که پیامبر [(ص)] رحلت کرد و ما مشغول دفن ایشان بودیم، گوسفندی وارد اتاق شد و آن را خورد.⁽¹⁾

۳. سیوطی از عایشه نقل کرده است که می‌گوید: «سوره احزاب در زمان پیامبر [(ص)] دویست آیه تلاوت می‌شد؛ وقتی عثمان قرآن را نوشت، فقط به همین مقداری که الان هست (۷۴ آیه) ، دستیافت»⁽²⁾

۴. سیوطی از حمیده بنت ابی‌یونس نقل کرده که می‌گوید:

ابی بن کعب وقتی جوانی هجده ساله بود، از مصحف عایشه آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا وَ عَلَى الَّذِينَ يُصَلُّونَ فِي الصُّفُوفِ الْأُولَى»⁽³⁾ را برای من تلاوت کرد؛ البته قبل از آنکه عثمان قرآن‌ها را تغییر دهد.⁽⁴⁾

۵. سیوطی از ابن عمر نقل کرده که می‌گوید:

هیچ‌گاه کسی از شما نگوید: «همانا تمام قرآن را گرفته‌ام» ، درحالی‌که نمی‌داند تمام قرآن چیست. به تحقیق که آیات زیادی از قرآن کم شده است. اما می‌تواند این چنین بگوید: «آن مقدار از قرآن را که آشکار شده، گرفته‌ام»⁽⁵⁾

1- سنن ابن ماجه، ج ۱، صص ۶۲۵ و ۶۲۶؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۶۹؛ سنن دارقطنی، ج ۴، ص ۱۷۹؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۷۱ در تفسیر آیه ۲۳ از سوره نساء؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۲۸.

2- الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۶۰؛ الإقتان فی علوم القرآن، ج ۲، صص ۵۲ و ۵۳.

3- خدا و فرشته‌های او بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و سلامت گویید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید و بر کسانی که در صف اول نماز می‌ایستند.

4- الإِتْقَانُ فِي عُلُومِ الْقُرْآنِ، ج ٢، ص ٥٢.
5- همان، ص ٥٢.

ص: 72

همچنین سبک آیات بیان شده، از قبیل آیه رجم و مانند آن، هیچگاه مانند سبک آیات قرآن نیست. بلکه آنها جملاتی هستند که الفاظ آنها از جهت بلاغت، زشت و معنایشان سست و ضعیف است و نسبت دادن چنین جملاتی به خدای تبارک و تعالی درست نیست. با این توضیح، دلالت این احادیث بر تحریف قرآن ثابت و روشن است و با دلایل ضعیفی همچون نسخ تلاوت و امثال آن، توجیه نمی‌شود.

جزایری می‌گوید: آیا جایز است قرآن از میان تمام مسلمین، فقط در دست اهل‌بیت باشد و آن را فقط به شیعیان خود بدهند؟ پاسخ به جزایری: کتاب خدا در دست مسلمانان باقی است و خداوند پس از نزولش، آن را بالا نبرده است. اما فهم معانی ظاهری و باطنی و شناخت احکام آن را به ائمه اهل‌بیت علیهم السلام اختصاص داده است. آن بزرگواران نیز در هدایت و راهنمایی مردم کوتاهی نکرده‌اند؛ اگرچه بسیاری از مردم، از اهل‌بیت علیهم السلام و آنچه دارند، اعراض نموده و دیگران را بر آنها مقدم کرده‌اند.

این گفته جزایری که «آیا این یک نوع غصب و احتکار رحمت خدا نیست، حال آنکه اهل‌بیت از آن پاک و مُبْرَأ هستند»، سخنی زشت و بی‌معنا است؛ زیرا اصلاً غصب و احتکار رحمت خدا ممکن نیست تا اینکه بگوییم اهل‌بیت علیهم السلام از آن پاک و مُبْرَأ هستند!

همانا رحمت خدا وسیع و بی‌انتهاست؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: **وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ** (1). اما او برخی بندگان را مورد رحمت

خاصه خود قرار می‌دهد و در این‌باره می‌فرماید: **وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** (2) و نیز می‌فرماید:

1- و رحمت همه چیز را فراگرفته است. . . . اعراف: ۱۵۶

2- درحالی‌که خداوند، رحمت خود را به هرکس بخواهد اختصاص می‌دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است. بقره: ۱۰۵

ص: 73

صِبُّ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ . (1) فهم معانی قرآن و احکام آن، نعمتی است که خداوند به اهل‌بیت علیهم السلام اختصاص داده است و در این عمل، هیچ اشکالی نیست.

جزایری می‌گوید: بار خدایا! ما می‌دانیم که اهل‌بیت رسول تو از این دروغ پاک و منزّه هستند. پس لعنت کن کسانی را که بر آنها دروغ و تهمت بسته‌اند.

پاسخ به جزایری: ما ادعا نمی‌کنیم که هر یک از امامان، الفاظ قرآن را در یک مصحف جمع‌آوری کرده‌اند، بلکه از کلام علمای شیعه چنین یافته‌ایم که قرآن در زمان خود رسول الله (ص) جمع‌آوری شده است. شیخ طبرسی (متوفای ۵۴۸ ه. ق) از قول سید مرتضی در «جواب مسائل طرابلسیات» می‌گوید:

قرآن در زمان رسول الله (ص) به همین صورتی که اکنون هست، جمع‌آوری شده بود. دلیل او این است که قرآن در آن زمان، تدریس و حفظ می‌شد و عده‌ای برای حفظ قرآن مشخص می‌شدند و قرآن بر پیامبر (ص) عرضه و تلاوت می‌شد، تا آنجا که جماعتی از صحابه، همچون عبدالله بن مسعود و اُبی‌بن کعب و مانند آنها، چند بار قرآن را در حضور پیامبر (ص) ختم کردند. با کمترین دقت‌نظر در این مطالب، فهمیده می‌شود که قرآن در آن زمان مرتب و جمع‌آوری شده و پراکنده

نبوده است. سید مرتضی بیان کرده که مخالفت عده‌ای از امامیه و حشویه با این حقیقت، اهمیتی ندارد. مخالفت در این مطلب، منسوب به اصحاب حدیث است که روایات ضعیفی را نقل کرده، گمان به صحت آنها کرده‌اند. درحالی‌که نمی‌توان با روایات ضعیف، از یک مطلب روشن و یقینی دست برداشت.⁽²⁾

1- ما رحمت خود را به هرکس بخواهیم [و شایسته بدانیم] می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. یوسف: ۵۶

2- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.
ص: 74

۷۴ سید عبدالحسین شرف‌الدین می‌گوید:
قرآنی که نزد ماست، در زمان وحی و نبوت جمع‌آوری شده و به همین ترتیب امروزی بوده و صحابه آن را بر پیامبر (ص) عرضه کرده، آن را از اول تا آخر تلاوت می‌کردند و جبرئیل علیه السلام هر سال یک بار قرآن را بر ایشان (ص) عرضه می‌نمود و در سال وفات ایشان (ص) دو بار بر او عرضه نمود. این مسائل نزد محققین از علمای شیعه جزء ضروریات است و به برخی متحجران از علمای شیعه اعتنایی نمی‌شود؛ چنان‌که به کلام حشویه از اهل سنت که قائل به تحریف قرآن هستند اعتنایی نمی‌شود؛ زیرا آنها از روی دقت و فهم عمیق سخن نمی‌گویند.⁽¹⁾

احادیث صحیحی از اهل سنت نیز بر جمع قرآن در زمان حیات رسول خدا (ص) دلالت می‌کنند. از آن جمله روایتی است که بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، طیالسی و عده‌ای دیگر، از انس نقل کرده‌اند که می‌گوید: «چهار نفر از انصار، قرآن را در زمان رسول خدا (ص) جمع‌آوری کردند: اَبی، معاذ بن جبل، ابوزید، زید بن ثابت».⁽²⁾

ابوبکر جزایری می‌گوید: لازمه این اعتقاد آن است که فقط شیعه طایفه بر حق باشد؛ زیرا فقط آنها کتاب خدا را کامل و بدون کاستی در اختیار دارند. پس آنها خدا را به تمام آنچه تشریح کرده، عبادت می‌کنند. اما سایر مسلمین (غیر شیعه) گمراهند؛ زیرا دستشان از بسیاری از آیات قرآن و هدایت‌های خدا در آن آیات کوتاه شده است.

پاسخ به جزایری: هر طایفه‌ای از این امت معتقد است که فرقه ناجیه است و شیعه و اهل سنت نیز در این ادعا یکسان هستند. شیعیان امامیه معتقدند که فقط خودشان بر حق‌اند؛ زیرا دیگر مذاهب را بررسی نموده و در این سخن پیامبر (ص) که

1- اجوبة مسائل جارالله، ص ۳۰.

2- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۴۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۱۴ و ۱۹۱۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۶؛ مسند احمد، ج ۳، صص ۳۳۳ و ۲۷۷؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۲۷۰.

ص: 75

می‌فرماید: «به زودی امت من، ۷۲ فرقه می‌شوند که همگی در آتش دوزخ‌اند به جز یک فرقه»^(۱)، دقت کرده‌اند. شیعیان معتقدند که آن فرقه بر حق، در روایت‌های صحیحی از پیامبر (ص) معین شده است؛ از جمله در این روایت که پیامبر (ص) فرموده است: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را؛ تا زمانی که به این دو تمسک می‌جوئید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌شوید»^(۲). ایشان در روایتی دیگر، مقصود

1- سنن ترمذی، ج ۵، صص ۲۵ و ۲۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، صص ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲ و ج ۳، صص ۱۲۰ و ۱۴۵؛ مستدرک حاکم، ج ۱، صص ۶ و

۱۲۸؛ صحیح ابن حبان الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان ، ج ۸، ص ۲۵۸؛ کتاب السنّة از ابن ابی‌عاصم، ج ۱، صص ۷، ۲۵، ۳۲ و ۳۳؛ الجامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۸۹؛ السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۲۰۸؛ شرح السنّة، بغوی، ج ۱، ص ۲۱۳؛ مشکاة المصابیح، خطیب تبریزی، ج ۱، ص ۶۲؛ المطالب العالیة، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، صص ۸۶ و ۸۷؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۷، صص ۲۵۸ و ۲۶۰؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، بغوی و سیوطی در کتابهای بیان شده، این روایت را صحیح شمرده‌اند. بوصیری در مصباح الزجاجة، ج ۳، ص ۲۳۹؛ سخاوی در المقاصد الحسنّة، ص ۱۵۸؛ شاطبی در الاعتصام، ج ۲، ص ۱۸۹؛ سفارینی در لوامع الأنوار البهیة، ج ۱، ص ۹۳؛ زین عراقی در مغنی از قول «حمل الأسفار فی الأسفار»، ج ۳، ص ۲۳۰؛ ابن تیمیه در کتاب المسائل، چنانکه در کتاب سلسله الأحادیث الصحیحة آمده است، ج ۱، ص ۳۵۹؛ البانی در السلسله الصحیحة، ج ۱، صص ۳۵۶ و ۳۵۸؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۱، صص ۲۴۵ و ۵۱۶؛ صحیح سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۸۶۹؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۶۴؛ بلکه سیوطی متواتر بودن این روایت را ادعا کرده است؛ چنانکه در کتاب فیض القدیر، ج ۲، ص ۲۱ و همچنین کتانی در کتاب نظم المتناثر، ص ۵۷ آورده‌اند.

2- ترمذی در سنن، ج ۵، صص ۶۶۲ و ۶۶۳؛ احمد در مسند، ج ۳، صص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ و ج ۵، صص ۱۸۱، ۱۸۹؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ ابن سعد در طبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ابن ابی‌عاصم در کتاب السنّة، صص ۶۲۹ و ۶۳۰؛ سیوطی در جامع صغیر، ج ۱، ص ۴۰۲؛ الدرّ المنثور، ج ۷، ص ۳۴۹ در تفسیر آیه ۲۳ سورة شورا؛ احياء المیت، صص ۲۸، ۲۹، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۵۵ و ۵۶؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیة، ج ۴، ص ۶۵؛ خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۳۵؛ بغوی در شرح السنّة، ج ۱۴، ص ۱۱۹؛ نسائی در خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ۹۶؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۷۰ و ج ۹، ص ۱۶۲ و صفحات بعد از این؛ ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۱۳؛ البدایة و

النهائية، ج ٥، ص ١٨٤؛ ترمذی، حاکم، ذهبی، سیوطی، ابن حجر عسقلانی، هیثمی و ابن کثیر، این روایت را در کتابهای خودشان که در بالا گذشت، صحیح دانسته‌اند. همچنین ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة، صص ٤٥ و ٢٢٨ و البانی در سلسلة الأحادیث الصحيحة، ج ٤، ص ٥٥؛ صحیح جامع صغیر، ج ١، ص ٤٨٢ این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص: 76

١٧٦ از اهلبیتش را بیان کرده و می‌فرماید: «بار خدایا! اینان اهل من هستند» یا «... اهل بیت من هستند»⁽¹⁾ که منظور حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. همچنین درباره تعداد ائمه بر حق علیهم السلام می‌فرمایند: «اسلام پیوسته با دوازده خلیفه، عزیز خواهد بود. . . همه آنها از قریش هستند»⁽²⁾. شیعیان معتقدند که امت بر نجات و رستگاری ائمه دوازده‌گانه و پیروان آنها اتفاق نظر دارند.

شیعیان به دلیل مشاهده این روایات، از اهلبیت علیهم السلام پیروی کرده‌اند و فرقه ناجیه گشته‌اند⁽³⁾، و خود را اهل حق می‌دانند؛ نه به خاطر آنچه جزایری گفته است.

جزایری می‌گوید: اگر به یک شخص شیعی گفته شود: «از آن قرآنی که اهلبیت

1- پیامبر ص این مطلب را در احادیث زیادی از جمله حدیث مباهله و حدیث کساء بیان فرموده است. مراجعه شود به: صحیح مسلم، ج ٤، صص ١٨٧١، ١٨٨٣؛ سنن ترمذی، ج ٥، ص ٣٥٢؛ مستدرک، ج ٣، صص ١٠٨، ١٠٩، ١٣٣، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٨؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٦٦ و صفحات بعد از این؛ مسند

احمد، ج ۱، صص ۱۸۵، ۳۳۰، ۳۳۱ و ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، صص ۲۹۲، ۳۲۳؛ الإحسان به ترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۶۱؛ السنن الكبرى، ج ۲، ص ۱۴۹؛ مسند ابی داوود طیالسی، ص ۲۷۴؛ کتاب السنة، صص ۵۸۸ و ۵۸۹؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳ و صفحات بعد از این در تفسیر آیه تطهیر؛ تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۲۷۸؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، صص ۷ - ۳۰، ۴۹، ۷۳.

2- حدیث خلفای دوازده گانه را البته با اختلاف در الفاظ، روایت کرده اند: بخاری در صحیح، ج ۹، ص ۱۰۱؛ مسلم در صحیح، ج ۳، صص ۱۴۵۲ - ۱۴۵۴، با نه طریق؛ ترمذی در سنن، ج ۴، ص ۵۰۱ به دو طریق که هر دو را صحیح می دانند؛ ابوداوود در سنن، ج ۴، ص ۱۰۶ به سه طریق که البانی در صحیح سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۸۰۷ آنها را صحیح می دانند؛ احمد در مسند، ج ۱، ص ۳۹۸ و ج ۴، صص ۸۶ - ۹۰، ۹۲ - ۱۰۱، ۱۰۶ - ۱۰۸؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ ابوداوود طیالسی در مسند، ص ۱۸۰؛ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۳۳؛ ابوعوانه در مسند، ج ۴، صص ۳۹۶ - ۳۹۹؛ ابن ابی عاصم در کتاب السنة، ج ۲، صص ۵۱۸، ۵۳۴، ۵۴۴، ۵۴۹؛ بیهقی در دلائل النبوة، ج ۶، صص ۵۱۹ - ۵۲۳؛ خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۲۶؛ هیثمی در مجمع الزوائد، ج ۵، صص ۱۹۰ و ۱۹۱؛ ابن حجر عسقلانی در مطالب العالیة، ج ۲، ص ۱۹۷؛ ابن حبان در صحیح چنان که در کتاب «احسان به ترتیب صحیح ابن حبان نیز آمده» ، ج ۸، صص ۲۲۶، ۲۲۹ و ۲۳۰؛ بغوی در شرح السنة، ج ۱۵، صص ۳۰ و ۳۱؛ البانی در صحیح جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۲۷۴ و سلسله

الأحاديث الصحيحة، ج ١، ص ٦٥١ و ج ٢، ص ٦٩٠.

3- ر. ك: «دليل المتحيرين»؛ در آنجا دلایل زیادی آورده ایم و اثبات کرده ایم که فرقه ناجیه، فقط شیعه امامیه است.
ص: 77

مخصوص شیعیان خود کرده اند، سوره ای یا چند سوره را به ما نشان بده» ، جواب و عکس العمل او چه خواهد بود؟

پاسخ به جزایری: اهل بیت علیهم السلام شیعیان خود را به قرآنی غیر از قرآن موجود، مخصوص نکرده اند و اگر قرآن دیگری می داشتند، حتماً آن را آشکار می کردند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هم نمی هراسیدند. هرکس هم غیر از این را به آنان نسبت دهد، دروغ گفته و تهمت زده است؛ زیرا بزرگان مذهب شیعه این مطالب را در کتابها به روشنی بیان کرده و اثبات نموده اند که قرآنی که بر پیامبر (ص) نازل شده، همان قرآنی است که امروز در دست مردم است و هیچ کاستی و زیادتی در آن نیست.

شیخ صدوق (ره) در این باره می فرماید:
به اعتقاد ما، قرآنی که خداوند متعال بر پیامبرش محمد (ص) نازل فرموده، همین کتابی است که میان دو جلد قرار دارد و در دست مردم است؛ بیشتر از این مقدار نیست و تعداد سوره های آن نزد مردم ١١٤ سوره است. . . و هرکسی به ما نسبت دهد به اینکه ما می گوییم «قرآن بیش از این است» ، دروغگو می باشد. ⁽¹⁾
امین الاسلام طبرسی (متوفای ٥٥٤٨ ه. ق) می گوید:

سخن درباره زیادتی و کاستی قرآن. . . شایسته علم تفسیر نیست. اما بر بطلان زیادتی در قرآن، اجماع داریم و درباره

کاستی در قرآن، جماعتی از شیعه و حشویه از اهل سنت، روایاتی در این زمینه آورده‌اند که می‌گویند در قرآن تغییر و کاستی حاصل شده است. اما نظریه صحیح شیعه خلاف آن است. سیدمرتضی در این‌باره حق مطلب را ادا کرده است.⁽²⁾

1- اعتقادات، صص ۷۴ و ۷۵.

2- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

ص: 78

شیخ الطایفه، شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ) می‌فرماید:

در زیاده و کاستی قرآن . . . اجماع داریم بر بطلان قول به زیادتی در قرآن. اما درباره کاستی در قرآن، ظاهر از مذهب مسلمین خلاف این نظریه است و نظر صحیح در مذهب ما، همین است و سید مرتضی (ره) همین دیدگاه را یاری و تقویت نموده است و ظاهر از روایات نیز همین است که نقصانی در قرآن نیست.⁽¹⁾

شیخ مفید (ره) می‌فرماید:

اما کاستی در قرآن عقلاً محال و ممنوع نیست. . . جماعتی از امامیه گفته‌اند: از کلمات، آیات و سوره‌های قرآن چیزی کم نشده، ولی آنچه از تأویل و تفسیر معانی قرآن به‌گونه‌ای که نازل شده بود و در مصحف حضرت علی علیه السلام ثبت شده بود، حذف شده است. . . و چه بسا به تفسیر قرآن، قرآن گفته شود. . . و این سخن نزد من، شبیه به گفته کسی است که ادعا می‌کند از خود قرآن - نه تأویل آن - کلماتی کم شده است؛ من هم به همین نظریه متمایل هستم. اما ما به بطلان و فساد قول به زیادتی در قرآن، یقین داریم.⁽²⁾

سید رضی‌الدین بن طاووس (متوفای ۵۶۴ هـ) می‌گوید: «طبق عقل و شرع، قرآن از هر زیادتی و کاستی مصون و محفوظ است»⁽³⁾

میرزا محمدحسن آشتیانی (ره) می‌گوید:
«مشهور میان مجتهدان و اصولیان و بیشتر
محدثان، عدم وقوع هر نوع تغییری در قرآن
است. بلکه عدّه زیادی بر این مطلب ادعای
اجماع کرده‌اند»⁽⁴⁾

1- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳.

2- اوائل مقالات، صص ۹۱ و ۹۲.

3- سعد السعود، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.

4- بحرالفوائد، ص ۹۹.

ص: 79

در نتیجه باید گفت: عموم علمای شیعه،
از قدیم و جدید، بر این نظریه‌اند که
قرآن از تحریف به زیادتی و کاستی، سالم
و مصون است و هرکس خلاف آن بگوید، سخن او
شاذ و غیر قابل اعتنا و بی‌ارزش است.

حقیقت سوم:

اشاره

اختصاص داشتن معجزات انبیا به اهل بیت علیهم السلام جزایری می‌گوید: از میان مسلمانان، تنها اهل بیت و شیعیان شان، نشانه‌های انبیا مانند سنگ و عصا را دارند. دلیل و گواه بر این حقیقت، دو روایت است:

حدیث اول

روایتی است که صاحب کافی به سند خود از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «در شبی بسیار تاریک، امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفت، درحالی که می‌گفت: در همه و شب تاریکی امام بر شما بیرون آمد، درحالی که پیراهن آدم را پوشیده و انگشتر سلیمان و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد».

حدیث دوم

همچنین روایت دیگری از ابو حمزه از امام صادق علیه السلام است که ایشان فرمود: «الواح موسی علیه السلام و عصای او نزد ماست و ما وارث پیغمبرانیم».

ص: 84

پاسخ به جزایری: تمام احادیث روایت شده در این باب از اصول کافی ضعیفاند.⁽¹⁾

این حدیث را کلینی (ره) از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابی حسن اسدی، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

در ضعف این حدیث، وجود موسی بن سعدان حناط کوفی کفایت می‌کند. او ضعیف است و بر حدیثش اعتماد نمی‌شود. نجاشی درباره او می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط در [نقل] حدیث ضعیف است»⁽²⁾ ابن غضائری می‌گوید: «موسی بن سعدان حناط کوفی که از ابی الحسن علیه السلام روایت نقل کرده است، ضعیف و اهل غلو در دین خود است»⁽³⁾ علامه نیز در خلاصه چنین گفته است.⁽⁴⁾

پاسخ حدیث دوم

کلینی (ره) آن را از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی،

1- حدیث اول از این باب، روایت محمد بن فیض از امام باقر علیه السلام است که در سند آن سلمه بن خطاب وجود دارد و او ضعیف است؛ به دلیل تضعیف نجاشی در رجالش، ص ۱۳۳، و ابن غضائری چنانچه در معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۰۴ آمده است و علامه در خلاصه، ص ۲۲۷ و عده‌ای دیگر. همچنین در سند آن، منیع بن حجاج بصری و محمد بن فیض است که هر دو مجهول می‌باشند. اما حدیث دوم، حدیث ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام است. این، همان حدیث دومی است که جزایری در این حقیقت بیان کرده است و سخن درباره این حدیث به زودی خواهد آمد. اما حدیث سوم و چهارم حدیث اولی که جزایری بیان کرده است در سند این دو روایت، موسی بن سعدان است که ضعیف است؛ چنان‌که به زودی حال او معلوم می‌گردد. اما حدیث پنجم که آخرین حدیث است، از جمله راویان آن، بشر بن جعفر است که مجهول الحال است و راوی دیگر آن، مفضل بن عمر که درباره وثاقت او اختلاف شده و

مشهور علما او را تضعیف می‌کنند؛ زیرا نجاشی در رجالش، ص ۲۹۵ و ابن غضائری و علامه در خلاصه، ص ۲۸۵ و ابن داوود و عده‌ای دیگر، او را تضعیف کرده‌اند؛ ر. ک: تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۳۸.

2- رجال نجاشی، ص ۲۸۹.

3- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۶۵؛ خلاصه، ص ۲۵۷.

4- خلاصه، ص ۲۵۷.

ص: 85

از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

عمران بن موسی در این روایت مشترک است بین عمران بن موسی خشاب و عمران بن موسی اشعری - که هر دو مجهول و ناشناخته هستند - و بین عمران بن موسی زیتونی که ثقه است. اما موسی بن جعفر بغدادی نیز مجهول و ناشناخته است. مامقانی می‌گوید: «گویا وی از امامیه است، ولی مجهول و ناشناخته است»⁽¹⁾

محمد بن فضیل نیز بین ضعیف و غیر ضعیف مشترک است. مامقانی درباره او می‌گوید: «صاحب این نام، خواه یک نفر باشد خواه بیشتر، یا ضعیف است یا مجهول»⁽²⁾

بنابراین، استناد به احادیث این باب از اصول کافی برای اثبات حقیقتی که ابوبکر جزایری آن را کشف کرده، مغالطه‌ای بیش نیست.

ابوبکر جزایری می‌نویسد: آن‌گاه ای شیعی‌مذهب! اعتقاد تو در خصوص این حقیقت، تو را ملزم به پذیرش اموری می‌کند که در نهایت زشتی و بطلان هستند و چاره‌ای نداری - درحالی‌که عاقل هستی - جز اینکه از آن امور بیزاری جویی و به آنها معتقد نشوی و آن امور عبارت‌اند از:

لازمه اول: دروغ‌گوشمردن علی [علیه السلام] در این سخنش که وقتی از او سؤال شد: «آیا رسول خدا [(ص)] شما آل‌البیت

را به چیزی مخصوص گردانیده است؟» فرمود: «نه، مگر آن چیزی که در غلاف شمشیرم است». آن‌گاه صحیفه‌ای را از آن بیرون آورد که در آن چهار مطلب آمده بود، که اهل حدیث، مانند بخاری و مسلم، آنها را بیان کرده‌اند.

1- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۴.

2- همان، ص ۱۷۲.

ص: 86

پاسخ به جزایری: به دو دلیل، لوازمی که جزایری بیان کرده، شیعه را ملزم به پذیرش این امر نمی‌کند:

اول: چنان‌که قبلاً گفتیم، تمام احادیث این باب از اصول کافی ضعیف‌اند و حدیث ضعیف، نه کسی را ملزم می‌کند و نه می‌توان به آن ملتزم شد.

دوم: این لوازم، به‌ویژه لازمه سوم و چهارم، در واقع اصلاً لازمه نیستند؛ چنان‌که به زودی خواهد آمد.

پاسخ لازمه اول

این مطلب که جزایری گفته «لازم می‌آید علی [علیه السلام] را در حدیثی که بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند، تکذیب نماییم»، درست نیست؛ زیرا:

اولاً، حدیثی که بخاری و مسلم از علی علیه السلام نقل کرده‌اند، متواتر نیست.⁽¹⁾ ثانیاً، این حدیث را تنها اهل سنت روایت کرده‌اند. پس نمی‌توانند با آن ضد شیعیان استدلال کنند. همچنین اگر بپذیریم که این روایت صحیح است، باز هم یقین پیدا نمی‌کنیم که از حضرت علی علیه السلام صادر شده باشد؛ زیرا از صحت روایت، قطع

به صدور حاصل نمی‌شود؛ نهایت چیزی که حاصل می‌شود، ظن به صدور است. با فرض اینکه هر دو روایت (روایت کلینی و بخاری) را صحیح بدانیم و تعارض میان آنها را بپذیریم، اگر کسی به یکی از این دو روایت که از حضرت علی علیه السلام نقل شده، معتقد شود، تکذیب حضرت لازم نمی‌آید؛ زیرا در غیر این صورت، عمل به اخبار متعارض، جایز نمی‌شد. به علاوه، بیشتر شیعه، به‌ویژه عوام آنان، از این حدیثی که اهل سنت روایت

1- در تأیید مصنف می‌توان بر ابوبکر جزایری اشکال کرد که روایاتی که در این باب اهل سنت نقل کرده‌اند، دارای مضامین مختلف است که این نقل‌های متضارب، بیانگر ساختگی بودن آنهاست و جاعلان این حدیث درصدد این بوده‌اند که برتری امیرمؤمنان علیه السلام را بر دیگر صحابه به این وسیله انکار کنند.
مترجم

ص: 87

کرده‌اند، بی‌خبرند. پس چگونه می‌توانند کلامی را تکذیب کنند که از آن بی‌خبرند؟! باید گفت که میان احادیث کلینی در این باب و روایتی که اهل سنت از حضرت علی علیه السلام نقل کرده‌اند، تعارضی نیست. برای روشن‌شدن مطلب، در این روایات دقت کنید:

در صحیح بخاری روایت شده است که از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: «آیا کتابی نزد شما هست؟» فرمود: «نه، مگر کتاب خدا و فهمی که به مرد مسلمان داده شده و آنچه در این صحیفه است. . .»⁽¹⁾

همچنین بخاری روایت کرده که علی [علیه السلام] فرمود:

ما از پیامبر [(ص)] چیزی ننوشتیم، مگر قرآن و آنچه در این صحیفه است؛ پیامبر [(ص)] فرمود: «در مدینه، از حائر تا فلان‌جا حرم است. پس هرکس در آن

آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد. .
«(2)

در حدیث دیگری نیز بخاری چنین نقل کرده است: «روزی علی [علیه السلام] خطبه خواند و فرمود: هیچ کتابی که آن را بخوانیم نزد ما نیست، مگر کتاب خدا و آنچه در این صحیفه است. . «(3)

در روایتی از مسلم آمده است که علی [علیه السلام] فرمود: «هرکس بگوید غیر از کتاب خدا و این صحیفه (فرمود: و صحیفه ای که در غلاف شمشیر است) چیز دیگری نزد ماست که آن را قرائت می‌کنیم، دروغ گفته است. . «(4)

ظاهر این روایات، در صورتی که صحت آنها را بپذیریم، نشان‌دهنده این است که

- 1- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۸.
- 2- همان، ج ۴، صص ۱۲۴ و ۱۲۵.
- 3- همان، ص ۱۲۲.
- 4- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۴۷.

ص: 88

حضرت علی علیه السلام خبر داده که رسول خدا (ص) اهل‌بیت علیهم السلام را به «نوشته‌ای» غیر از قرآن و آن صحیفه، مخصوص نگردانیده است. به همین جهت، ابن‌حجر در توضیح بخشی از این روایت (آیا کتابی نزد شما هست؟) می‌گوید: «مقصود سائل این است که آیا نوشته‌ای که به رسول خدا (ص) وحی شده باشد و از ایشان گرفته باشید، نزد شما هست؟»

دلیل بر این مطلب، روایتی از بخاری در کتاب جهاد است که می‌گوید: «آیا چیزی از وحی، غیر از آنچه در کتاب خداست، نزد شما هست؟»⁽¹⁾ در کتاب دیات نیز آورده است: «آیا چیزی که در قرآن نباشد نزد شما هست؟»⁽²⁾ و در مسند اسحاق بن راهویه از

جریر از مطرق چنین آمده است: «آیا به چیزی علم پیدا کردی که از وحی باشد؟»⁽³⁾ سندی در حاشیه اش بر سنن نسائی، در توضیح این بخش از روایت «آیا نزد رسول خدا (ص) چیزی غیر از قرآن دارید؟» ، می‌گوید: «یعنی چیز نوشته شده‌ای؛ وگرنه تردیدی نیست که نزد وی بیش از آنچه بیان شد، وجود داشت»⁽⁴⁾.

دلیل دیگر بر آنچه گفته شد، این است که مطالب بیان شده در صحیفه، از اموری نیست که فقط به حضرت علی علیه السلام اختصاص یافته باشد⁽⁵⁾؛ همان‌گونه که ابوطیب

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۸۴.

2- همان، ج ۹، صص ۱۳ و ۱۴.

3- فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۵.

4- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۸، ص ۲۳.

5- آنچه در صحیفه بیان شده، این است: «خدا لعنت کند کسی را که ذبح او برای غیر خدا باشد و خدا لعنت کند کسی را که روشنایی زمین را سرقت کند و خدا لعنت کند کسی را که پدرش را لعنت نماید و خدا لعنت کند کسی را که آشوبگری را پناه دهد»؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۶۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸. و در این صحیفه دندان‌های شتر و چیزهایی از زخم‌ها آمده و همچنین در آن آمده است: «مدینه از غیر تا ثور حرم است. پس هرکس در آن آشوب کند یا آشوبگری را پناه دهد، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باشد و خدا هیچ عذری را از او در روز قیامت قبول نکند و حق و حرمت مسلمین یکی [و برابر] است که پایین‌ترین مردم، به وسیله آن سعی و کوشش نماید و کسی که خود را به غیر پدرش یا به غیر مولای خودش نسبت دهد، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باشد و خداوند در روز قیامت عذری را از او قبول نکند»؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۱۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۵۱ و ۱۵۲؛ سنن نسائی، ج ۸، صص ۱۹ و ۲۳؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، صص ۱۸۰ و ۱۸۱ و آنچه قبلاً از صحیح بخاری گذشت

ص: 89

عظیم آبادی گفته است: «مخفی نباشد که آنچه در کتاب او (صحیفه علی علیه السلام) است، از امور اختصاصی و ویژه نیست»

(1) سندی نیز در حاشیه اش بر سنن نسائی همین حرف را زده است. (2)

این سخنان بیانگر این است که سؤالکننده در پی این بوده که بداند، آیا پیامبر (ص) از میان همه مردم، تنها حضرت علی علیه السلام را به «نوشته ای» مخصوص گردانیده که در آن علومی وجود دارد یا نه انگیزه سؤالکننده، این کلام حضرت علی علیه السلام است که هنگام هر اتفافی می فرمود: «خدا و رسولش راست گفته اند». این مطلب اشاره به این دارد که پیامبر (ص)، حضرت علی علیه السلام را از امور غیبی که واقع می شوند، مطلع می کرده است و به دیگران این اخبار را نمی دادند.

ابن حجر می گوید:

علت سؤال آنها از حضرت علی [علیه السلام] درباره آن نوشته، همان روایتی است که احمد و بیهقی در «الدلائل» از طریق ابی حسان آورده اند، که حضرت علی [علیه السلام] وقتی دستوری می داد و گفته می شد: «آن را انجام دادیم»، می فرمود: «خدا و رسولش راست گفته اند». مالک اشتر به حضرت عرض کرد: «این چیزی که شما می فرمایید، آیا عهدی است که رسول خدا [(ص)] از میان مردم فقط مخصوص شما کرده است؟» (3)

از جواب حضرت علی علیه السلام فهمیده می شود که پیامبر (ص) او را از میان مردم، به

1- عون المعبود، ج ۱۲، ص ۱۶۰.

2- سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۸، ص ۱۹۰.

3- فتح الباری، ج ۱، ص ۱۶۶.

ص: 90

نوشته ای مخصوص نگردانیده است، مگر همان صحیفه ای که مطالب آن نیز به حضرت علی علیه السلام اختصاص ندارد. اما

پیامبر (ص) چیز دیگری به ایشان اختصاص داده که در این روایات بیان نشده و در جواب حضرت علی علیه السلام نیز اشاره‌ای به آنها نشده است؛ هرچند سؤال‌کننده آنها را قصد کرده باشد.

بنابراین روایات وارد شده در کتاب کافی در باب «آیات و نشانه‌هایی که از پیغمبران نزد ائمه علیهم السلام است»، با آنچه بخاری و مسلم درباره صحیفه روایت کرده‌اند، تنافی ندارد؛ زیرا روایات کافی می‌گویند: «پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران، مانند پیراهن آدم و عصای موسی و خاتم سلیمان را به اهل بیت خود اختصاص داده است» و احادیث صحیفه می‌گویند: «پیامبر (ص)، حضرت علی علیه السلام و اهل بیتش را به غیر از قرآن و آن صحیفه، به نوشته دیگری مخصوص فرموده است» و این منافاتی ندارد که چیزهای دیگری هم غیر از نوشته، مخصوص آنها نموده باشد. حتی اگر نگوییم که پیامبر (ص) بعضی از آیات و نشانه‌های پیغمبران را که نزد ایشان بوده، میراث اهل بیت علیهم السلام خود گردانیده است، باز هم اشکالی ندارد که بگوییم آن نشانه‌ها نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا ممکن است هنگامی که پیامبر (ص) رحلت کرد، آن نشانه‌ها در دست اهل بیت علیهم السلام بوده و همچنان در دست آنها باقی مانده باشد؛ چنان‌که خود اهل سنت نیز به این مطلب اقرار کرده و می‌گویند: «خاتم پیامبر (ص) در اختیار ابوبکر بوده و عایشه مقداری از لباس‌های پیامبر (ص) را نزد خود داشت و دیگران نیز غیر اینها را نزد خود داشته‌اند».

بخاری و مسلم از ابن عمر روایت کرده‌اند که می‌گوید:

پیامبر [(ص)] انگشتی از نقره تهیه کرد که در دست ایشان بود. بعد از پیامبر (ص) در دست ابوبکر و بعد از او در دست عمر و بعد از او در دست عثمان بود و بعد از او در چاه اریس افتاد و نقش آن «محمد رسول الله» بود. (1)

1- صحیح بخاری، ج ۷، صص ۲۰۲ و ۲۰۳ و ج ۴، ص ۱۰۰؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۵۶.

ص: 91

همچنین بخاری از ابی‌بُرده نقل می‌کند: «عایشه به ما عبای نمدی نشان داد و گفت: جان پیامبر [(ص)] در همین لباس گرفته شد» .

سلیمان از حمید از ابی‌بُرده بر این روایت چنین افزوده که بُرده می‌گوید: «عایشه برای ما لنگی ضخیم که در یمن درست می‌شود و عبای پشمین نمدی بیرون آورد» (1)

این اشیاء و مانند آنها، بعد از وفات پیامبر (ص) در دست همان کسانی که آنها را داشتند، باقی ماند؛ چنان‌که ابن حجر درباره این مطلب آشکارا می‌گوید: پیامبر [(ص)] میراثی به جا نگذاشت و اموال به جا مانده از او فروخته نشد. بلکه برای تبرک جستن، در دست کسانی باقی ماند که قبلاً نزد آنان بود. اگر آنچه داشت میراث می‌بود، هر آینه تقسیم می‌شد و فروخته می‌شد. (2)

بنابراین تردیدی نیست که بعضی از اموال رسول خدا (ص) ، مانند لباس و سلاح و غیره، نزد اهل‌بیت علیهم السلام بوده است؛ زیرا آنان نسبت به دیگران سزاوارتر بودند. برخی از روایات نیز بر این مطلب دلالت دارند که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

بخاری و مسلم از ابن شهاب چنین نقل کرده‌اند که علی بن الحسین به او فرمود: هنگامی که ما از نزد یزید بن معاویه پس از کشته شدن حسین بن علی علیهم السلام به مدینه برگشتیم، مسور بن مخرمه به دیدار ما آمد و عرضه داشت: «آیا چیزی هست که به من دستور دهی تا برای شما انجام دهم؟» به او گفتم: «آیا تو همان کسی نیستی که شمشیر رسول خدا [(ص)] به او داده شده؟ من می‌ترسم که این جماعت، آن را به زور از تو بگیرند و به خدا سوگند اگر آن را به من بدهی، تا جان در بدن دارم، دست کسی به آن نمی‌رسد. . .»⁽³⁾ با توجه به این روایات، این راز آشکار می‌شود که چرا پیامبر (ص) ، آیات و نشانه‌های

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱.

2- فتح الباری، ج ۶، ص ۱۶۰.

3- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۰۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۰۳.

ص: 92

به ارشمانده از پیغمبران را از چشم مردم دور نگه می‌داشتند؛ تا بدان‌جا که در روایاتی که اهل سنت از ایشان (ص) نقل کرده‌اند، هیچ نشانه و اثری از آنها نیست. این بدان‌جهت بود که بعد از ایشان بر اهل‌بیت علیهم السلام فشار نیاورند و آن آیات و نشانه‌ها را به زور از آنها نگیرند؛ چنان‌که از غیر اهل‌بیت علیهم السلام به زور می‌گرفتند.

جزایری می‌گوید: لازمهٔ دوم: با نسبت دادن این سخن به علی [علیه السلام]، (روایت اول و دوم) به ایشان نسبت دروغ داده‌اید. پاسخ به جزایری: قبلاً گفتیم که تمام روایات این باب از کتاب کافی، ضعیف‌اند.

بنابراین ما علم به صدور این سخن از امیرالمؤمنین علیه السلام نداریم و نگفته ایم که به یقین، حضرت چنین سخنی فرموده اند تا اینکه نسبت دروغ به ایشان یا ما داده شود. درحالی که حتی اگر روایت صحیح باشد، برای ما قطع به صدور حاصل نمی شود.

علاوه بر این، مرحوم کلینی (ره) این روایت را از دیگران نقل کرده و خودش نمی گوید «حضرت علی علیه السلام فرموده» تا اینکه او را به دروغ بستن بر حضرت علی علیه السلام متهم کنیم؛ ایشان فقط می گوید: «فلانی به من خبر داده از فلانی که حضرت علی علیه السلام چنین و چنان فرموده است». کلینی در اینکه فلانی به او خبر داده است، راست می گوید. اما اینکه حضرت علی علیه السلام آن سخن را فرموده یا نه، اطلاعی نداریم و [در قیامت هم] از این جهت، سؤال و محاسبه نمی شویم. معلوم نیست چرا جزایری یقین کرده که حضرت علی علیه السلام چنین سخنی را نفرموده است؛ با اینکه این سخن، تناقضی با قرآن کریم ندارد و با سنت متواتر و اجماع قطعی و حکم عقل هم مخالف نیست. به علاوه، ضعیف بودن یک روایت، دلیل بر عدم صدور آن نمی شود؛ هرچند بعضی از راویان آن، به دروغگویی معروف باشند؛ زیرا چه بسا فردی بسیار دروغگو، گاهی سخن راست هم بگوید. به همین جهت، خداوند متعال به بندگان مؤمن خود دستور

ص: 93

فرموده که درباره خبرسانی فاسقان، تحقیق و بررسی کنند، آنجا که می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ.** (1)

اگرچه خداوند به بررسی اخبار فاسقان امر نموده، ولی به ردّ اخبار آنها دستور نداده است. این فرمان الهی مبین آن است که گاهی خبر فاسق نیز راست است. در نتیجه می‌توان گفت، یقین جزایری به اینکه، این خبر (که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده) دروغی بیش نیست، درست نبوده و مطابق قواعد علمی نیست؛ مگر اینکه وی ادعا کند قدرتی الهی دارد که با آن می‌تواند روایت و خبر دروغ را تشخیص بدهد. . . و چنین ادعایی محتاج به اثبات و دلیل است.⁽²⁾

شاید علت یقین‌کردن جزایری به دروغ‌بودن احادیث این باب از کافی، این است که بر وی گران آمده که پیراهن آدم و خاتم سلیمان و عصای موسی علیهم السلام نزد حضرت علی علیه السلام باشد. هرچند خود آنها روایت کرده‌اند «دَابَّةُ الْأَرْضِ»⁽³⁾ که در آخرالزمان آشکار می‌شود، در حالی بیرون می‌آید که خاتم سلیمان و عصای موسی در دست اوست.

در این‌باره ترمذی روایتی نقل کرده و آن را حسن دانسته است. همچنین ابن ماجه، احمد بن حنبل، طیالسی، حاکم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره روایت کرده‌اند که رسول‌خدا (ص) فرمود: «دَابَّةٌ بِأَخْتَمِ سُلَيْمَانَ وَعَصَا مُوسَى بِيُرُونَ مِي آيِدُ وَ مِؤْمِنٌ رَا»

1- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری برای شما آورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. حجرات: ۶ .

2- ابن حجر عسقلانی در نزهة النظر، ص ۴۴ می‌گوید: «حکم‌کردن بر اینکه فلان حدیث ساختگی است، فقط در حدّ ظن غالب است و

نسبت به آن، قطع حاصل نمی‌شود؛ زیرا امکان دارد صادق باشد. البته بعضی از اهل حدیث ملکه‌ای قوی در تشخیص حدیث کاذب از صادق دارند و آنها کسانی هستند که اطلاع وسیع، فکر روشن و فهم قوی داشته، قرائن را به‌خوبی می‌شناسند»

3- «دابة» به معنای جنبده و جاندار است. اشاره به آیه ۸۲ نمل است **وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ .**

ص: 94

روسفید می‌کند و بر بینی کافر مُهر می‌زند. . . .» (1).

از حضرت علی علیه السلام درباره «دابة الأرض» سؤال شد و ایشان فرمود: «اما به خدا قسم که دم ندارد و دارای ریش است» (2).

ماوردی می‌گوید: «این سخن از علی [علیه السلام] اشاره دارد به اینکه «دابة الأرض» از نوع انسان است؛ هرچند به آن تصریح نکرده است» (3). قرطبی هم می‌گوید:

به همین سبب، بعضی از مفسرین متأخر می‌گویند: «حقیقت نزدیک به واقع این است که «دابه» انسانی است سخنگو که با اهل بدعت و کفر، مناظره و مجادله می‌کند تا حجت بر آنها تمام شود؛ هرکس هلاک شود، از روی دلیل و بینه هلاک گردد و هرکس نجات یابد، از روی دلیل باشد» (4).

دلیل دیگر بر اینکه دابه از نوع انسان است، سخن گفتن او با مردم است؛ چنان‌که در آیه (5)، **تُكَلِّمُهُمْ** آمده است: «و مؤمن را از کافر جدا می‌کند و همانا دابه، مؤمن را با عصا علامت‌گذاری کرده، کافر را با خاتم مُهر می‌کوبد. . . و تمام این صفات و کارها متعلق به انسان است، نه غیر او» .

به هر حال، اگر قبول کنیم که «دَابَّةُ الْأَرْضِ» همان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، از انصاف به دور است که منکر وجود عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد او شویم و اگر بگوییم غیر اوست، باز هم از انصاف به دور است که وجود عصا و انگشتر نزد آن حضرت

- 1- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۹۱؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۳۳۴؛ جامع صغیر، ج ۱، ص ۵۰۲؛ مستدرک، ج ۴، ص ۴۸۵؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۸۱؛ تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۱؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، صص ۳۷۵ و ۳۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۴۱.
- 2- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۶.
- 3- همان.
- 4- همان.
- 5- ر. ک: نمل: ۸۶.

ص: 95

را مطلبی بزرگ و دشوار بدانیم. درحالی‌که وجود آن دو را نزد دابّه بزرگ نمی‌شماریم.

جزایری می‌نویسد: لازمه سوم: صاحب این اعتقاد، خود را خوار نموده و کج‌فهمی و کم‌عقلی خود را نشان داده و برای خود احترام قائل نشده است؛ زیرا اگر به او گفته شود انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ یا مثلاً الواح [حضرت موسی] کجا هستند؟ پاسخی نمی‌یابد و نمی‌تواند یکی از آنها را بیاورد. بنابراین، معلوم می‌شود که اصل قصه، از اول تا آخر، دروغی بیش نیست.

پاسخ به جزایری: نمی‌دانم چگونه از این عقیده، لازم می‌آید که شیعه خود را حقیر و خوار کرده باشد؟ آیا لازمه اعتقاد شیعه به اینکه میراث انبیا علیهم السلام نزد اهل‌بیت علیهم السلام است، خوارکردن خود است؟ چرا جزایری کسی را حقیر و خوار می‌داند که معتقد است خداوند آیات و

نشانه‌های پیغمبران علیهم السلام، مانند انگشتر سلیمان و عصای موسی و پیراهن آدم را نزد بهترین خلق خدا (پیغمبران) حفظ و نگهداری کرده تا اینکه به دست اهل بیت پاک پیامبر (ص) برسند؟ اما خوار نمی‌شمارد کسی را که معتقد است خاتم سلیمان و عصای موسی در آخرالزمان نزد «دَابَّة الارض» خواهد بود؟ و آن دابّه را نیز این چنین معرفی می‌کنند که دارای چهار دست و پا و مویی تازه روییده و صدایی همچون صدای شتر است؟⁽¹⁾

1- قرطبی در بیان نظرات علمای اهل سنت درباره «دَابَّة الارض» می‌گوید: «نظر اول، همان بچه شتر صالح است و این صحیح‌ترین نظر است» تا آنجا که می‌گوید: «زیرا وقتی ناقه صالح کشته شد، بچه‌اش فرار کرد و سنگ بزرگی باز شد و داخل آن رفت و بر او بسته شد. او همان‌جا هست تا اینکه به اذن خدا از آن سنگ بیرون آید». نظر دوم، روایت شده آن دابّه، جنبنده‌ای پر از موهای کوچک و چهار دست و پا، طولش شصت ذراع است، و می‌گویند همان جَسَاسه حیوانی که در جزیره‌ها زندگی می‌کند و اخبار را جمع‌آوری کرده، در اختیار دَجَال می‌گذارد است و این نظر عبدالله بن عمر است. نظر سوم، روایت شده که دابّه از خلقت هر حیوانی نشانه‌ای دارد. ماوردی و ثعلبی گفته‌اند: «سر آن، سر گاو و چشم آن، چشم خوک و گوش آن، گوش فیل و شاخ آن، شاخ بز کوهی و گردنش، گردن شترمرغ و سینه‌اش، سینه شیر و رنگش، رنگ پلنگ و پهلوهایش پهلو گریه و دمش، دم گوسفند نر و پاهایش، پاهای شتر است که میان هر دو مفصل آن دوازده ذراع فاصله است». زمخشری گوید: «به ذراع حضرت آدم - و همراه آن عصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون می‌آید. . .» ؛ ر. ک: الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۳۵.

ص: 96

علاوه بر این، قبلاً گفتیم که این امور از مسائلی است که شناخت آنها واجب و لازم نیست و جهل به آنها ضرری به شیعه بودن نمی‌زند و شاید بیشتر عوام شیعه چیزی در این‌باره ندانند.

سخن عجیبت‌تر جزایری این است که وی دلیل کج‌فهمی و کم‌عقلی کسی را که معتقد شده آیات و نشانه‌های پیغمبران، نزد اهل‌بیت علیهم السلام است، این می‌داند که اگر به آن شیعه بگویند: «انگشتر کجاست؟ عصا کجاست؟ الواح کجایند؟» پاسخی پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند چیزی از آنها را بیاورد!

پاسخ روشن است؛ زیرا ما نگفته‌ایم این نشانه‌ها نزد ماست تا از ما خواسته شود آنها را نشان دهیم؛ بلکه گفته‌ایم آنها نزد اهل‌بیت علیهم السلام است که از طریق ارث آن را به یکدیگر منتقل می‌کنند.

جزایری می‌گوید: و روشن‌تر از آن مطلب، اینکه گفته شود: اگر آنچه گفته شده، حقیقت دارد، پس چرا اهل‌بیت از این آیات و نشانه‌ها (مانند عصا و انگشتر) در نابودی دشمنان خودشان و پیروزی بر آنها استفاده نکردند. درحالی‌که از سوی دشمنان آزار و اذیت‌ها دیدند؟

پاسخ به جزایری: ۱. همانا اهل‌بیت علیهم السلام از بندگان خوب و صالح خدا هستند که کسی در سخن، از آنها پیشی نمی‌گیرد و به آنچه امر می‌کنند، عمل می‌کنند. اگرچه خداوند متعال، بدون عصا هم قادر بر یاری آنان است، اما حکمت او اقتضا می‌کند که به پیشوایان ستمگر که دشمنان دین‌اند، مهلت داده شود تا بر گناه خود بیفزایند. سپس با عزت و قدرتش گریبان آنان را می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ**. (۱)

1- آنها که کافر شدند [و راه طغیان پیش گرفتند] تصور نکنند اگر به آنان مهلت می‌دهیم به سودشان است. ما به آنها مهلت می‌دهیم فقط برای اینکه بر

گاهان خود بیفزایند و برای آنها عذاب
خوارکننده ای [آماده شده] است. آل عمران: ۷۸
ص: 97

۲. دشمنان اهل بیت علیهم السلام همواره
خود را مسلمان نشان می دادند و تظاهر به
اسلام می کردند. آنها همچون فرعون نبودند
که با خدا اعلام جنگ نمایند و در مقابل
او سرکشی کنند. خداوند متعال در این باره
می فرماید: **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ
طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ.** (1)

فرعون در ظلم و ستم خود تا جایی
پیشرفت که ادعای خدایی کرد و حضرت موسی
علیه السلام را با تمام نشانه های روشنی
که برای او آورد، تکذیب نمود. خداوند
خطاب به موسی علیه السلام می فرماید: **أَذْهَبَ
إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى
فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى فَكَذَّبَ وَ عَصَى ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى فَحَسْرَتٌ فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ
الْأَعْلَى.** (2)

هنگامی هم که عده ای به حضرت موسی علیه
السلام ایمان آوردند، فرعون آنها را به
شکنجه و کشتن تهدید کرد. خداوند در
این باره می فرماید: **قَالَ أَمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنِ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ
الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ نَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ
لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ.** (3)

و در سوره غافر نیز می فرماید: **وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا
مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ
فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا**

1- فرعون در زمین برتری جویی کرد و اهل
آن را به گروه های مختلفی تقسیم نمود.
گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند،
پسرانشان را سر می برید و زنانشان را
[برای کنیزی و خدمت] زنده نگه می داشت.
او به یقین از مفسدان بود. قصص: ۴

2- به سوی فرعون برو که طغیان کرده است
و به او بگو: «آیا می خواهی پاکیزه شوی؟»
و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم

تا از او بترسی [و گناه نکنی]. سپس موسی بزرگترین معجزه را به او نشان داد. اما او تکذیب و عصیان کرد. سپس پشت کرد و پیوسته [برای محو آیین حق] تلاش نمود و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود و گفت: «من پروردگار برتر شما هستم». نازعات: ۱۷-۲۴

3- [فرعون] گفت: آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او ایمان آورید؟ مسلماً او بزرگ و استاد شماست که به شما سحر آموخته [و این یک توطئه است]. اما به زودی خواهید دانست. دست‌ها و پاهای شما را به عکس یکدیگر قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم. شعراء: ۴۹

ص: 98

مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ. (1)

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ. (2)

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شب‌هنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این باره می‌فرماید: وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ (3)؛ فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ (4)؛ فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ وَ أَرْزَلْنَا تَمَّ الْأَخْرِينَ وَ أَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ تَمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ. (5)

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَ الْأُولَى. (6)

1- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی آنها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی

که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ۲۳ - ۲۵

2- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ۲۶

3- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵۲

4- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ۷۸

5- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶۱ - ۶۶

6- از این رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ۲۵

ص: 99

مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ. (1)

فرعون نیز تلاش کرد تا موسی علیه السلام و پیروان او را از بین ببرد. این حادثه در قرآن چنین بیان شده است: **وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ. (2)**

سپس خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرستاد که شبهنگام، با پیروانش از شهر خارج شود. خداوند در آیاتی از چند سوره در این باره می‌فرماید: **وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ (3)؛ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ (4)؛ فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ قَالَ إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ وَ أَرْزَلْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ وَ أَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ. (5)**

اگرچه، خداوند متعال تمام راه‌های هدایت را پیش پای فرعون نهاد، ولی او سر باز زد و کبرفروشی و اسراف کرد: **فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَى.** (6)

1- ما موسی را با آیات خود و دلیلی روشن فرستادیم. به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی آنها گفتند: او ساحری بسیار دروغگو است. و هنگامی که حق را از سوی ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را برای اسارت و خدمت زنده بگذارید. اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست [و نقش بر آب می‌شود]. غافر: ۲۳ - ۲۵

2- و فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند [تا نجاتش دهد]؛ زیرا من می‌ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این سرزمین فساد برپا کند. غافر: ۲۶

3- و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را [از مصر] کوچ ده؛ زیرا شما مورد تعقیب هستید. شعراء: ۵۲

4- [به این ترتیب] فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کردند. طه: ۷۸

5- هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم. [موسی] گفت: چنین نیست، یقیناً پروردگارم با من است، به زودی مرا هدایت خواهد کرد و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن [عصایش را به دریا زد] و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود و در آنجا دیگران لشکر فرعون را نیز [به دریا] نزدیک ساختیم. و موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم. سپس دیگران را غرق کردیم. شعراء: ۶۱ - ۶۶

6- از این رو خدا او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت. نازعات: ۲۵

ص: 100

مناوی می‌گوید:

حضرت، آنها را به ستارگان آسمان تشبیه کرده؛ زیرا به وسیله ستارگان راهنمایی و شناخت راه صورت می‌گیرد؛ چون طلوع و غروب بین ستارگان رخ می‌دهد و برخی از آنها ثابت و برخی دیگر در حرکت‌اند؛ همین‌طور

به وسیله اهل بیت علیهم السلام هدایت و راهنمایی و امان از نابودی حاصل می‌شود. (1)

جزایری می‌گوید: لازمه چهارم: هدف از این دروغ فرومایه، اثبات هدایتیافتگی و در مسیرحقوق بودن شیعه و گمراه بودن دیگر مسلمانان است.

پاسخ به جزایری: هدایتیافتگی و برحق بودن شیعه، با چنین احادیث ضعیفی ثابت نمی‌شود. حتی اگر این احادیث صحیح می‌بود و دشمن نیز آنها را قبول می‌کرد، باز هم دلالت نداشتند که گروهی برحق و گروهی گمراهند.

جزایری می‌گوید: هدف این احادیث، باقی‌نگاه داشتن مذهب تشیع به‌عنوان مذهبی است که طرفدارانش، جامعه و شخصیتی مستقل و جدا از پیکره امت اسلامی هستند، تا بدین وسیله بزرگان این فرقه و اطرافیان‌شان - که نیت‌های پلید و شوم و حرص و طمع دارند - به زندگی دلخواهشان دست یابند؛ هرچند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد.

پاسخ به جزایری: این سخن، یکی از تهمت‌های بی‌اساسی است که جزایری کتابچه خود را با آنها سیاه کرده، ولی برای این گفته، حتی یک دلیل هم نیاورده است.

معلوم نیست چگونه با اثبات این مطلب که اهل بیت علیهم السلام بعضی از آیات و نشانه‌های

1- فیض القدير، ج ۶، ص ۲۹۷.

پیغمبران گذشته علیهم السلام را از طریق رسول خدا (ص) به ارث برده‌اند، مذهب شیعه به‌عنوان جامعه و شخصیتی مستقل از پیکره امت اسلامی باقی خواهد ماند و علمای شیعه، زندگی دلخواه خود را به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین به دست خواهند آورد! به‌راستی این گفته، با مضمون آن روایات چه ارتباطی دارد؟! مقصود جزایری از امت اسلامی چیست؟ اگر قصد ایشان از امت، سایر مسلمانان (غیرشیعه) باشد، این گفته، دامن اهل سنت را نیز مانند شیعه فراخواهد گرفت؛ زیرا هر فرقه‌ای از مسلمانان، دارای جامعه و شخصیت اعتقادی مستقل از دیگر فرقه‌هاست. اما اگر منظور از امت، خصوص اهل سنت است، مخالفت با آنها اشکالی ندارد؛ زیرا در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) دلیلی نیافتیم که ما را از مخالفت با کسانی که به این عنوان (اهل سنت) شناخته می‌شوند، برحذر بدارد. بلکه دلایل محکمی یافتیم که ما را به پیروی از ائمه اهل‌بیت علیهم السلام، و نه دیگران، امر می‌کند.⁽¹⁾

در پاسخ به این مطلب جزایری که می‌گوید: «تا برای بزرگان این فرقه و اطرافیانشان که نیت‌های پلید و شوم و حرص و طمع دارند، زندگی دلخواهشان مهیا شود، هرچند به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمین باشد»، باید گفت: ائمه اهل‌بیت علیهم السلام با اینکه سزاوارترین مردم به امر خلافت بودند [که از آنها غصب شد]، ولی در راه

1- از جمله آیاتی که پیروی از اهل‌البیت را واجب شمرده است، آیه ۳۳ سوره احزاب است که می‌فرماید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ**

تَطْهِيْرًا ؛ «خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» ؛ ر. ک: الكلمة القرآء فی تفضیل الزهراء، سید عبدالحسین شرفالدین، صص ۱۱ - ۲۵. از جمله احادیث در این موضوع، کلام پیامبر ص است که می‌فرماید: «همانا دو چیز گرانبها در میان شما به ودیعت می‌گذارم، تا وقتی که به آنها تمسک جوید، بعد از من گمراه نخواهید شد: یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، کتاب خدا که ریسمان کشیده شده از آسمان تا به زمین است و عترت و اهل بیت من. آگاه باشید که این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا روزی که در حوض بر من وارد شوند». برای تحقیق پیرامون این حدیث؛ ر. ک: دلیل المتحیرین، صص ۱۸۹ - ۲۰۰.

ص: 102

ارشاد مردم و در راستای تحقق عزت و وحدت مسلمانان به ویژه نصیحت خلفاء، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

شیخ محمدرضا مظفر (ره) در ضمن بیان عقیده شیعه، درباره وحدت اسلامی می‌گوید: «اهل بیت علیهم السلام به دلسوزی برای بقای مظاهر اسلام و دعوت به عزت اسلام و وحدت کلمه مسلمین و حفظ برادری میان آنها و برداشتن تاریکی و کینه از جانها شناخته شده هستند». سپس گوشه‌ای از تلاش‌های امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در این باره بیان کرده، می‌گوید:

دیگر ائمه علیهم السلام نیز با حاکمان زمان خود چنین بوده‌اند؛ هرچند انواع فشارها و اذیت‌ها را از آنها دیدند؛ زیرا وقتی آنها دانستند دولت حق به آنها بر نمی‌گردد، مشغول آموختن آموزه‌های دینی

به مردم شدند و پیروان خود را متوجه معارف بلند دینی می‌کردند و تمام انقلاب‌ها و شورش‌هایی که علویان در زمان آنها انجام دادند، به اشاره و خواست آنها نبوده، بلکه سرپیچی آشکار از دستورات و راهنمایی‌های آنها بوده است. آنها در حفظ و نگهداری سرزمین‌های دولت اسلامی، از همه - حتی از خلفای بنی‌عباس - حریص‌تر و دلسوزتر بودند.

در این‌باره کافی است خواندن وصیت و سفارش امام موسی بن جعفر علیه السلام به شیعیانش، آنجا که می‌فرماید: «خود را با سرپیچی از اطاعت سلطان ذلیل نکنید. پس اگر عادل بود، از خدا طول عمر او را بخواهید و اگر ستمکار بود، هدایت و اصلاح او را از خدا بخواهید؛ زیرا صلاح و درستی شما در گرو صلاح و درستی سلطان شماست و همانا سلطان عادل، همانند پدر مهربان است. پس برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او می‌پسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید»⁽¹⁾

1- وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۷۲.

ص: 103

آن‌گاه می‌گوید:

این سخن (برای او دوست بدارید آنچه را برای خود دوست می‌دارید و برای او می‌پسندید آنچه را برای خود نمی‌پسندید) بهترین نوع سفارش به مردم است جهت مراقبت از سلامتی و جان سلطان.⁽¹⁾

اما علمای شیعه، پیرو امامان خود هستند و موضع‌گیری‌ها و سخنان و فتواهای آنها در این زمینه بهترین گواه است. بسیار روشن است که علمای شیعه بیشترین تلاش را در ایجاد اتحاد میان مسلمانان و زدودن فاصله‌ها و اختلاف‌ها، نسبت به دیگر علمای امت اسلام انجام داده‌اند. فتواهای

صادر شده از جانب آنان در این زمینه، ما را کفایت می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: استحباب خواندن نماز به جماعت اهل سنت، کراهت یا حرمت تظاهر به مخالفت کردن با اهل سنت در مسائل اختلافی بین آنها و شیعه، حرمت مخالفت کردن با اهل سنت در مسئله وقوف حاجی در عرفات و نمونه‌های دیگری که اهل تحقیق آنها را خوب می‌شناسند.

همچنین، چگونه علمای شیعه در زندگی دلخواه خویش، آن هم به قیمت نابودی اسلام و شکستن وحدت مسلمانان، غوطه‌ورند، در حالی که بهترین روزهای عمر خود را در دفاع از اسلام و مسلمانان سپری کرده‌اند؟ اگر علمای شیعه نیز مانند علمای اهل سنت، در خدمت حاکمان و پادشاهان می‌بودند و بر سر سفره آنها می‌نشستند، آیا دنیای بهتر و آسوده‌تری نداشتند؟!

باید پرسید که کدام گروه در صدد تفرقه و از بین بردن وحدت جامعه اسلامی است؟ علمای شیعه، یا علمای سنی که بسیاری از آنان در طی قرون متمادی تا به امروز، کتابها ضد شیعه نوشته‌اند و در آنها عقائد شیعه را به باد انتقاد گرفته‌اند و به گمراهی و کفر شیعه امامیه حکم کرده، به ریختن خون و گرفتن اموال آنها فتوا داده‌اند.

1- عقائد الامامیه، ص ۱۴۴.

ص: 104

به راستی که جزایری با نوشتن این کتابچه، آتش فتنه را شعله‌ورتر کرد و با تکفیر فرقه بزرگی از فرقه‌های اسلامی، شکاف بین امت را عمیق‌تر نمود و با متهم کردن علمای شیعه به نابود کردن اسلام و شکستن وحدت مسلمین، خود را مصداق این آیه قرار داد که می‌فرماید: **وَ مَنْ يَكْسِبْ**

خَطِيئَةٌ أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ
اِحْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا.⁽¹⁾

1- و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس بی‌گناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است. نساء: ۱۱۲

حقیقت چهارم:

اشاره

اختصاص یافتن شیعه به علوم و معارف الهی ابوبکر جزایری می‌نویسد: شیعه معتقد است از میان تمام مسلمانان، اهل‌بیت و شیعیان آنها به علوم و معارف نبوی و الهی اختصاص یافته‌اند. دلیل بر این حقیقت، روایتی است که صاحب کافی از ابوبصیر نقل کرده که می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «جانم به قربانت! شیعیان شما نقل می‌کنند که پیغمبر (ص) به علی علیه السلام بابتی از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده شد». فرمود: «ای ابامحمد، پیغمبر (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر باب آن، هزار باب گشوده می‌شد». عرض کردم: «به خدا که علم کامل و حقیقی همین است». [امام علیه السلام لحظاتی به زمین خیره شد. سپس فرمود: «این علم هست، ولی علم کامل نیست»].⁽¹⁾ سپس فرمود: «ای ابامحمد! همانا جامعه نزد ماست. اما مردم چه می‌دانند که جامعه چیست؟» عرض کردم: «قربانت مردم، جامعه چیست؟» فرمود: «طوماری است به طول

1- آنچه بین دو گروه آمده، در متن حدیث هست، ولی در متن عربی نیامده است. ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۲۳۸. مترجم

ص: 108

هفتاد ذراع از پیغمبر (ص) ، به املاى آن حضرت و دستخط على عليه السلام كه تمام حلال و حرام و همه نیازهای مردم، حتى جریمه خراش در آن موجود است». سپس با دست بر [شانه] من زد و فرمود: «به من اجازه می‌دهی ای ابا محمد؟» عرض کردم: «جانم به قربانت، من از آن شمایم، هرچه خواهی بنما». آن‌گاه با دست مبارک مرا نیشگون گرفت و فرمود: «حتى جریمه این نیشگون در جامعه هست» و حضرت خشمگین به نظر می‌رسید. من عرض کردم: «به خدا كه علم كامل همین است». فرمود: «این علم است، ولی باز هم كامل نیست». آن‌گاه لحظاتی سكوت كرد. سپس فرمود: «همانا جفر نزد ماست و مردم چه می‌دانند كه جفر چیست؟» [عرض کردم: «جفر چیست؟»] فرمود: «مخزنی است از چرم كه علم انبیا و اوصیا و علم دانشمندان و علمای گذشته بنی‌اسرائیل در آن است». عرض کردم: «همانا علم كامل همین است». فرمود: «این علم است، ولی علم كامل نیست». باز لحظاتی سكوت كرد. سپس فرمود: «همانا مصحف فاطمه علیها السلام نزد ماست و مردم چه می‌دانند كه مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «مصحفی است سه برابر قرآنی كه در دست شماست. به خدا، حتى يك حرف قرآن هم در آن نیست». عرض کردم: «به خدا علم همین است». فرمود: «این علم است، ولی علم كامل نیست». آن‌گاه لحظاتی حضرت سكوت كرد. سپس فرمود:

«علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست» .

جزایری از این حدیث، نتیجه‌های شگفت‌انگیزی گرفته است⁽¹⁾ و می‌گوید: «نتیجه اول: نتیجه حقیقی این اعتقاد باطل، بی‌نیازی از کتاب خدای متعال است و این کُفری

1- ابوبکر جزایری درصدد است که از هر راهی بتواند کفر شیعیان را اثبات کند تا دست گروه‌های تکفیری که یک مشت عوام و جاهل هستند، برای ترور و به خاک و خون کشیدن شیعیان باز باشد و به زعم خود، در درگاه خداوند حجت و بینه‌ای بتوانند اقامه کنند. مترجم

ص: 109

روشن است» .

پاسخ به جزایری: از حدیث ذکرشده، این نتیجه و نتیجه‌های دیگری که جزایری بیان کرده، گرفته نمی‌شود، به دلایلی که به‌زودی بیان خواهد شد. سند این روایت که در کافی نقل شده، صحیح است. براساس این روایت، اهل‌بیت علیهم السلام صحیفه‌ها و کتاب‌ها و علوم شرعی و معارف الهیه‌ای دارند که دست دیگران از آنها تهی است. از جمله آنها «جامعه» است؛ صحیفه‌ای که رسول خدا (ص) آن را املا فرموده و حضرت علی علیه السلام آن را نوشته است. طول آن هفتاد ذراع به مقیاس ذراع رسول خدا (ص) است. از این روایت و روایات دیگر ظاهر می‌شود که همه حلال و حرام‌های شرعی و هر آنچه مردم به آن نیازمندند، حتی جریمه خراش، در این صحیفه آمده است.⁽¹⁾

از دیگر صحیفه‌ها، مصحف فاطمه علیها السلام است؛ کتابی که در آن، علم به آنچه در آینده اتفاق می‌افتد و نام کسانی که

حکومت می‌کنند تا روز قیامت بیان شده که به املاى جبرئیل علیه السلام و با دستخط علی علیه السلام است. در این باره روایات زیادی وجود دارد؛ مانند روایت حماد بن عثمان که می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «زنادقه در سال ۵۱۲۸. ق ظهور می‌کنند. من این مطلب را در مصحف فاطمه علیها السلام دیدم». عرض کردم: «مصحف فاطمه علیها السلام چیست؟» فرمود: «چون خدای تعالی پیغمبرش (ص) را قبض روح فرمود، فاطمه علیها السلام از بابت وفات آن حضرت غم و اندوهی به خود گرفت که جز خدای عزوجل مقدارش را نداند. بدان جهت خدا فرشته‌ای برایش فرستاد که او را دلداری دهد و با او سخن گوید. فاطمه این داستان را به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد. علی علیه السلام فرمود: «چون آمدن فرشته را احساس

1- ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۱۶ و ج ۲۶، صص ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸ و ج ۴۷، ص ۲۶.

ص: 110

کردی و صدایش را شنیدی، به من بگو». پس فاطمه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام [آمدن فرشته را] خبر داد و آن حضرت هرچه می‌شنید، آن را می‌نوشت، تا آنکه از آن سخنان مصحفی درست شد. اما در آن مصحف چیزی از حلال و حرام نیست. بلکه در آن علم به پیشامدهای آینده است.⁽¹⁾ همچنین در روایت صحیحی از ابوعبیده حذاء آمده است:

. . . امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا فاطمه علیها السلام بعد از پیغمبر (ص) ۷۵ روز در دنیا بود و از فراق پدر، اندوه بسیاری داشت و جبرئیل علیه السلام

می‌آمد و او را در مرگ پدر تسلیت می‌داد و خوشدل می‌ساخت (آرامش می‌داد) و از احوال و مقامات پدرش خبر می‌داد و سرگذشت فرزندان را پس از او برایش می‌گفت. حضرت علی علیه السلام اینها را می‌نوشت و آن نوشته مصحف فاطمه علیها السلام است»⁽²⁾

جفر نیز مخزنی از پوست است که در آن، کتاب‌های انبیای گذشته، همچون زبور و تورات و انجیل و صحف ابراهیم و مصحف فاطمه و مسائل حلال و حرام و غیر آن وجود دارد و این «جفر ابیض»⁽³⁾ است.

اما «جفر احمر»، مخزنی است که در آن سلاح رسول خدا (ص) قرار دارد و امام‌زمان علیه السلام هنگام ظهورش، آن را بیرون می‌آورد؛ چنان‌که در روایت صحیحۀ حسین بن ابی‌علاء آمده که می‌گوید:

شنیدم از امام صادق علیه السلام که می‌فرمود: «همانا جفر ابیض نزد من است». عرض کردم: «در آن چیست؟» فرمود: «زبور داوود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه و چیزی از قرآن در آن نیامده، درحالی‌که آنچه مردم به آن احتیاج دارند، در آن هست و ما به کسی

1- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

2- همان، ص ۲۴۱.

3- ابیض به معنای سفید و احمر به معنای قرمز است.

ص: 111

احتیاج نداریم، حتی مجازات یک تازیانه و نصف تازیانه و رُبْع تازیانه و جریمه خراش نیز در آن هست. جفر سرخ هم نزد من است». عرض کردم: «در جفر سرخ چیست؟» فرمود: «در آن اسلحه است و تنها برای خون‌خواهی گشوده می‌شود و صاحب شمشیر

(امام زمان علیه السلام) آن را برای کشتن باز می‌کند. . . «⁽¹⁾. حال که مطلب روشن شد، می‌گوییم: داشتن این کتاب‌ها و مانند اینها، دلیلی بر بی‌نیاز بودن از قرآن کریم نیست، وگرنه داشتن کتاب‌های فقهی و حدیثی و تاریخی و مانند اینها نیز کُفری آشکار خواهد بود. بی‌نیازی از قرآن زمانی است که ما از قرآن رو بگردانیم و آن را رها کنیم و به کتاب‌های دیگر مراجعه کنیم؛ پس استفاده و بهره‌بردن از کتاب‌هایی که در انواع علوم و فنون تدوین شده است، دلیل بر بی‌میلی و بی‌ رغبتی به قرآن نیست، به‌ویژه اگر آن کتاب‌ها، توضیح دهندهٔ مجملات و متشابهات قرآن باشند؛ چنان‌که کتاب «جامعه» چنین است و بیان تفصیلی تمام حلال‌ها و حرام‌ها و آنچه مردم به آن نیازمندند، در آن است. نمونه دیگر، مصحف فاطمه علیها السلام است که مشتمل بر بیان آشوب‌ها و جنگ‌ها و آن چیزی است که تا روز قیامت پیش خواهد آمد. به هر حال، کتاب جامعه (دربردارندهٔ احادیث رسول خدا (ص)) و مصحف فاطمه علیها السلام (دربردارندهٔ احادیث جبرئیل علیه السلام) و دیگر کتاب‌ها که سخنان خداوند عزوجل را در خود جای داده‌اند، مطالبشان حق است و باطل دانستن آنها جایز نیست.

علاوه بر این، اگر ما می‌خواستیم آنچه را در سینه‌ها پنهان است، آشکار کنیم، می‌گفتیم این سخن (نسبت ناروا) در شأن غیر شیعهٔ امامیه است؛ چون آنها با کتاب‌های حدیثی مورد اعتمادشان که پُر از احادیث بیهوده، ضعیف و مخالف با کتاب خداست، چنان‌که در بیان حقیقت هفتم روشن می‌شود، خود را از کتاب خدا

1- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

ص: 112

برای توضیح بیشتر، به مطالبی که در حقیقت اول و در پاسخ به دلایلی که جزایری برای اثبات این تهمت آورده بود، مراجعه کنید.

شبهه

ممکن است دشمن (جزایری) بگوید: تمام مطالبی که شما گفتید درست نیست؛ زیرا اگر ما می‌دانستیم که جامعه به املائی رسول خدا (ص)، مصحف فاطمه به املائی جبرئیل و هر دو با دستخط علی علیه السلام هستند، در این صورت، با شما بحث و جدل نمی‌کردیم؛ ولی این مطالب ثابت نشده است؛ لذا به هیچ وجه نمی‌توانیم آنها را قبول کنیم.

پاسخ شبهه

ما این مطالب را از افراد ثقه و حافظان روایت گرفته‌ایم؛ هرچند اعتقاد به اینها لازم و واجب نیست؛ زیرا در اعتقادات، یقین و قطع لازم است. حدیث صحیح نیز، اگرچه در احکام و مسائل شرعی حجت است، ولی در مسائل اعتقادی حجت نیست؛ چون نهایت فایده آن، تولید ظن است و با وجود ظن، از علم و یقین بی‌نیاز نمی‌گردیم.

به هر حال، در چیزی که اعتقاد به آن را لازم نمی‌دانیم، به طریق اولی خصم خود را هم در اعتقاد به آن ملزم نمی‌کنیم. ولی باطل کردن آنها، با اینکه محال نیست، درست هم نیست؛ به خصوص اینکه اهل سنت روایاتی دارند مبنی بر اینکه: آنچه اهل

کتاب گفته اند و صحت و بطلان آن ثابت و روشن نگردیده، آن را باطل ندانید. بخاری به سند خود از ابوهریره چنین نقل کرده است:

همواره اهل کتاب، تورات را برای مسلمانان با زبان عبری می‌خواندند و با زبان عربی تفسیر می‌کردند. پس رسول خدا [(ص)] فرمود: «اهل کتاب را نه

ص: 113

تصدیق و نه تکذیب کنید و بگویید ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر شما نازل شده، ایمان آورده ایم»⁽¹⁾ ابوداؤد، احمد، حاکم، ابن حبان و عده ای دیگر، از ابن نملة انصاری از پدرش نقل کرده اند که می‌گوید:

هنگامی که در محضر رسول خدا [(ص)] نشسته بودم و مردی یهودی نیز نزد ایشان بود، جنازه ای را از کنار ما عبور دادند. او (پدرش) گفت: «ای محمد! آیا این جنازه سخن می‌گوید؟» حضرت [(ص)] فرمود: «خدا [بهتر] داناست». یهودی گفت: «همانا سخن می‌گوید». (پس از این ماجرا) رسول خدا [(ص)] فرمود: «آنچه را اهل کتاب به شما می‌گویند، نه تصدیق کنید و نه تکذیب و بگویید به خدا و پیغمبرانش ایمان آوردیم. پس اگر آن مطلب باطلی بود، آن را تصدیق نکرده اید و اگر مطلب حقی بود، آن را تکذیب نکرده اید»⁽²⁾

جزایری می‌گوید: نتیجه دوم: اختصاص یافتن اهل بیت از میان تمام مسلمانان به علوم و معارف، خیانتی روشن است که به پیامبر [(ص)] نسبت داده می‌شود و نسبت خیانت به ایشان [(ص)] کفر است و در آن هیچ تردید و بحثی نیست.

پاسخ به جزایری: اگر پیامبر (ص) کسی از این امت را به علمی مخصوص گرداند، هرگز خطا و خیانت شمرده نمی‌شود. مخصوصاً اگر این کار، منافع ویژه یا عام داشته باشد. به همین جهت پیامبر (ص) از میان اصحاب خود، تنها برای حذیفه بن یمان، نام منافقان را بازگو کرد. از این رو به حذیفه «صاحب سر رسول خدا (ص)» می‌گفتند.

1- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۳۷ و ج ۶، ص ۲۵ و ج ۹، ص ۱۳۶.

2- سنن ابی‌داوود، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۳۶؛ المستدرک علی صحیحین، ج ۳، ص ۳۵۸؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۵۲؛ شرح السنة، ج ۱، ص ۲۶۸.

ص: 114

ایشان (ص) با یکی از همسران خویش نیز رازی را در میان گذاشتند و فرمودند آن را مخفی نگه دار و بازگو نکن. ولی او خیانت کرد و آن را فاش کرد. پس خداوند به ایشان (ص) خبر داد. (1)

خداوند می‌فرماید: **وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ.** (2)

پیامبر (ص) هنگام وفاتشان، مطالب خاصی را با حضرت فاطمه علیها السلام در میان گذاشته‌اند. بخاری در این باره روایتی را به سند خود، از عایشه آورده که می‌گوید: فاطمه نزد پیامبر [(ص)] آمد، در حالی که راه رفتن او همچون راه رفتن پیامبر [(ص)] بود. پیامبر [(ص)] فرمود: «خوش آمدی دخترم!» سپس او را در طرف راست یا چپ خود نشانید. سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه فاطمه علیها السلام گریست. به او گفتم: «برای چه گریه می‌کنی؟» سپس مطلبی در گوش او فرمود. آن‌گاه او لبخند زد. گفتم: «تا به امروز، خوشحالی نزدیک به اندوه (بدون فاصله)

ندیده بودم» . سپس از او درباره آنچه ایشان فرمود، سؤال کردم . گفت: «من چنین نیستم که راز رسول خدا [(ص)] را فاش کنم» . تا اینکه پیامبر [(ص)] رحلت فرمود و من [دوباره] از او سؤال کردم . آنگاه گفت: «پیامبر [(ص)] در گوشم فرمود:

1- می‌گویند: «پیامبر ص به همسر خویش خبر داده بود که پس از ایشان ص ابوبکر و عمر خلافت را به دست می‌گیرند» . این روایت از ابن عباس نقل شده است و نیز روایت شده که پیامبر ص به همسرش خبر داده که ماریه را بر خود حرام کرده یا نوشیدن عسل را بر خود حرام نموده است؛ ر. ک: تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۹۰؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۰، صص ۴۲ و ۴۳؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۲۱۸.

2- [و به خاطر بیاورید] هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود. هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟ فرمود: خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت. تحریم: ۳

ص: 115

همانا جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌کند و امسال دو بار بر من عرضه کرد و چنان می‌بینم که زمان وفاتم فرا رسیده است و تو اولین کسی از اهل بیت من هستی که به من ملحق می‌شوی» . سپس من گریستم . آنگاه پیامبر [(ص)] فرمود: «آیا خشنود نیستی از اینکه سرور زنان بهشت یا سرور زنان مؤمنین باشی؟!» به همین جهت خندیدم. (1)

پیامبر (ص) اموری را نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده بودند که دیگری را مخصوص به آن نگردانیده بودند؛ چنان‌که ترمذی با سند خود از جابر نقل می‌کند که می‌گوید:

رسول خدا [(ص)] در روز طائف (غزوة طائف) علی [علیه السلام] را طلب کرد. سپس با او به گفت‌وگو نشست. مردم گفتند: «گفت‌وگوی ایشان با پسر عمویش طول کشید» رسول خدا [(ص)] فرمود: «من او را برای گفت‌وگو انتخاب نکردم، بلکه خدا او را برای گفت‌وگو برگزید» (2)

احمد، حاکم و عده‌ای دیگر، از ام‌سلمه روایت کرده‌اند که می‌گویند:

قسم به کسی که بدان قسم می‌خورم، علی [علیه السلام] از تمام مردم به رسول‌خدا [(ص)] قریب‌العهدتر بود (آخرین کسی بود که از پیامبر [(ص)] جدا شد) و گفت: «رسول خدا [(ص)] در سپیده‌دمی نزد ما بود و مرتب می‌فرمود: آیا علی [علیه السلام] آمد؟ فاطمه [علیها السلام] می‌گوید: «ایشان [(ص)] علی [علیه السلام] را به دنبال کاری فرستاده بود و بعد از مدتی آمد». ام‌سلمه گفت: «من گمان کردم که پیامبر [(ص)] با ایشان کار خاصی دارد. لذا از اتاق بیرون آمدم و پشت در اتاق نشستیم و من نزدیکترین فرد به در اتاق بودم. پس حضرت علی [علیه السلام] خود را

1- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۲۴۷ و ۲۴۸

2- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۹؛ ملاً علی قاری در شرح این حدیث در کتاب مرقاة المفاتیح، ج ۱۰، ص ۴۷۱ می‌گوید: «یعنی من با دستور خدا و آنچه او خواسته بود، از طریق نجوا به علی علیه السلام رساندم.»؛ طبیعی نیز گفته است: «آن مطالب از اسرار الهی و امور غیبی بود که علی علیه السلام را خزانه‌دار آنها قرار داده است».

ص: 116

در آغوش آن حضرت انداخت و پیامبر [(ص)] در گوش او زمزمه و نجوا می‌نمود. پس رسول خدا [(ص)] در همان روز رحلت

فرمود. علی [علیه السلام] آخرین کسی است که نزد ایشان [(ص)] بود»⁽¹⁾

ابن سعد، ابونعیم، هیثمی و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می‌گفت: «ما چنان حدیث می‌کردیم که رسول خدا [(ص)] هفتاد وصیت و سفارش به حضرت علی [علیه السلام] فرمود که به کس دیگری نفرمود»⁽²⁾

افزون بر همه مطالب ذکر شده، آیه نجاست: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ**⁽³⁾ که هیچ‌کس از این امت، به جز علی علیه السلام به آن عمل نکرد. همه علماء، محدثین و مفسرین که این آیه را بررسی کرده‌اند، به این حقیقت تصریح کرده‌اند.⁽⁴⁾

1- مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۰؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۳۸؛ در فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۸۶ نیز آمده است: «این حدیث صحیح است، ولی آنها بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند». ذهبی با او هم‌نظر شده است.

2- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.

3- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید [و سخنان درگوشی بگویید] قبل از آن صدقه‌ای [در راه خدا] بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است. مجادله: ۱۲

4- حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۴۸۲، و عده‌ای دیگر، از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید: «در کتاب خدا آیه‌ای است که [جز من] هیچ‌کس به آن عمل نکرد و بعد از من نیز کسی به آن عمل نخواهد کرد و آن آیه نجاست: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه با پیامبر [ص] گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید؟ پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید. . .». ایشان علیه السلام فرموده است: «دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر بار که می‌خواستم با رسول خدا [ص] نجوا کنم، قبل از آن، یک درهم صدقه می‌دادم. سپس آیه نسخ شد و کسی دیگر به آن عمل نکرد و این آیه نازل شد: «آیا ترسیدید که پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود، صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ . . .». حاکم می‌گوید: «این حدیث

طبق شرط شیخین، صحیح است. ولی آن را نقل نکرده اند» و ذهبی نیز با او هم عقیده شده است؛ ر. ک: جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۸، ص ۱۴؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۳۲۶؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۷، ص ۳۰۱؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۹، ص ۲۷۰؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۸۳؛ الکشاف، ج ۴، ص ۷۶.

ص: 117

علی علیه السلام نزد رسول خدا (ص) منزلتی والا داشت که هیچکس دیگری دارای این مقام نبود؛ زیرا او تربیتشده پیامبر (ص) و داماد و پسر عموی ایشان و برادر ایمانی رسول خدا (ص) - به سبب پیمان برادری که فقط با او بست - بود و به همین جهت بود که فقط حضرت علی علیه السلام حق داشت در زمانهایی بر پیامبر (ص) وارد شود که در آن زمان هیچکس از مردم حق وارد شدن بر پیامبر (ص) را نداشتند؛ چنانکه نسائی، احمد، ابن خزیمه و عده ای دیگر، در این باره روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که می فرماید:

منزلتی نزد رسول خدا [(ص)] داشتم که برای هیچکس نبود؛ اول سحرگاه بر او وارد می شدم و می گفتم: «سلام بر تو ای پیامبر خدا!» اگر ایشان «تنحنج» (صدای شبیه به سرفه کردن و اشاره به اینکه وارد نشوید) می نمود، به سوی خانواده خود برمی گشتم و در غیر این صورت، بر او داخل می شدم.⁽¹⁾ احمد، ابن خزیمه، بیهقی، طحاوی و عده ای دیگر، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده اند که می فرماید:

در سحرگاهان، ساعتی خاص برای وارد شدن بر رسول خدا [(ص)] داشتم. اگر [در آن ساعت] در نماز می بود، تسبیح [را بلند] می فرمود و آن به معنای اجازه ورود بود و اگر در نماز نبود، به من اجازه ورود می داد.⁽²⁾

سید رضی (ره) در نهج البلاغه می‌گوید که حضرت علی علیه السلام منزلت خود را نزد رسول خدا (ص) چنین توصیف و بیان می‌فرماید:

شما جایگاه نسبت مرا به رسول خدا (ص) در خویشاوندی نزدیک و مقام و

1- سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵۴؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ۱۳۲؛ مرقاة المفاتیح، ج ۱۰، ص ۴۷۸.

2- مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۵۴؛ السنن الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۷؛ مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۰۶؛ خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ۱۳۰.

ص: 118

منزلت، ویژه می‌دانید؛ زمانی که کودکی بودم، مرا در دامن می‌گرفت، به سینه خود می‌فشرد و در رختخوابش مرا در بغل می‌گرفت و بدن [مبارکش] به من می‌خورد و بوی خوش او را حس می‌کردم و غذا را در دهان [مبارک] می‌جوید سپس به من می‌خوراند. . . تا جایی که فرمود: من همواره با پیامبر بودم، چونان فرزند شتر که همواره با مادر خویش است. پیامبر (ص) هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. پیامبر (ص) چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند؛ تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روزها، در هیچ خانه‌ای اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا (ص) که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوت را می‌بوییدم. من، هنگامی که وحی بر پیامبر فرود می‌آمد، ناله شیطانی را شنیدم؛ گفتم: «ای رسول خدا این ناله چیست؟» فرمود: «شیطان است که از عبادت

خویش مایوس گردید» و فرمود: «علی، تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را من می‌بینم، می‌بینی؛ جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی»⁽¹⁾

آری؛ جایگاه و موقعیت خاص حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر (ص)، سبب شده بود که چیزهایی از ایشان (ص) بشنود و بداند که دیگران از آن بی‌خبر بودند. البته اهل سنت نیز چنین جایگاهی را برای ابوهریره قائل هستند و بخاری در این‌باره روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده است که می‌گوید:

همانا مردم می‌گویند: ابوهریره چقدر روایت نقل کرده است! اگر به‌خاطر دو آیه در کتاب خدا نبود، هرگز حدیثی را نقل نمی‌کردم. سپس این دو آیه را

1- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ قاصعه .

ص: 119

خواند **إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ . . .**⁽¹⁾ تا آخر آیه. همانا برادران مهاجر ما همواره مشغول خرید و فروش در بازارها بودند و برادران انصار ما نیز همواره به رسیدگی اموال خود مشغول بودند و همانا ابوهریره برای سیرکردن شکمش، همواره ملازم رسول خدا [(ص)] بود و [در مجالسی] حاضر می‌شد که دیگران حضور نداشتند و چیزهایی حفظ می‌کرد که دیگران حفظ نمی‌کردند.⁽²⁾

همچنین بخاری از او روایت کرده که می‌گوید: «من از رسول خدا [(ص)] دو ظرف [دو بسته از علوم] حفظ کردم؛ یکی از آنها را بیان و منتشر کردم. اما اگر دومی را بیان و منتشر کنم، گردنم بریده خواهد شد»⁽³⁾

وقتی ابوهریره دارای چنین جایگاه و موقعیتی نزد اهل سنت باشد، پس به طریق

اولی این منزلت و جایگاه برای حضرت علی علیه السلام پذیرفتنی خواهد بود؛ زیرا ایشان از کودکی تا زمان وفات پیامبر (ص) همراه و یاور ایشان بود، درحالی‌که ابوهریره، بیش از سه سال، یار و صحابه پیامبر (ص) نبود. (4)

نکته دیگر اینکه، حضرت علی علیه السلام در کسب علوم، بسیار حریص بود و همواره از رسول خدا (ص) درباره مسائل دین و دنیا سؤال می‌کرد و پیامبر (ص) نیز در آموزش ایشان علیه السلام حریص و کوشا بود. ترمذی روایتی حسن از عبدالله بن عمرو بن هند حبلی آورده که می‌گوید: «علی فرمود: هر وقت از رسول خدا [(ص)] سؤال می‌پرسیدم، جواب

1- کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند، مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و [اعمال بد خود را، با اعمال نیک] اصلاح نمودند [و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند] من توبه آنها را می‌پذیرم که من توابع و رحیمم. بقره: ۱۵۹ و ۱۶۰

2- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۹۰

3- همان، ص ۴۰۰

4- بخاری در ج ۴، ص ۲۳۹، روایتی را به سند خود از ابوهریره آورده که می‌گوید: «سه سال در کنار رسول خدا ص بودم و کسی به سن من، در آن سالها حریص‌تر بر حفظ حدیث نبوده است».

ص: 120

می‌فرمود و هر وقت ساکت بودم، ایشان ابتدا به سخن می‌فرمود» (1)

ابن‌سعد نیز از حضرت علی علیه السلام روایت کرده که از ایشان پرسیدند: «چگونه شما از بین اصحاب رسول خدا [(ص)] بیش از دیگران حدیث می‌گویید؟» وی فرمود: «من هر وقت از ایشان سؤال می‌کردم، به من پاسخ

می‌فرمود و هر وقت ساکت بودم، او سخن آغاز می‌نمود»⁽²⁾

رسول اکرم (ص) نیز از خداوند متعال خواسته بود که به حضرت علی علیه السلام گوش شنوایی برای علوم خود عطا کند. زمانی که آیه **وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ**⁽³⁾ نازل شد، حضرت فرمود: «ای علی [علیه السلام]! از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد». علی [علیه السلام] می‌فرماید: «بعد از آن جریان، دیگر چیزی را فراموش نمی‌کردم و با من نبود که چیزی را فراموش کنم»⁽⁴⁾

علاوه بر این، حضرت علی علیه السلام دارای امتیازات ویژه‌ای مانند ذکاوت، هوشیاری فوق‌العاده، عقل کامل و حافظه بسیار قوی بود و از این رو می‌فرمود: به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه دانستم برای چه نازل شده و در کجا نازل شده است. همانا پروردگارم دلی بسیار فهمیده و زبانی بسیار سؤال‌کننده به من عطا فرموده است.⁽⁵⁾

1- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۰.

2- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ ترجمه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۵۶.

3- و گوش‌های شنوا آن را دریابد و بفهمد. حاقه: ۱۲

4- جامع البيان في تفسير القرآن، ج ۲۹، صص ۳۵ و ۳۶؛ الدر المنثور، ج ۸، ص ۲۶۷؛ تفسير القرآن العظيم، ج ۴، ص ۴۱۳؛ التفسير الكبير، ج ۳۰، ص ۱۰۷؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۸، ص ۲۶۴؛ الكشاف، ج ۴، ص ۱۳۴؛ فتح القدير، ج ۵، ص ۲۸۲؛ تفسير غريب القرآن که در حاشیه تفسیر طبری چاپ شده، ج ۲۹، صص ۳۰ و ۳۱؛ اسباب النزول، ص ۲۹۴؛ لباب النقول فی أسباب النزول، ص ۲۱۹.

5- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، صص ۶۷ و ۶۸؛ ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ۳، ص ۲۶.

بنابراین هیچ مانعی وجود ندارد که پیامبر (ص) هر علمی را که بخواهد، به حضرت علی علیه السلام اختصاص دهد. بعید نیست که حضرت علی علیه السلام آنچه را از پیامبر (ص) شنیده، در صحیفه‌ای نوشته و نام آن را «صحیفه جامع» گذاشته باشد، یا اینکه بعدها به صحیفه جامع معروف گردیده باشد. ذکر این مطلب نیز لازم است که غیر از حضرت علی علیه السلام، افراد دیگری از صحابه نیز بودند که آنچه از پیامبر (ص) می‌شنیدند، می‌نوشتند؛ مانند عبدالله بن عمرو بن عاص. بخاری در روایتی از ابوهریره چنین نقل می‌کند: «هیچ‌یک از اصحاب پیامبر [(ص)] بیش از من حدیث یاد ندارد، مگر عبدالله بن عمرو؛ زیرا او می‌نوشت و من نمی‌نوشتم»⁽¹⁾

بعضی از بزرگان اهل سنت نیز تصریح کرده‌اند که حضرت علی علیه السلام از جمله کسانی است که حدیث رسول خدا (ص) را می‌نوشت و از جمله آنها ابن‌صلاح است که می‌گوید:

گروه اول از مسلمانان (صحابه) در نوشتن حدیث پیامبر [(ص)] با هم اختلاف داشتند. بعضی از آنها نوشتن حدیث و علم را خوش نداشتند و دستور به حفظ آنها می‌دادند و بعضی، آن را اجازه می‌دادند. تا آنجا که می‌گوید: از جمله کسانی - که برای ما روایت شده - که نوشتن را اجازه داده، یا به آن عمل می‌کردند، حضرت علی [علیه السلام] و فرزندش حسن [علیه السلام]، عبدالله بن عمر، انس و عبدالله بن عمرو بن عاص و عده دیگری از صحابه و تابعین می‌باشند.⁽²⁾

سیوطی می‌گوید:

گروهی، نوشتن حدیث را اجازه داده و به آن عمل می‌کردند که از آن جمله هستند:

عمر، علی [علیه السلام]، فرزندش حسن [علیه السلام]، ابن عمرو، انس، جابر،

- 1- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۸.
- 2- مقدمه ابن صلاح، صص ۸۷ و ۸۸.

ص: 122

ابن عباس، ابن عمر، حسن، عطاء، سعید بن جبیر و عمر بن عبدالعزیز. عیاض نیز از بیشتر صحابه و تابعین، جواز نوشتن حدیث را حکایت کرده است.⁽¹⁾

جزایری می‌گوید: نتیجه سوم: دروغگوشمردن علی در سخن استوار و صحیحش است که می‌گوید: «رسول خدا به ما اهل بیت چیزی اختصاص نداده است» و دروغ‌بستن بر علی، همچون دروغ‌بستن بر غیر او حرام است و جایز نیست.

پاسخ به جزایری: قبلاً نیز بیان کردیم که این روایت منقول از حضرت علی علیه السلام، متواتر نیست. با روایتی هم که فقط اهل سنت نقل کرده باشند، دروغ‌گوبودن حضرت لازم نمی‌آید و نمی‌توان با آن بر شیعه استدلال کرد. حتی اگر صحت این روایت و امثال آن را نیز بپذیریم، باید بگوییم ظاهر این روایات آن است که حضرت علی علیه السلام خبر داده به اینکه پیامبر اکرم (ص) به جز قرآن، ما را به مکتوب دیگری که آن را قرائت کنیم، اختصاص نداده است، مگر آن صحیفه‌ای که قبلاً بیان کردیم.

اما اینکه حضرت علی علیه السلام غیر از صحیفه جامع، نوشته دیگری نیز داشته باشد، - که بعضی از احادیث رسول خدا (ص) را در آن ثبت و ضبط کرده است - مطلب دیگری است و در روایات هم، در این باره چیزی نیامده است. ظاهر بعضی از روایات فقط بر این نکته دلالت دارد که از

حضرت علی علیه السلام درباره اینکه آیا رسول خدا (ص) نوشته خاصی به ایشان علیه السلام اختصاص داده یا نه، سؤال شده؛ اما در این باره که خود ایشان علیه السلام هم از احادیث رسول خدا (ص) چیزی نوشته است، سؤالی نشده و حضرت هم در جوابشان اشاره‌ای به این مطلب نفرموده است. (چه بسا خود حضرت از رسول خدا (ص) نوشته‌های متعددی فراهم آورده و آنچه شنیده، نوشته است).

1- تدریب الراوی، ج ۲، ص ۶۵.

ص: 123

جزایری می‌گوید: نتیجه چهارم: دروغ‌بستن به رسول خدا [(ص)] است، و این کار نزد خدا از بزرگترین و زشتترین گناهان است. خود حضرت [(ص)] نیز فرموده است: «دروغ‌بستن بر من، مانند دروغ‌بستن بر یکی از شماها نیست؛ هرکس از روی عمد بر من دروغ ببندد، وارد آتش می‌شود».

پاسخ به جزایری: اگر مقصود شما مطلبی است که در حدیث آمده - که رسول خدا (ص) به علی علیه السلام هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر از علم گشوده می‌شود - و این را دروغ‌بستن بر پیامبر (ص) شمرده‌اید، باید بگوییم حرف شما باطل است؛ زیرا این حدیث در کتاب‌های خود اهل سنت نیز آمده است. متقی هندی در منتخب کنز العمال از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که می‌فرماید: «رسول خدا [(ص)] به من هزار باب [از علم] آموخت، هر بابی [از آن] هزار باب [دیگر] می‌گشود».

ابن عباس می‌گوید:

همانا علی برای مردم خطبه خواند و گفت: «ای مردم! این چه حرف بدی است که از شما به [گوش] من می‌رسد؟ به خدا قسم که هرآینه، طلحه و زبیر را می‌کشید و بصره

را می‌گشایید و حتماً نیرویی [کمکی] از کوفه به تعداد ۶۵۶۰ یا ۵۶۵۰ برای شما خواهد آمد». ابن عباس می‌گوید: گفتم: «جنگ نیرنگ است».^(۱) می‌گوید: «پس بیرون آمدم و از مردم سؤال می‌کردم که چند نفر هستید؟» آنها چنان‌که حضرت فرموده بود، گفتند. [با خود] گفتم: «این از آن اسراری است که رسول خدا [(ص)] به او فرموده، همانا رسول‌خدا [(ص)] هزار هزار کلمه به او آموخت که هر کلمه‌ای، هزار هزار کلمه دیگر را می‌گشاید»^(۲) همچنین قبلاً گفتیم که حضرت علی علیه السلام ملازم همیشگی رسول خدا (ص) بود و در

1- یعنی حضرت علی علیه السلام این حرفها را زده تا دل اصحاب خود را قوی و دل دشمن را بترساند.
مترجم

2- منتخب کنز العمال چاپ‌شده در حاشیه مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۴۳ .

ص: 124

آموختن علوم و پیروی از آن حضرت، بسیار می‌کوشید؛ پیامبر (ص) نیز در آموزش حضرت علی علیه السلام و تربیت او بسیار مشتاق و کوشا بود و هر وقت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ایشان سؤال می‌کرد، جواب می‌فرمود و چون ساکت می‌شد، ایشان (ص) رشته سخن می‌گشود.

وقتی اهل سنت قبول دارند که ابوهریره دو ظرف علم داشته که از رسول خدا (ص) گرفته بود و بسیاری از احادیثی را که گفته، تنها از یکی از آن ظرفها بوده است، چگونه تعجب می‌کنند از اینکه حضرت علی علیه السلام هزار باب از علم داشته باشد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده شود؟! با اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیکترین جایگاه را به رسول خدا

(ص) داشته و بیش از هرکس، همراه ایشان بوده و سؤالات بسیاری را نیز از رسول خدا (ص) پرسیده و قوه ادراک فوق‌العاده و حافظه‌ای قوی داشته است؛ چنان‌که به تفصیل بیان شد.

همچنین حضرت علی علیه السلام به تمام علوم قرآن تسلط داشت و می‌فرمود: «به خدا قسم، هیچ آیه‌ای نازل نشد، مگر اینکه می‌دانستم برای چه چیزی نازل شده و در کجا نازل شده است».

در جایی دیگر ایشان فرمود: «درباره کتاب خدا، از من سؤال کنید؛ زیرا هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه دانستم در شب نازل شده یا روز. در دشت یا در کوه».

ابن‌مسعود نیز در این‌باره چنین می‌گوید: «همانا به حضرت علی علیه السلام علم ظاهر و باطن داده شده است» که قبلاً گذشت⁽¹⁾. علاوه بر آنچه بیان شد، پیامبر (ص) در حدیث صحیحی می‌فرماید: «من شهر علم هشتم و علی دروازه آن است»⁽²⁾.

1- الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳۳۸.
2- حاکم در مستدرک آن را صحیح دانسته، ج ۳، ص ۱۲۶؛ سیوطی در تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۹ آن را حسن دانسته؛ همچنین ابن حجر و زرکشی و علائی، چنان‌که در فیض القدير، ج ۳، صص ۴۶ و ۴۷ آمده است بر صحت آن تأکید نموده‌اند.

ص: 125

اما اگر منظور جزایری از این حدیث - که کتاب جامعه به املاي رسول خداست (ص) - دروغ‌بستن بر رسول خدا (ص) است، باید گفت این مطلبی است که با جزم و یقین نمی‌توان گفت واقع نشده. از این‌رو، انکار آن درست نیست. روایات قبلی نیز دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر (ص) با حضرت علی علیه السلام بسیار خلوت می‌کرد و آنچه را می‌خواست با او در میان می‌گذاشت و همواره حضرت علی علیه السلام از پیامبر (ص) سؤال

می‌کرد و حضرت (ص) جواب می‌داد. بلکه گاهی خود حضرت (ص) سخن می‌گشود و مطالبی را به حضرت علی علیه السلام تعلیم می‌فرمود و ایشان علیه السلام هم بعضی از این احادیث را می‌نوشت.

بنابراین، هیچ بعید و عجیب نیست که پیامبر (ص) صحیفه جامع را که بیان‌کننده حلال و حرام است، بر حضرت علی علیه السلام املا کرده باشد؛ به‌خصوص که بعضی از احادیث صحیح می‌گویند: پیامبر (ص) خواست برای امت نوشته‌ای بنگارد ولی [گروهی] مانع نوشتن آن شدند. در این‌باره، روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از ابن عباس نقل کرده‌اند که می‌گویند:

آن‌گاه که زمان رحلت رسول خدا [(ص)] فرا رسید، در خانه ایشان مردانی بودند که عمر بن خطاب نیز در میان آنها بود. پیامبر [(ص)] فرمود: «بیایید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید». عمر گفت: «همانا درد بر پیامبر [(ص)] غلبه کرده، حال آنکه قرآن نزد شماست؛ ما را کتاب خدا کفایت می‌کند». دعوا و اختلاف بین اهل خانه بالا گرفت؛ عده‌ای از آنها گفتند: «بیاورید [قلم و کاغذ]، تا پیامبر [(ص)] بنویسد برای شما چیزی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید».

برخی دیگر سخن عمر را می‌گفتند و چون در محضر پیامبر [(ص)] بسیار سر و صدا کردند، رسول خدا [(ص)] فرمود: «بلند شوید (و بروید)». عیدالله می‌گوید: «همواره ابن عباس می‌گفت: مصیبت و تمام مصیبت، آن هنگامی

ص: 126

بود که با سر و صدا و درگیری، گذاشتند رسول خدا [(ص)] آن مطلب را برای آنها بنویسد»⁽¹⁾.
مسلم نیز از ابن عباس نقل کرده که می‌گوید:

روز پنج‌شنبه و چه روز پنج‌شنبه‌ای! سپس اشکش جاری شد تا اینکه دیدم همچون دانه‌های مروارید پشت سرهم برگونه او می‌غلطیدند. گفت: «رسول خدا [(ص)] فرمود: برایم قلم و کاغذ بیاورید [تا] بنویسم برای شما مطلبی را که بعد از آن هرگز گمراه نشوید». پس گفتند: «همانا رسول خدا (ص) هذیان می‌گوید»⁽²⁾

نووی و عده‌ای دیگر احتمال داده‌اند که مقصود پیامبر (ص) نوشتن احکام مهم دین یا تصریح به جانشینان و خلفای بعد از خود بوده است.⁽³⁾

با این توضیح، اگر احتمال اول⁽⁴⁾ درست باشد، بعید نیست که بگوییم: وقتی مانع

1- صحیح بخاری، ج ۴، صص ۱۲۱ و ۱۸۵ و ج ۶، ص ۱۱ و ج ۷، صص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ج ۹، ص ۱۳۷؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۳۲۴ - ۳۲۶؛ الاحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۰۱.

2- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۵۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۲۲، ۲۹۳ و ۳۵۵؛ مستدرک، ج ۳، ص ۴۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۱۴ و ج ۵، ص ۱۸۱.

3- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱۱، ص ۹۰.

4- سخن درست آن است که پیامبر ص می‌خواست به خلافت حضرت علی علیه السلام بعد از خود تصریح نماید؛ زیرا احکام مهم دین در آن زمان، روشن شده بودند و به تحقیق، خداوند قبل از آن روز دین خود را کامل و نعمت را تمام کرده بود. همچنین تصریح بر خلفا مهم‌تر است از تکرار احکامی که روشن شده است؛ چون درگیری و گمراهی و بلا، با تصریح بر نام خلفا از میان می‌رود. به علاوه اگر بر کسی احکام مهم دین پوشیده شود، گمراه شمرده نمی‌شود، بلکه حتی اگر با علم، با آن احکام مخالفت کند، باز هم گمراه شمرده نمی‌شود؛ بلکه فاسق خواهد بود، نه بیشتر. حال اگر خواست پیامبر ص نوشتن احکام مهم

بود، این همه درگیری و سر و صدا و تهمت هذیان‌گویی لازم نبود؛ سبب آن همه جنجال و درگیری این بود که حاضران می‌دانستند که پیامبر ص می‌خواهد نام خلفای بعد از خود را به صراحت بیان نماید. علاوه بر این، با توجه به شرایط حساس آن لحظه، چند روز قبل از وفات پیامبر ص و با شدت درد و بیماری که بر حضرت مستولی بود، مناسب این است که بگوییم ایشان ص می‌خواست جانشینی برای بعد از خود به صورت دست نوشته نیز علاوه بر غدیر خم تعیین کند، نه اینکه چند روز مانده به وفات خود، احکام مهم دین را بنویسد.

ص: 127

از نوشتن پیامبر (ص) شدند، حضرت (ص) آن مطلب را بر امیرالمؤمنین علیه السلام بازگو کرده و حضرت علی علیه السلام نیز آنها را نوشته و بدین ترتیب صحیفه جامعہ که در بردارندهٔ کل احکام حلال و حرام دین بود، گردآوری شد و خداوند به حقایق امور داناست.

جزایری می‌گوید: نتیجهٔ پنجم: دروغ‌بستن بر فاطمه [علیها السلام] به اینکه مصحفی مخصوص به خود دارد که سه برابر قرآن است و یک حرف از قرآن هم در آن نیست.

پاسخ به جزایری: قبلاً اشاره شد که مصحف فاطمه علیها السلام، کتابی است که در آن، وقایعی که در آینده رخ می‌دهند و نام کسانی که تا روز قیامت حکومت می‌کنند، آمده است، که به املاي جبرئیل علیه السلام و دستخط حضرت علی علیه السلام است.

به این کتاب از آن جهت مصحف می‌گویند که در بردارندهٔ چند صحیفه است و در علم لغت، به هر نوشته‌ای که چنین باشد «مصحف» می‌گویند؛ هرچند که قرآن یا چیزی از قرآن در آن نباشد.⁽¹⁾

شبهه

ممکن است کسی بگوید: ادعای سخن‌گفتن فرشتگان با غیرانبیا درست نیست. پس این ادعا نیز که فاطمه و علی علیهما السلام سخن فرشتگان، به خصوص جبرئیل علیه السلام را می‌شنیدند، درست نخواهد بود.

پاسخ شبهه

1- جزایری چنین پنداشته که فقط به قرآن «مصحف» می‌گویند. مترجم

ص: 128

علمای حدیث اهل سنت، احادیثی آورده‌اند که این قضیه را برای کسانی که شأن و منزلت آنها کمتر از حضرت علی و فاطمه علیهما السلام است، ثابت می‌کنند. ما آن احادیث را به چهار دسته تقسیم می‌کنیم: دسته نخست: احادیثی که دلالت می‌کنند اگر مردم [بر ایمان و عمل به شرع] استقامت کنند، بی‌شک فرشتگان با آنها دست خواهند داد. از آن جمله، روایتی است که مسلم، ترمذی، ابن ماجه، احمد، حمیدی، طیالسی، ابن حبان و عده‌ای دیگر، از حنظله تمیمی اسیدی آورده‌اند که می‌گوید: «پیامبر [ص] فرمود: ای حنظله! اگر بتوانید چنان باشید که در پیش من هستید، بی‌شک فرشتگان در رختخواب یا در راه با شما دست خواهند داد»⁽¹⁾

در روایت دیگری، رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «اگر زمانی که از من جدا می‌شوید، چنان باشید که نزد من می‌بودید، بی‌شک فرشتگان با دست‌های خود با شما دست می‌دادند و در خانه‌های شما به دیدار شما می‌آمدند»⁽²⁾

همچنین، سخن‌گفتن فرشتگان با مریم علیها السلام بر همین اساس است. خداوند متعال این جریان را در قرآن چنین بیان می‌کند:

و اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ
إِنْ

1- صحیح مسلم، ج ۴، صص ۲۱۰۶ و ۲۱۰۷؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۶۶۶. او می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است»؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۱۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۰۵ و ج ۳، ص ۱۷۵ و ج ۴، صص ۱۷۸ و ۳۴۶؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۴۲۸؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۱۹۱؛ شرح السنة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، صص ۲۴۰ و ۲۴۱؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، صص ۴۱۵ و ۴۱۶ که این حدیث را صحیح دانسته است؛ صحیح الجامع الصغیر، ج ۲، صص ۹۳۱ و ۱۱۹۰؛ سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۶۰۶.

2- مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۳۳۷.

ص: 129

كُنْتُ تَقِيًّا قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَ لِنَجْعَلُهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا. (1)

در سوره آل عمران نیز می‌فرماید: وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ. (2)

با توجه به آنچه بیان شد، آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز معاد، سزاوار است از امیرالمؤمنین علیه السلام استقامتی را که به او این شایستگی را می‌دهد تا فرشتگان در خانه‌اش با او سخن بگویند، نفی کند؟ درحالی‌که ایشان علیه السلام ولی و مولای هر زن و مرد مؤمنی است. (3) او کسی است که هر جا رود، حق به گرد او

1- و در این کتاب [آسمانی] مریم را یاد کن، آن هنگام که از خانواده‌اش جدا شد و در ناحیه شرقی

[بیت المقدس] قرار گرفت. و میان خود و آنان حجابی افکند [تا خلوتگاهش از هر منظر برای عبادت آماده باشد] در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. او [سخت ترسید و] گفت: من از شر تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزکاری. گفت: من فرستاده پروردگار توام [آمده‌ام] تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم. گفت: چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد؟ درحالی‌که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و زن آلوده‌ای هم نبوده‌ام؟ گفت: مطلب همین است، پروردگارت فرموده: این کار بر من آسان است [ما او را می‌آفرینیم تا قدرت خویش را آشکار سازیم] و او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم و رحمتی باشد از سوی ما و این امری است پایان یافته [و جای گفت‌وگو ندارد]. مریم: ۱۶ - ۲۱

2- [و به یاد آورید] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است. ای مریم! [به شکرانه این نعمت] برای پروردگار خود خضوع کن و سجده به‌جا آور و با رکوع‌کنندگان رکوع کن. آل عمران: ۴۲ و ۴۳

3- رسول خدا ص فرمود: «هرکس من مولای اویم پس علی علیه السلام مولای اوست»؛ ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۸۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۲، ۳۲۱ و ج ۴، صص ۲۸۱، ۳۹۸، ۳۷۰، ۳۷۲ و ج ۵، صص ۶۶، ۳۴۷، ۴۱۹؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۲۳ و ج ۵، صص ۲۷، ۳۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۰۳ و ۱۰۶؛ کتاب السنة، صص ۵۹۰ - ۵۹۶؛ سیوطی در قطف الأزهار المتناثرة، ص ۲۷۷ آن را از احادیث متواتر دانسته است. همچنین، کتابانی در نظم المتناثره، ص ۲۰۵ و زبیدی در لفظ اللالی المتناثرة، ص ۲۰۵ و حافظ شمس‌الدین جزری در أسنی المطالب، ص ۵ و البانی در سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۳۴۳ و عده‌ای دیگر از بزرگان اهل سنت، این روایت را صحیح شمرده‌اند.

ص: 130

می‌چرخد^(۱) و کسی است که برادر پیامبر (ص) در دنیا و آخرت است.^(۲) او دروازه شهر علم پیامبر (ص) و کسی است که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز] او را دوست می‌دارند.^(۴) جایگاه او نسبت به پیامبر (ص) همچون جایگاه هارون

نسبت به موسی است⁽⁵⁾ و به جز مؤمن [کسی] او را دوست ندارد و به جز منافق او را .

1- حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۲۴ و ۱۲۵ از علی علیه السلام چنین آورده است: «رسول خدا [ص] فرمود: بار خدایا! حق را به همراه او علی [علیه السلام] بدار هر کجا که او برود». حاکم می‌گوید: «این حدیث بر طبق شرط مسلم در قبول روایت صحیح است، ولی آن را نیاورده است». المعجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۵۶؛ مسند ابی‌علی، ج ۱، ص ۲۵۳.

2- ترمذی آن را در سنن خودش، ج ۵، ص ۶۳۶ آورده و حسن دانسته است؛ حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۱۴، و غیر این دو، از ابن‌عمر آورده‌اند که می‌گوید: «رسول خدا [ص] میان اصحاب خود پیمان برادری برگزار کرد. حضرت علی [علیه السلام] با چشم گریان نزد حضرت [ص] آمد و گفت: ای رسول خدا! پیمان برادری عقد اخوت میان اصحاب و یاران خود ایجاد کردی و میان من و کسی برادری ایجاد نکردی! رسول خدا [ص] به او فرمود: تو برادر منی در دنیا و آخرت» .

3- حاکم در مستدرک، ج ۳، صص ۱۲۶ و ۱۲۷ آن را صحیح دانسته که از علی علیه السلام است. ایشان فرموده: «رسول‌خدا [ص] فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است. پس هرکس خواهان علم باشد، از دروازه بیاید. ترمذی آن را در سنن خود، ج ۵، ص ۶۳۷ آورده است، جز اینکه می‌گوید، پیامبر [ص] فرموده: «من خانه حکمت. . .». ر. ک: منابع این حدیث در الغدیر علامه امینی، ج ۶، ص ۸۱.

4- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲۲ و ۲۳؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۱ و ۱۸۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۸ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۷۸، ۹۹، ۱۳۳، ۱۸۵، ۳۳۰ و ج ۵، صص ۳۳۳، ۳۵۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۳۸، ۱۰۹، ۴۳۷ آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز با او هم عقیده است. همگی از سعد و غیر او، از پیامبر ص آورده‌اند که فرموده: «حتماً بیرق پرچم را فردا به [دست]مردی می‌سپارم که خداوند پیروزی را بر دست او جاری می‌کند، خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و خدا و پیامبرش [نیز] او را دوست می‌دارند» .

5- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۸۷۰ و ۱۸۷۱؛ مسند ترمذی، ج ۱، ص ۶۳۸ آن را صحیح دانسته‌اند؛ مسند ابن‌ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۷۰، ۱۷۳-۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵ و ۳۳۰ و ج ۳، صص ۳۲، ۳۳۸ و ج ۶، صص ۳۶۹، ۴۳۸؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹ آن را صحیح دانسته و ذهبی با او هم عقیده گشته؛ مسند ابوداؤد طیالسی، ص ۲۹؛ همگی از سعد و غیر او چنین آورده‌اند:

«پیامبر ص به علی علیه السلام فرمود: آیا خرسند نمی‌شوی که جایگاه تو به من، به مانند جایگاه هارون از موسی باشد، به جز اینکه پیامبری بعد از من نیست

ص: 131

دشمن ندارد. (1)

آیا برای یک مسلمان مؤمن به خدا و روز جزا، سزاوار است از فاطمه زهرا علیها السلام چنین شایستگی‌ای را نفی کند؟! درحالی‌که او سرور زنان دو جهان و سرور زنان اهل بهشت است. (2) او جگرگوشهٔ پیامبر (ص) است و آنچه او را بیازارد، سبب آزار پیامبر (ص) نیز می‌شود. (3) فاطمه علیها السلام، کسی است که خداوند راضی می‌شود به سبب رضای او و غضب می‌کند به سبب غضب او؟ (4)

دستهٔ دوم: روایاتی که بیانگر شنیده شدن کلام فرشتگان توسط بعضی از صحابهٔ پیامبر (ص) هستند. از آن جمله، روایتی است که احمد از حذیفه بن یمان چنین نقل

1- صحیح مسلم، ج ۱، صص ۸۴، ۹۵، ۲۶۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶۴۳ و ۶۵۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۰؛ سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴، ص ۲۹۸؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۵؛ صحیح سنن نسائی ج ۳، ص ۱۰۳۳

2- صحیح بخاری، ج ۵، صص ۲۵، ۳۶ و ۲۴۷ و ج ۸، ص ۷۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۰۴ - ۱۹۰۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱۸؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ سنن طیالسی، ص ۱۹۶؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۵۱، ۱۵۶ آن را صحیح شمرد و ذهبی نیز با او موافق است؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۶؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۱ و ج ۶، ص ۲۸۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۲، صص ۳۹ و ۴۲؛ مشکل الآثار، ج ۱، صص ۴۸ و ۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱؛ دُرّ السحابة، صص ۲۷۴ و ۲۷۶؛ شرح السنة، ج ۱، ص ۱۶۰ که می‌گوید: «بر صحت این حدیث اتفاق نظر است»؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۳۱؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۶۳.

3- صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۶ و ج ۷، ص ۴۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، صص ۱۹۰۲ - ۱۹۰۴؛ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۲۲۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۶۹۸ و ۶۹۹، آن دو را صحیح شمرده است؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۴۳؛ صحیح سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۳۹۱؛ مسند احمد، ج ۴، صص ۲۲۳، ۲۳۶، ۳۲۸ و ۳۳۲؛ مستدرک، ج ۳، صص ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۷۶۵؛ السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۲۰۱؛ شرح السنة، ج ۱۴، صص ۱۵۸ و ۱۵۹ و می‌گوید: «بر صحت این حدیث اتفاق نظر وجود دارد».

4- المستدرک، ج ۳، ص ۱۵۴ می‌گوید: «این حدیث صحیح است»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۳ می‌گوید: «طبرانی آن را روایت کرده و اسنادش حسن است»؛ در السحابة، ص ۲۷۷.

۲۲: فضائل الصحابة، ج ۲، صص ۷۵۵ و ۷۵۶،

ص: 132

می‌کند:

به خدمت پیامبر (ص) رسیدم و عرض کردم: هنگامی که مشغول نماز بودم، شنیدم کسی می‌گوید:

«اللهم لك الحمد كله، و لك الملك كله، بيدك الخير كله، إليك يرجع الأمر كله، علانيته و سرّه، فأهل أن تُحمد، إنك على كل شيء قدير، اللهم اغفر لي جميع ما مضى من ذنبي، واعصمني فيما بقي من عمري، و ارزقني عملاً زكياً ترضى به عني»⁽¹⁾. پیامبر (ص) فرمود: «آن فرشته‌ای بوده که آمده حمد و ستایش پروردگارت را به تو یاد دهد»⁽²⁾.

دسته سوم: روایاتی که دلالت بر دیدن جبرئیل علیه السلام توسط تعدادی از صحابه پیامبر (ص) دارند؛ مانند روایتی که مسلم - لفظ روایت از اوست - ترمذی، ابوداوود، نسائی، ابن ماجه، احمد و عده‌ای دیگر، از ابوهریره نقل می‌کنند:

روزی رسول خدا [(ص)] میان مردم [نشسته] بود. مردی به خدمت او آمد و گفت: «ای رسول خدا [(ص)]! ایمان چیست؟» ایشان فرمود: «اینکه ایمان داشته باشی

به خدا و فرشتگانش و کتابش و لقائش و پیامبران و ایمان داشته باشی به برانگیخته شدنی دیگر». گفت: «ای رسول خدا [(ص)]! اسلام چیست؟» فرمود: «اسلام آن است که خدا را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی و نماز واجب را برپا داری و زکات واجب را بپردازی و ماه رمضان را روزه بداری». عرض کرد: «ای رسول خدا [(ص)]! احسان چیست؟» فرمود: «اینکه خدا را چنان عبادت کنی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، پس

1- بارخدایا! تمام ستایشها از برای توست، و تمام پادشاهیها برای توست؛ همه خیرها به دست توست؛ بازگشت همه کارها به سوی توست، چه آشکار باشند و چه پنهان؛ پس تو شایسته ستایشی و همانا تو بر هر چیزی توانایی، بار خدایا! همه گناهان گذشته مرا بیامرزد و مرا در باقیمانده عمرم مراقبت فرما و عمل خالص و نیکو، روزی ام کن که به سبب آن از من خشنود گردی.

2- مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۶.

ص: 133

همانا او تو را می بیند. . .» تا آنجا که می گوید: «سپس آن مرد برگشت». رسول خدا [(ص)] فرمود: «آن مرد را به سوی من برگردانید». پس دنبال کردند تا او را برگردانند، ولی کسی را ندیدند. آن گاه رسول خدا (ص) فرمود: «او جبرئیل علیه السلام بود که آمده بود به مردم دینشان را آموزش دهد»⁽¹⁾

گفته می شود که عایشه نیز جبرئیل علیه السلام را دیده است. ابن سعد روایتی از عایشه نقل می کند که می گوید:

به درستی که جبرئیل علیه السلام را بر درِ اتاقم سوار بر اسب دیدم و رسول خدا [(ص)] با او گفت و گو می کرد. وقتی وارد شدم، گفتم: «ای رسول خدا! شخصی را دیدم که با وی گفت و گو می کردی، او که بود؟»

فرمود: «آیا تو او را دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود: «او را شبیه به چه کسی یافتی؟» گفتم: «به دحیه کلبی». فرمود: «به درستی که تو خیر [و سعادت] زیادی دیدی، او جبرئیل بود. . .»⁽²⁾

احمد از عایشه نقل کرده که می‌گوید: ای رسول خدا! تو را دیدم در حالی که ایستاده بودی و با دحیه کلبی صحبت می‌کردی. فرمود: «تو او را دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود: «همانا او جبرئیل علیه السلام است و او به تو سلام می‌رساند». گفتم: «بر او سلام و رحمت خدا باد. خداوند به او جزای زیارت‌کننده و واردشونده را دهد؛ چه دوست و واردشونده خوبی است»⁽³⁾

از جمله کسانی که جبرئیل علیه السلام را دیده است، عبدالله بن عباس است. در روایتی،

- 1- صحیح مسلم، ج ۱، صص ۳۶ - ۴۰؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۲۲۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، صص ۲۴ و ۲۵؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۴۹؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۷ و ۲۸، ۵۲ و ۵۳.
- 2- الطبقات الکبری، ج ۸، صص ۶۷ و ۶۸.
- 3- مسند احمد، ج ۶، صص ۷۴ و ۷۵، ۱۴۸.

ص: 134

احمد از ابن عباس چنین نقل می‌کند: به همراه پدرم خدمت رسول خدا [(ص)] بودیم و نزد او مردی بود که با او نجوا می‌کرد و گویی پیامبر [(ص)] از پدرم روی‌گردان بود. از نزد ایشان بیرون آمدیم و پدرم به من گفت: «ای فرزندم آیا ندیدی؟! گویا پسرعموی تو از من روی‌گردان بود؟» گفتم: «ای پدر! همانا نزد ایشان مردی بود که با او نجوا می‌کرد». ابن عباس می‌گوید: «نزد پیامبر [(ص)] برگشتیم؛ پدرم گفت: ای رسول

خدا! به عبدالله چنین و چنان گفتم. پس او به من خبر داد که مردی نزدتان بود که با شما نجوا می‌کرد. آیا کسی نزد شما بود؟» رسول خدا [(ص)] فرمود: «ای عبدالله! آیا تو او را دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود: «همانا او جبرئیل است؛ او کسی است که مرا از شما بازداشته بود»⁽¹⁾

از دیگر افرادی که جبرئیل را دیده است، محمد بن مسلمه است. ذهبی از وی چنین روایت می‌کند:

در حال رفتن بودم که ناگهان رسول خدا [(ص)] را بر کوه صفا دیدم در حالی که دستش را در دست مردی گذاشته بود. آن‌گاه رفتم. حضرت فرمود: «چه چیزی مانع از سلام کردن تو شد؟» گفتم: «ای رسول خدا [(ص)]! با این مرد رفتاری داشتی که با هیچ‌کس چنین رفتاری نداشتی. پس من خوش نداشتم که سخنت را قطع کنم. ای رسول خدا! او چه کسی بود؟» فرمود: «جبرئیل». آن‌گاه به من فرمود: «این محمد بن مسلمه سلام نکرد، اما اگر سلام می‌کرد، سلامش را پاسخ می‌دادیم»⁽²⁾

از دیگر رؤیت‌کنندگان، حارثه بن نعمان است. او طبق روایتی که ابن سعد در

1- مسند احمد، ج ۱، صص ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۲.

2- سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷۰.

ص: 135

طبقات و هیثمی در مجمع الزوائد از وی نقل کرده‌اند، می‌گوید:

دو بار در عمرم جبرئیل را دیدم. روزی در «صَوْرَین» هنگامی که رسول خدا [(ص)] برای [جنگ با] بنی‌قریظه بیرون آمد، که (جبرئیل) به صورت دحیه از کنار ما گذشت و به ما دستور پوشیدن سلاح داد و روزی در محل جنازه‌ها هنگامی که از حنین برگشتیم.⁽¹⁾

احمد نیز از او نقل می‌کند که می‌گوید:
 درحالی‌که رسول خدا [(ص)] با جبرئیل
 در سایبان نشسته بودند، از کنارشان
 گذشتم و بر ایشان سلام کردم و رد شدم.
 وقتی برگشتم و پیامبر [(ص)] هم از
 آنجا برخاست، فرمود: «آیا کسی را که با
 من بود، دیدی؟» گفتم: «بله». فرمود:
 «همانا او جبرئیل علیه السلام است و جواب
 سلام تو را داد»⁽²⁾

دسته چهارم: روایاتی که بیانگر سلام و
 مصافحه کردن فرشتگان بر بعضی از اصحاب
 پیامبر (ص) هستند؛ به طوری که آنها آشکارا
 فرشتگان را می‌دیدند. در روایتی مسلم از
 عمران بن حصین - در ضمن حدیثی - می‌گوید:
 به درستی که [فرشته] بر من سلام می‌داد
 تا اینکه [برای درمان بیماری] داغ
 نهادم. پس رها شدم [و بر من سلام نمی‌کرد]
 پس داغ نهادن را ترک کردم. پس او
 (فرشته) برگشت.⁽³⁾

ابن سعد نیز از قتاده چنین نقل می‌کند:
 «همواره فرشتگان با عمران بن حصین
 مصافحه می‌کردند تا اینکه داغ نهاد. پس،
 از او دوری جستند»⁽⁴⁾

- 1- الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۴۸۸.
- 2- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۳۳؛ هیثمی در مجمع
 الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۳ می‌گوید: «احمد و طبرانی آن
 را نقل کردند و رجال سند صحیح است».
- 3- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۹.
- 4- الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۲۸۸.

ص: 136

ذهبی در شرح احوال عمران بن حصین
 می‌نویسد:

او از کسانی بود که فرشتگان بر وی سلام
 می‌کردند. . . و نیز می‌گوید: وی دچار
 بیماری ناصور⁽¹⁾ شد. پس به خاطر آن داغ نهاد
 و گفت: داغ نهادیم. پس موفق نشدیم و

[آنچه می‌خواستیم] به دست نیاوردیم و برای ما روایت شده: هنگامی که او داغ نهاد، برای مدتی سلام کردن [فرشته‌ها] بر او قطع شد. سپس سلام کردن به او برگشت⁽²⁾ ابن حجر هم در این‌باره می‌گوید: «قبل از اینکه داغ بنهد، فرشتگان با او مصافحه می‌کردند»⁽³⁾ نووی نیز می‌گوید: «فرشتگان بر او سلام می‌کردند و آنها را آشکارا می‌دید؛ چنان‌که در صحیح مسلم به آن تصریح شده است»⁽⁴⁾ ابن عبدالبر گفته که اهل بصره درباره او می‌گویند: «او فرشتگان نگهبان را می‌دیده و آنها با او سخن می‌گفتند، تا اینکه داغ نهاد»⁽⁵⁾ و موارد بی‌شمار دیگری که نیازی به آوردن همه آنها نیست.⁽⁶⁾ نتیجه تمام آنچه بیان شد، این است که شنیدن سخن فرشتگان یا جبرئیل علیه السلام، توسط امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام، ممکن است و چنین چیزی از آن دو بزرگوار بعید (و دور از ذهن) نیست؛ به خصوص، بعد از نقل روایات زیادی که بیانگر سلام و

- 1- دمل‌های چرکینی که در اطراف مقعد پدید می‌آید. مترجم
- 2- تذكرة الحفاظ، ج ۱، صص ۲۹ و ۳۰.
- 3- تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۱۱۲.
- 4- تهذيب الأسماء و اللغات، ج ۲، ص ۳۶.
- 5- الاستيعاب، ج ۳، ص ۲۲.
- 6- ر. ک: سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۷؛ مستدرک، ج ۳، ص ۴۷۲؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۳۸؛ الاصابه، ج ۳، صص ۲۶ و ۲۷؛ سير اعلام النبلاء، ج ۲، صص ۵۰۸، ۵۱۰ و ۵۱۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۸؛ تاريخ الاسلام، ج ۳، صص ۲۷۵ و ۲۷۶؛ البداية و النهاية، ج ۸، ص ۶۲.

ص: 137

مصافحه کردن و سخن گفتن فرشتگان با کسانی است که شأن و منزلت آنها به مراتب از این دو بزرگوار کمتر است. جرئت بر انکار سخن گفتن فرشتگان با حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام خطایی آشکار و روشن است و جایز نیست؛ زیرا توهینی واضح به عترت پاک پیامبر (ص) است که از آن، به خدا پناه می‌بریم.

جزایری می‌گوید: نتیجه ششم: صاحب این عقیده - درحالی‌که دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند - نمی‌تواند مسلمان باشد یا از جماعت مسلمان شمرده شود.

پاسخ به جزایری: به نظر می‌رسد این کلام جزایری (او دارای علوم و معارف و هدایت خاصی است که دیگر مسلمانان در آن هیچ سهمی ندارند) اشاره دارد به این اعتقاد که نزد اهل بیت علیهم السلام، کتاب جامعه، جفر و مصحف فاطمه علیها السلام وجود دارد.

به هر حال، حکم به کفر و خروج از جماعت مسلمین برای کسی که با دلایل صحیح چنین عقیده‌ای داشته باشد، جایز نیست؛ زیرا حتی اگر با مسامحه بطلان چنین اعتقادی را بپذیریم، باز برای کسی که از روی شبهه چنین عقیده‌ای را قبول کند، مستلزم تکفیر و حتی تفسیق نمی‌شود؛ چون او ضروری دین را منکر نشده است. بلکه حتی اگر از روی شبهه، منکر ضرورتی از دین شود، حکم به تکفیر آن درست نیست؛ چه رسد به اینکه غیر ضروری دین را منکر شود. روشن است که اعتقاد به وجود چنین کتاب‌هایی نزد اهل بیت علیهم السلام، موجب انکار ضرورتی از دین نمی‌شود. بلکه در انکار این مطلب، احتمال هلاکت نیز وجود دارد؛ زیرا ممکن است منکر چیزی شده

باشیم که ثابت و صحیح است و با این کار
خداوند در مقام و منزلت اهل بیت علیهم
السلام وارد کنیم که خداوند به منت و
کرمش ما را از آن باز دارد. برای توضیح
بیشتر مراجعه شود به احادیثی که قبلاً
درباره نهی از رد آنچه اهل

ص: 138

کتاب می‌گویند، اشاره شد.
باید گفت، خروج چنین فردی که معتقد
است اهل بیت علیهم السلام چنین کتاب‌هایی
دارند، از دایره اسلام و مسلمانان، آن هم
به دلیل اینکه او دارای علوم و معارف و
هدایتی است که دیگر مسلمانان چیزی از آن
ندارند، باطل و بی‌اساس است؛ چون معنای
چنین اعتقادی، این نیست که فقط شیعه آن
کتابها را دارد و با آنها به هدایتی دست
یافته که دیگران از آن بی‌بهره‌اند. البته
اگر چنین چیزی را هم بپذیریم، باز
اشکالی ندارد؛ چون در این صورت شیعه
امامیه از عترت پاک پیامبر (ص) پیروی
کرده و از هدایت آنها بهره‌مند گشته و از
علوم و معارف آنها کسب فیض نموده و مطیع
فرمان رسول خدا (ص) بوده است که
می‌فرماید:

من دو چیز گرانبها را میان شما
می‌گذارم، اگر به آنها تمسک جویند هرگز
بعد از من گمراه نمی‌شوید، که یکی از
دیگری بزرگتر است: کتاب خدا، ریسمانی که
از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت
و اهل بیت. آگاه باشید که آن دو از هم
جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر
بر من وارد شوند.⁽¹⁾

علاوه بر این، فرقه ناجیه باید مجهز به
معارف و علمی باشد که دیگر طوایف
مسلمانان از آن بی‌بهره‌اند. وگرنه لازم

می‌آمد که تمام فرق مسلمان، اهل نجات باشند که این سخنی بی‌دلیل و باطل است.

جزایری می‌گوید: نتیجه هفتم: آخرین مطلب اینکه آیا نسبت‌دادن این بی‌هوده‌گویی‌های پوچ و بی‌اساس و دروغ‌گویی بی‌پایه به اسلام - دینی که غیر از او دینی پذیرفته نیست - درست است؟ وَ مَنْ يَبْتِغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي

1- منابع این حدیث قبلاً به‌طور مفصل ذکر شد.

ص: 139

الْآخِرَةَ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (1)

پاسخ به جزایری: در مباحث قبل به‌طور کامل بیان شد که آنچه جزایری انکار می‌کند و به‌سبب آن، شیعه را به باد تمسخر می‌گیرد، هیچ مشکلی ندارد و احادیث صحیحی که در کتب اهل سنت آمده، آن مطالب را تأیید می‌کنند؛ با اینکه مانند آن مطالب و بیشتر از آنها در کتب خود اهل سنت آمده است. آنچه او (برای حدیث کافی در حقیقت چهارم) بیان کرده است، لازمه نیستند و در واقع، خیال‌های باطل و گمان‌های فاسدی هستند که جزایری بر این حدیث بار کرده است. انگیزه او از بیان این مطالب، تکفیر شیعه است و در این راستا به هر چیزی که بتوان آن را دست‌آویز قرار داد، هرچند باطل و بی‌اساس، چنگ می‌زند. بنابراین، کدام حرف بی‌هوده و دروغ در این حدیث وجود دارد؟!

این جماعت (وهابیت)، هر فضیلتی برای اهل بیت علیهم السلام را، بی‌هوده‌گویی و دروغی بی‌ارزش شمرده و هر فضیلتی برای غیر ایشان را، از آن اسلام محسوب کرده‌اند که خداوند غیر آن را قبول نمی‌کند. کلام جزایری در اینجا نیز بر همین اساس است؛

از این رو گفتن چنین مطالبی از وی و هم‌فکرانش مورد تعجب نخواهد بود، **والله المستعان و إليه المشتكى، و إنّ الله و إنّا إليه راجعون.** (2)

- 1- هرکس جز اسلام [و تسلیم در برابر فرمان حق] آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است. آل عمران: ۸۵
- 2- و خداوند یاور [ما] و به سوی او دادخواهی [ماست] و ما از خداییم و ما به سوی او بازمی‌گردیم.

کشف حقیقت پنجم

پرداختن تاوان شیعه توسط امام موسی‌کاظم علیه السلام ابوبکر جزایری می‌نویسد: اعتقاد به اینکه موسی کاظم با جان خود، تاوان شیعه را پرداخته است! صاحب کافی این حقیقت را چنین بیان می‌کند: ابوالحسن موسی کاظم - امام هفتم از امامان شیعه دوازده‌امامی - فرمود: «خدای عزوجل بر شیعه خشمگین شد. پس مرا مخیر کرد بین اینکه بلایش را به جان بخرم یا بر شیعیان عذاب نازل شود و من با خریدن بلا برای خودم، عذاب را از شیعه دفع کردم.

پاسخ به جزایری: این حدیث را کلینی (ره) از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از بعضی از اصحاب، از ابی‌الحسن موسی علیه السلام روایت کرده است و از جهت سند ضعیف است؛ چون به دلیل ناشناخته بودن بعضی از راویان، مرسل است.

جزایری می‌گوید: ای شیعه! بعد از اینکه بر تو واجب کردند به این روایت ایمان آورده و معنای آن را تصدیق کنی، اکنون می‌پرسیم معنای این حکایتی که تو باید به آن اعتقاد داشته باشی، چیست؟ آیا این نیست که موسی کاظم (ره) برای پرداخت تاوان

ص: 144

پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بیامرزد و بدون حساب وارد بهشت کند؟

پاسخ به جزایری: با توجه به اینکه سند این حدیث ضعیف است، عمل به آن و اعتقاد به معنا و مضمونش درست نیست؛ زیرا مسائل اعتقادی با حدیث صحیح هم ثابت نمی‌شوند تا چه رسد به حدیث ضعیف؛ [بلکه در اثبات مسائل اعتقادی، علم و یقین لازم است].

بنابراین، سخن جزایری - که اعتقاد به مضمون این حدیث بر شیعه لازم و ایمان به آن واجب است - گمانی باطل و بدون دلیل است. در مباحث قبلی نیز گفته شد که صرف بودن روایتی در کتاب کافی، دلیل بر اعتقاد شیعه به مضمون آن روایت نیست.

حال باید پرسید، برداشتی که جزایری از این حدیث دارد - که موسی کاظم علیه السلام برای پرداخت تاوان پیروانش، راضی به کشتن خود شد تا خداوند پیروانش را بیامرزد و بدون حساب وارد بهشت کند از کجای حدیث فهمیده می‌شود؟ ظاهر حدیث اگرچه دلالت دارد بر اینکه امام کاظم علیه السلام با فداکردن جان خود، شیعه را از کشته شدن در دنیا حفظ کرده است، اما اینکه امام علیه السلام با این کار، تاوان شیعه را پرداخته تا گناهان آنها بخشیده شده و بدون حساب وارد بهشت شوند، به هیچ وجه از حدیث فهمیده نمی‌شود.

از این رو برای اینکه افرادی مانند جزایری، توهمات خودشان را در قالب معنای حدیث ارائه نکنند، به توضیح آن می‌پردازیم.

این گفته امام علیه السلام که «خداوند بر شیعه خشمگین شد»، بدین معناست که خداوند بر گروهی از شیعیان زمان امام علیه السلام به سبب کارهایی که از آنها سر زد، خشمگین شد.

علامه مجلسی (ره) می‌گوید: «بر شیعه خشم کرد» یا به این دلیل است که شیعیان تقیه را ترک کردند و مسئله امامت امام موسی کاظم علیه السلام را فاش نمودند. در نتیجه، امر مردم شد بین اینکه هارون الرشید شیعیان را قلع و قمع کند یا امام موسی بن جعفر علیه السلام زندانی شده و در زندان به قتل برسد. امام علیه السلام نیز برای حفظ جان شیعه دعا کرد و بلا را به

ص: 145

جان خود خرید؛ یا به این سبب که شیعیان در فرمان‌برداری از دستورات امام علیه السلام خلوص نیت نداشتند؛ خداوند هم امام علیه السلام را مخیر کرد بین این که ضد هارون الرشید قیام کند که نتیجه‌اش کشته شدن شیعیان آن حضرت بود، یا خود گرفتار بلا شود تا قضیه آن‌چنان‌که بایده، پایان پذیرد.

این روایت بدین صورت نیز معنا شده است: «خداوند مرا میان آماده شدن برای مرگ یا راضی شدن به هلاکت شیعه، مخیر کرد. پس به خدا قسم با جانم آنها را حفظ کردم؛ یعنی مرگ خود را برگزیدم».

همچنین در معنایش گفته شده: «خداوند مرا میان اراده مرگ خود یا مرگ آنها مخیر کرد تا میان من و آنها جدایی حاصل

شود و من از روی دلسوزی برای آنها، مرگ را برای خود برگزیدم»⁽¹⁾
بنابراین معنای حدیث این می‌شود که، خداوند سبحان بر بعضی از شیعیان به سبب کارهای زشتی که از آنها سر زده بود، خشم گرفت. در اینجا امر دایر شد میان کشته شدن امام کاظم علیه السلام و هلاکت شیعه. آن‌گاه امام علیه السلام کشته شدن خود را برگزید و شیعه را با جان خویش حفظ کرد و آنها از این راه، از بلا و کشته شدن نجات یافتند.

جزایری می‌گوید: ای شیعه، که خداوند توفیق دهد من و شما را بر انجام آنچه دوست می‌دارد و رضایش در آن است! نیک بنگر در این دروغ و عنوان دیگری برای آن، جز دروغ نمی‌نهم⁽²⁾؛ زیرا از حقیقت و درستی بسیار دور است و نیک بنگر تا بدانی که این دروغ چنان است که معتقد به آن را، به اموری بزرگ و مهم پایبند می‌کند؛ درحالی‌که هیچ‌گاه نخواهی پذیرفت - با اینکه خدا، پروردگارت و اسلام، دینت و

1- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۲۶.

2- جزایری در این سخن، راست می‌گوید؛ زیرا او در کتابچه خود، ضد شیعه چیزی جز دروغ نگفته است.

ص: 146

محمد [(ص)]، پیامبرت باشد، - هر یک از آنها را به تو و یا تو را به آنها نسبت دهند.

پاسخ به جزایری: نمی‌توان شیعه را به مضمون حدیث ضعیف پایبند کرد و با آن در مقابل شیعه استدلال کرد.

به علاوه، اگر صحت این حدیث را هم بپذیریم، باز معنای آن، چیزی نیست که عقل ما آن را نپذیرد. همچنین هیچ‌یک از لوازم فاسد و باطلی که جزایری بیان

کرده، به دنبال آن نمی‌آید؛ زیرا می‌توانیم حدیث را به‌گونه‌ای صحیح بیان کنیم که با متن و کلمات حدیث نیز هماهنگ باشد - که ان‌شاءالله بیان آنها به زودی خواهد آمد-.

سپس جزایری اموری را به‌عنوان لوازم اعتقاد به مضمون این حدیث بیان می‌کند و هریک از شیعیان امامیه را معتقد به آنها می‌داند که عبارت‌اند از:

لازمهٔ اول: دروغ‌بستن بر خدای عزوجل؛ چون خداوند متعال به‌سوی موسی کاظم وحی فرستاده که بر شیعه دشمناک است و ایشان را میان گرفتن جان‌ش یا جان شیعیان‌ش مخیر نموده است. او نیز با نثار جان‌ش تاوان آنها را پرداخته است. سوگند به خدا که اینها دروغ‌بستن بر خدای عزوجل است و خدا می‌فرماید: **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.** (1)

پاسخ به جزایری: این حدیث هیچ دلالتی ندارد بر اینکه خداوند به امام کاظم علیه السلام وحی کرده که بر شیعه دشمناک است و ایشان را میان گرفتن جان‌ش یا جان شیعه مخیر نموده است؛ زیرا امام علیه السلام نفرموده است که همانا خدای عزوجل آن مطلب را به من وحی کرده است. پس حدیث فقط دلالت دارد که امام علیه السلام، علم به غضب خدای سبحان بر شیعه پیدا کرده است. اما اینکه امام علیه السلام چگونه آن را فهمیده، مطلب دیگری است که حدیث بدان نپرداخته و دربارهٔ آن دو احتمال وجود دارد:

1- چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ بسته. . . انعام: ۲۱

ص: 147

احتمال اول: امام علیه السلام آن را از راه الهام فهمیده باشد. وقوع الهام در

بین مسلمانان نه تنها ممکن است، بلکه اهل سنت وقوعش را برای تعدادی از مردم، از جمله عمر بن خطاب ثابت کرده‌اند. آنها برای اثبات الهام بر خصوص عمر بن خطاب، به روایتی استدلال کرده‌اند که آن را بخاری، مسلم، ترمذی، احمد، حاکم، ابن حبان، طیالسی، طحاوی و عده‌ای دیگر، از ابوهریره چنین نقل کرده‌اند: «پیامبر [ص] فرمود: در امت‌های قبل از شما الهام‌شوندگان (محدّثون) بودند؛ اگر در امت من کسی چنین باشد، همانا او عمر است» (1)

ابن حجر می‌گوید:
 «محدّثون» جمع محدّث است و در تأویل آن اختلاف شده است؛ عده‌ای گفته‌اند: «مراد، الهام‌شونده است». بیشتر علما همین نظر را دارند. عده‌ای نیز می‌گویند: «محدّث، مردی است که حدس درستی دارد؛ او کسی است که از عالم بالا مطلبی بر دلش فرود می‌آید؛ مانند فردی که دیگری به او چیزی بگوید» (2)

در جای دیگری نیز ابن حجر گفته است:
 سراسر وجود آنها (محدّثین) را رحمت فراگرفته است و فراوانی آنها پس از روزگار رسول خدا [ص] و صحابه، از زیادتی شرافت این امت است که چنین کسانی در میان آنها هستند. چه بسا حکمت فراوانی چنین افرادی در میان این امت، برابرکردن با فراوانی انبیا در بین بنی‌اسرائیل باشد و چون این امت از

1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۱؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۳۹ و ج ۶، ص ۵۵؛ مستدرک، ج ۳، ص ۸۶؛ الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۲۱؛ مسند ابی‌داوود طیالسی، ص ۳۰۸؛ مشکل الآثار، ج ۲، ص ۲۵۶؛ فضائل الصحابه، ج ۱، صص ۳۵۴ و ۳۵۵، ۳۶۱ و ۳۶۲؛ در

السحابة، ص ١٦١؛ مشكاة المصابيح، ج ٣، ص ١٧٠٢؛
الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٣، ص ٢٧٨.
2- فتح الباری، ج ٧، ص ٣٩.

ص: 148

فراوانی انبیا محروم گشته اند - چون پیامبر این امت، خاتم الانبیاء است - در عوض الهام شونندگان فراوانی به این امت ارزانی شده است.⁽¹⁾

بر این اساس، چرا امام کاظم علیه السلام یکی از الهام شونندگان فراوانی نباشد که در این امت وجود دارند؛ زیرا او از ائمه مسلمانان و بزرگان دین است و کلمات اهل سنت درباره ایشان نمایانگر بزرگی و جایگاه والای اوست. در اینجا به برخی از این کلمات اشاره می‌کنیم:

ابن حجر می‌گوید: «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی، ابوالحسن هاشمی، معروف به کاظم، بسیار راستگو و عابد بود»⁽²⁾ همچنین می‌گوید: «خصال نیکش بسیار است»⁽³⁾

ابوحاتم می‌گوید: «او ثقه و بسیار راستگو است و امامی است از ائمه مسلمین»⁽⁴⁾

ذهبی می‌گوید: «او درستکار، عابد، بسیار بخشنده، بردبار و دارای مقامی والا بود»⁽⁵⁾ و در کلامی دیگر می‌گوید: «به‌درستی که موسی از بهترین حکما و از بندگان پرهیزکار خدا بود. بارگاه ایشان در بغداد معروف است»⁽⁶⁾ همچنین می‌گوید:

باشکوه‌ترین و شریفترین خاندان جعفر، فرزندش موسی کاظم است؛ رهبر، الگو و مهتر، حضرت ابوالحسن علوی، پدر امام علی بن موسی الرضا است که از اهالی مدینه بود. ولی در بغداد سکونت گزید.⁽⁷⁾ همچنین ذهبی می‌گوید:

1- فتح الباری، ج ٧، ص ٤٠.

- 2- تقریب التهذیب، ص ۵۵۰.
- 3- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۳.
- 4- الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۱۳۹.
- 5- العبر فی خبر من غبر، ج ۱، ص ۲۲۲.
- 6- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۰۲.
- 7- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۰.

ص: 149

اصحاب ما روایت کرده اند که ایشان وارد مسجد رسول خدا [(ص)] شد و در اول شب به سجده رفت و از او شنیدند که در حال سجده می‌گفت: «عظم الذنب عندی، فلیحسن العفو من عندک، یا اهل التقوی و یا اهل المغفرة» و آنقدر آن را تکرار کرد که صبح شد. وی سخاوتمند و کریم بود. به او خبر رسید که شخصی در پی آزار شماست؛ ایشان کیسه‌ای با هزار دینار برای آن مرد فرستاد. ⁽¹⁾

یحیی بن حسن بن جعفر، که نسبش‌ناس است، می‌گوید: «به سبب عبادت‌های زیادش به او عبد صالح می‌گفتند» ⁽²⁾
ابن جوزی نیز می‌گوید:

به سبب عبادت‌ها و شبزنده‌داری‌های وی، به او «عبد صالح» می‌گفتند. او کریم و بردبار بود؛ هرگاه به او خبر می‌رسید که مردی در پی آزار وی است، برای او مالی می‌فرستاد. ⁽³⁾

ابن کثیر می‌گوید: «او بسیار اهل عبادت و جوانمرد بود؛ اگر به او خبر می‌رسید که کسی در پی آزار وی است، برای او طلا و هدیه می‌فرستاد» ⁽⁴⁾

ابن تیمیه می‌گوید: «موسی بن جعفر در عبادت و پرستش خدا مشهور بود» ⁽⁵⁾
سویدی می‌گوید:

او امام و رهبری بلندمرتبه است؛ بسیار اهل خیر و نیکی و شبزنده‌داری بود. روزها را روزه می‌گرفت و به سبب گذشت بسیار از کسانی که در حق او ستم

- 1- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱.
- 2- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۲.
- 3- صفة الصفوة، ج ۲، ص ۱۸۴.
- 4- البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۱۸۹.
- 5- منهاج السنة النبوية، ج ۲، ص ۱۲۴.

ص: 150

می‌کردند، کاظم نامیده شد. . . . وی کرامات آشکار و فضایلی داشت که در اینجا گنجایش بیان آنها نیست. ⁽¹⁾

با توجه به این توصیفها می‌توان گفت، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام در درجه‌ای از شکوه و جلال و بلندمرتبگی قرار دارد که پذیرفتن ایشان در زمرة الهام‌شوندگان، اصلاً امر محالی نیست.

احتمال دوم: شاید امام علیه السلام آن سخن را بنابر آنچه از کار خدا ظاهر می‌شود، بیان فرموده است؛ بدین‌معنا که خدای سبحان خشمگین می‌شود بر کسی که مرتکب کارهای ناپسند و خطاهای بزرگ گردد. پس وقتی امام مشاهده کرد که جماعتی از شیعه، تقیه را ترک کرده و آشکارا نام امام علیه السلام را بر زبان می‌آورند، فهمید که خداوند بر آنها خشم نموده است؛ زیرا با این کار ناپسند، امام علیه السلام یا دیگر شیعیان را در معرض هلاکت قرار می‌دادند. کسی هم که بر کشتن شخص مسلمانی، هرچند به مقدار گفتن یک کلمه همکاری کند، خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که میان دو چشم او نوشته شده «آیس من رحمة الله»؛ چنان‌که در روایت نیز آمده است. ⁽²⁾ با این حال، وضعیت کسی که سبب کشتن امام مسلمانان گردد، چگونه خواهد بود؟!

جزایری می‌گوید: لازمه دوّم: [این حدیث] دروغ بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت زدن

به اوست که خود او - به خدا قسم - از آن بیزار است.

پاسخ به جزایری: کلینی (ره) به گمان معتبر بودن این حدیث، آن را در کتاب کافی آورده است. اما دیگر علمای شیعه با او در اعتبار این حدیث هم نظر نیستند. پس کلینی

1- سبائک الذهب، ص ۷۵.

2- ابن ماجه در سنن، ج ۲، ص ۸۷۴؛ بیهقی در السنن الكبرى، ج ۸، ص ۲۲؛ منذری در الترغیب و الترہیب، ج ۳، ص ۱۸۵؛ تبریزی در مشکاة المصابیح، ج ۲، ص ۱۰۳۵، و غیر اینها.

ص: 151

در بررسی این حدیث، اجتهاد و تشخیص خود را به کار بسته، اما در معتبر دانستن این حدیث اشتباه کرده و اینگونه اشتباهات از عالمی که مجتهد است، قابل بخشش و چشم‌پوشی است.

با آنکه ما این حدیث را ضعیف می‌دانیم، اما یقین نداریم که نسبت آن به امام کاظم علیه السلام دروغ باشد؛ چنان‌که پیش‌تر آن را بیان کردیم. بر فرض هم که این حدیث را به دروغ به امام کاظم علیه السلام نسبت داده باشند، باز هم روا نیست که همه شیعیان را دروغگو بدانیم؛ در حالی که علمای شیعه این حدیث را صحیح نمی‌دانند و به معنا و مضمون آن معتقد نیستند.

اگر چنین نسبت‌دادن‌هایی به شیعه درست باشد، پس برای شیعیان نیز جایز است که همه فرقه‌های اسلامی را به دروغگویی نسبت دهند؛ زیرا هیچ فرقه‌ای نیست که در کتاب‌های مورد اعتمادشان، احادیث دروغ نباشد و این مطلب بر پژوهشگر کتاب‌های حدیثی پنهان نیست.

این سخن جزایری که می‌نویسد: «[این حدیث] دروغ‌بستن بر موسی کاظم (ره) و تهمت‌زدن به اوست که به خدا قسم خود او از آن بی‌زار است»، درست نیست؛ زیرا از بررسی احادیثی که میان دروغ و تهمت تفاوت قائل می‌شوند برمی‌آید که در تهمت، به دروغ، چیزی را به کسی نسبت می‌دهند که در او نیست و سبب اهانت و خواری او می‌گردد. بنابراین معنای غیبت، سخن‌گفتن درباره‌ی شخص است به چیزی که در اوست و معنای تهمت، سخن‌گفتن درباره‌ی شخص است به چیزی که در وی نیست.⁽¹⁾

1- نمونه این روایات، روایتی است که مسلم - که لفظ روایت از اوست - ترمذی، ابو داوود، احمد، دارمی و عده‌ای دیگر آورده‌اند: «رسول خدا [ص] فرمود: «آیا می‌دانید غیبت چیست؟» گفتند: «خدا و رسولش داناترند». فرمود: «یاد نمودن برادر دینی خود به چیزی که خوش ندارد». گفتند: «اگر آنچه درباره‌ی برادرم می‌گویم، در او باشد چطور؟» فرمود: «اگر آنچه می‌گویی در او باشد، غیبت او را کرده‌ای و اگر در او نباشد، به او تهمت زده‌ای»؛ ر. ک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۰۱؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴، ص ۲۶۹؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۲۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۰، ۳۸۶ و ۴۵۸؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۹۹.

ص: 152

در اینجا باید گفت که اصلاً مسئله مورد بحث ما، تهمت و افترا نیست؛ زیرا این حدیث بیانگر تعریف و ستایش امام علیه السلام است، به اینکه ایشان با نثار جانش، شیعیان را حفظ نموده است. از این رو باید پرسید که چگونه با این حدیث، به امام علیه السلام بهتان زده شده است؟! البته جزایری بسیار به خدا قسم می‌خورد بر چیزهایی که خود نمی‌داند. در حالی که خداوند سبحان می‌فرماید: **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ**.⁽¹⁾

این سوگند از دو حال خارج نیست: یا اینکه او دروغگو است که در این صورت،

قسم خوردن او حرام است؛ یا اینکه راستگو است. پس قسم خوردن او مکروه است. فخر رازی می‌گوید:

ابومسلم اصفهانی، تفسیر آیه وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ را جلوگیری از جرئت‌یافتن بر خدا به زیاد قسم خوردن به نام او می‌داند که این، سخنی پسندیده است.

فخر در ادامه می‌گوید:

خداوند متعال کسی را که زیاد قسم می‌خورد، با آیه: **وَ لَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ** (2) نکوهش کرده و فرموده: **وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ** (3) و عرب، همواره انسان را به کم قسم خوردن مدح و ستایش می‌کرده. . . حکمت کم قسم خوردن، آن است که اگر کسی برای هر کم و زیادی، به خدا قسم بخورد، زبان او به قسم خوردن عادت می‌کند و دیگر ارزش و اهمیتی برای قسم، در دل باقی نمی‌ماند. از این رو از به دروغ قسم خوردن چنین کسی ایمن نیستیم. در نتیجه، هدف اصلی از قسم خوردن از بین خواهد رفت. همچنین، هرچه انسان خدا را

- 1- خداوند را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید. . . بقره: ۲۲۴
- 2- و از هر قَسْمِ خورنده فرومایه‌ای فرمان مبر. قلم: ۱۰
- 3- . . . و سوگندهای خود را پاس دارید. . . مائده: ۸۹

ص: 153

بزرگتر شمرده و احترام نماید، بندگی او کامل‌تر می‌شود و از کمال بندگی است که ذکر خدا نزد او، والاتر از آن باشد که بخواهد برای هر کاری از کارهای دنیایی، او را گواه قرار دهد. (1)

جزایری می‌گوید: لازمه سوّم: از لوازم اعتقاد به مضمون این روایت، اعتقاد به

نبوت موسی کاظم (ره) است. به خدا قسم که او نه پیامبر است و نه رسول؛ زیرا این گفته دروغ که «همانا خدا به موسی کاظم خبر داده که بر شیعه خشناک است و او را میان جان خود و جان شیعه اش مخیر کرده؛ آن‌گاه او شیعه را حفظ کرده و به کشته شدن خود راضی شد تا تاوان آنها شود» از جهت منطوق و مفهوم، دلالت روشنی بر نبوت موسی کاظم دارد؛ با علم به اینکه تمام مسلمین، اجماع بر کفر کسی دارند که بعد از نبوت محمد [(ص)] معتقد به نبوت کسی دیگر شود؛ زیرا چنین کسی، سخن آشکار خدا را که می‌فرماید: **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ** (2) دروغ می‌شمارد.

پاسخ به جزایری: عقیده شیعه دوازده امامی مشهورتر از آن است که نیازی به بیان داشته باشد و روشن‌تر از آن است که انکار گردد، و هیچ‌یک از شیعیان به نبوت امام کاظم علیه السلام یا دیگر امامان معتقد نیستند.

اگرچه حدیث کلینی (ره) ضعیف است، دلالت نمی‌کند به اینکه خدای سبحان به امام علیه السلام وحی فرستاده باشد. حتی اگر این مطلب را هم بپذیریم، خواهیم گفت که وحی مستلزم نبوت نیست؛ زیرا خداوند به مادر موسی علیه السلام نیز وحی کرد و فرمود: **وَ أَوْحَيْنَا**

1- التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۷۵.

2- محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نبوده و نیست، ولی رسول خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است. احزاب: ۴۰

ص: 154

إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ. (1)
 فخر رازی در تفسیر آیاتِ قَالَ فَذُوْنِيْتُ سُوْلَكَ يَا مُوسَىٰ وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَیْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (2) می‌گوید:

بیشتر علما اتفاق نظر دارند که مادر موسی علیه السلام جزء پیامبران نبوده است. پس جایز نیست مقصود از وحی در این آیات، همان وحیی باشد که به پیامبران می‌شده است و چگونه چنین نگوییم، درحالی‌که زن صلاحیت قضاوت و امامت را ندارد. بلکه نزد شافعی، حتی نمی‌تواند خود را [بدون اذن ولی] به تزویج کسی در بیاورد. پس چگونه صلاحیت نبوت داشته باشد؟! دلیل بر این سخن، آیه وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ⁽³⁾ است که این آیه به روشنی نبوت را ویژه مردان می‌داند. باز هم وحی در قرآن به کار رفته، ولی نه در معنای نبوت: وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ⁽⁴⁾ و فرمود: وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِئِينَ^{(5). (6)}

قرطبی به نقل از ابن عباس می‌گوید: «به او (مادر موسی) وحی شد چنان‌که به انبیا وحی می‌شد»⁽⁷⁾

1- ما به مادر موسی الهام کردیم که: «او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، او را در دریای نیل بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم. قصص: ۷

2- فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد و ما، بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم. آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود، الهام کردیم. طه: ۳۶ - ۳۸

3- و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، ارسال نکردیم. انبیاء: ۷

4- و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد. نحل: ۶۸

5- و [یاد کن] هنگامی را که به خواریون وحی کردم. . . مائده: ۱۱۱

6- التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۵۱.

7- الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۱، ص ۱۹۵.

ص: 155

پس می‌توان گفت، این سخن جزایری که حدیث از جهت منطوق و مفهوم دلالت روشنی بر نبوت امام کاظم علیه السلام دارد، گمانی باطل و بی‌اساس است؛ زیرا حدیث از جهت منطوق بر بیش از آنچه گفتیم، دلالت ندارد - که امام کاظم علیه السلام علم پیدا کرده که خداوند بر جماعتی از شیعه خشمناک است و خداوند او را میان انتخاب جان خود یا جان شیعیانش مخیر کرد و ایشان نیز با فداکردن جان خود، شیعه را حفظ نمود - اما اینکه امام چگونه علم پیدا کرد که خداوند بر شیعه خشم و غضب نموده و او را میان آن دو امر مخیر کرده است، از منطوق و مفهوم حدیث معلوم نمی‌شود.

از جهت مفهوم نیز باید گفت، اگر مفهومی برای حدیث باشد، مفهوم لقب است که نزد علمای اصول حجت نیست. گویا آقای جزایری معنای اصطلاحی واژه «مفهوم» را نمی‌داند؛ چون گمان کرده است که منطوق و مفهوم بر یک چیز دلالت می‌کنند. درحالی‌که چنین چیزی درست نیست؛ زیرا باید منطوق و مفهوم هر کدام بر معنایی دلالت کنند که دیگری بر آن دلالت نکند. این مطلب برای کسی که اندکی با بحث مفاهیم آشنا باشد، روشن است.

نتیجه مطالب ذکرشده این است که حتی اگر از روی جدل هم دلالت حدیث را، چنان‌که او می‌گوید، قبول کنیم، همچنان خواهیم گفت که عقیده شیعه درباره امام موسی کاظم علیه السلام شناخته شده و معروف است و با یک حدیث ضعیف که در کافی یا دیگر کتب حدیثی شیعه آمده است، نمی‌توان در این عقیده ایجاد شک کرد.

جزایری می‌گوید: لازمه چهارم: اعتقاد شیعیان و مسیحیان در به صلیب کشیدن و

تاوان دادن، متحد است. مسیحیان معتقدند عیسی با فداکردن جانش تاوان بشر را پرداخت؛ زیرا راضی شد در مقابل به صلیب کشیده شدن خودش، کفاره گناهان بشر و

ص: 156

تاوان آنها در برابر خشم و عذاب پروردگار گردد. شیعه نیز به حکم این حقیقت معتقد است به اینکه پروردگار به موسی کاظم علیه السلام میان کشته شدن خودش یا نابودگشتن شیعیان اختیار داده است و او به کشته شدن خود راضی شد و غرامت و تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب پروردگار پرداخت نمود. بنابراین عقیده شیعیان و مسیحیان یکی است و مسیحیان، به فرموده صریح خدای عزوجل، کافرند؛ آیا شیعیان نیز کفر پس از ایمان را قبول می‌کنند؟

قد هیؤوکَ لأمرٍ لو فطنتَ له فارباً بنفسکَ أن ترعى مع الهمل (1)

پاسخ به جزایری: پیشتر گفتیم، حدیث ضعیفی که جزایری حقیقت پنجم را براساس آن بنا کرده است، بر آنچه او می‌گوید، دلالت نمی‌کند. بلکه مفهوم حدیث این است که امام علیه السلام با تقدیم جان خویش، شیعیان را در برابر هارون الرشید حفظ نمود؛ نه اینکه کشته شدن امام علیه السلام کفاره گناهان شیعه و تاوان خشم و عذاب پروردگار باشد.

دلیل خشم خدا نیز شاید به سبب ترک تقیه باشد؛ زیرا ایشان نام امام را آشکارا بازگو می‌کردند و با این کار، هویت امام برای حکومت طاغوت هویدا می‌شد و شاید هم برای این بوده که آنها اطاعت و فرمان برداری از امام علیه السلام را ترک کردند و کارهایی کردند که سبب خشم هارون الرشید شد. وقتی امام علیه السلام اوضاع را چنین دید - که اگر به دنبال نجات خود باشد، هارون الرشید در پی

شیعیان برخواهد آمد و آنها را به هلاکت می‌رساند یا امام را یافته، دستگیر می‌کند - تصمیم گرفت که خود را به هارون نشان دهد تا با این کار، شیعه را حفظ کند. بنابراین امام علیه السلام در این حدیث، از ماجرای خبر می‌دهد که باعث حفظ جان و خون شیعیان گردیده است. درحالی‌که نتیجه کارهای

1- به درستی که تو را برای کاری آماده کرده‌اند که اگر از آن آگاهی یابی، [لحظه‌ای بیهوده نمی‌نشینی] پس به خود بیا از اینکه با بیهودگان باشی.

ص: 157

شیعیان این بود که امام علیه السلام در معرض کشته شدن قرار گرفت. پس این حدیث دلالت نمی‌کند بر اینکه امام علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی پرداخت نموده تا یگانگی عقیده بین شیعه و مسیحی لازم بیاید. بر فرض پذیرش این مطلب، ضعف در سند حدیث، صلاحیت دلیل واقع شدن آن را از بین می‌برد. حتی اگر از ضعف سند حدیث هم چشم‌پوشیم و تسلیم شویم به اینکه شیعه معتقد است امام کاظم علیه السلام تاوان شیعه را در برابر خشم و عذاب الهی داده است، باز هم لازم نمی‌آید که عقیده شیعیان و مسیحیان یکی باشد؛ چرا که تشابه دو اعتقاد در برخی از جهات، دلیل بر یگانگی آن دو اعتقاد در تمام جهات نخواهد بود؛ زیرا مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح علیه السلام، خاتم پیامبران است. درحالی‌که مسلمانان، پیامبر اسلام (ص) را آخرین پیامبر می‌دانند. (آنان معتقد به فرزند عیسی برای خدایند. شیعیان چنین عقیده‌ای نسبت به امام کاظم ندارند).

پس لازم نمی‌آید که مسیحیان و مسلمانان عقیده‌ای واحد داشته باشند. وگرنه باید بگوییم که مسلمانان و بتپرستان و کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کنند، در اعتقاد به ربوبیت⁽¹⁾، متحد هستند. درحالی‌که همه چنین سخنی را باطل و بی‌اساس می‌دانند. علاوه بر این، اتحاد با ادیان دیگر در بعضی از عقاید، دلیل بر یگانگی با آن ادیان در

1- مشرکان نیز به ربوبیت خداوند و خالقیت او معتقدند، همان‌گونه که قرآن از عقایدشان خبر داده است. **قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ . . . قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ . . . قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لَا يُجَارُ عَلَيْهِ . . . سَيَقُولُونَ لِلَّهِ**؛ «بگو: زمین و آنچه در آن است مال کیست اگر می‌دانید؟ زود است پاسخ دهند از آن خداست. . . بگو: پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ زود است پاسخ دهند از آن خداست. . . بگو: ملکوت هرچیزی به دست کیست که پناه می‌دهد و نیازی به پناه‌گرفتن ندارد؟ زود است پاسخ دهند از آن خداست. . .» ، لازمه کلام جزایری این است که مسلمانان نیز در اعتقاد به ربوبیت خداوند با کفار متحد باشند؛ آیا هیچ سنی راضی می‌شود به او کافر اطلاق گردد؟ مترجم

ص: 158

تمام عقاید نیست تا اینکه هر حکمی بر یکی مترتب بود، بر دیگری نیز مترتب باشد و لوازم یکی بر دیگری بار شود؛ مانند اعتقاد مسلمانان و مسیحیان به نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخرالزمان. در نتیجه می‌توان گفت که عقیده شیعه و مسیحی در مسئله صلیب و تاوان دادن، یکی نیست. حتی اگر از باب جدل هم ایشان را

در این دو موضوع هم عقیده بدانیم، باز بدان معنا نیست که عقاید شیعه و مسیحی یکی است. با این توضیح، وجه مغالطه در کلام جزایری روشن می‌گردد که می‌گوید: «بنابراین عقیده شیعیان و مسیحیان یکی است و مسیحیان، به فرموده صریح خدای عزوجل کافرند؛ آیا شیعیان نیز به کفر پس از ایمان تن در می‌دهند؟!»

جزایری می‌گوید: لازمه پنجم: سخن آخر اینکه، ای شیعه! خود را نجات بده و از این سخنان باطل و بیهوده‌گویی‌ها بی‌زاری بجوی و راه خدا و مؤمنین را پیش بگیر. پاسخ به جزایری: شیعه، به لطف خداوند، با حرکت بر صراط مستقیم الهی و پیروی از راه مؤمنین و خاندان پاک پیامبر (ص) و یاری جستن از کتاب خدای عزیز، نجات‌یافته است. او در واقع، طبق وصیت و سفارش پیامبر اکرم (ص) عمل کرده است که می‌فرماید:

همانا من چیزی میان شما گذاشته‌ام که اگر به آن تمسک کنید، هرگز بعد از من گمراه نمی‌گردید که یکی از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا، ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده و خاندان و اهل بیتم علیهم السلام. هرگز این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. پس بنگرید که چگونه [بعد از من] با آنها رفتار می‌کنید.

ایشان در بیان دیگر فرموده است:
ستارگان مایه ایمنی اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من مایه ایمنی

ص: 159

امت من از اختلاف است. پس اگر قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف در میانشان می‌افتد و از حزب ابلیس می‌گردند.⁽¹⁾

و نیز فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است؛ هرکس سوار آن شود نجات می‌یابد و هرکس از آن سرباز زند، غرق می‌گردد»⁽²⁾ شافعی چه نیکو گفته:

وقتی دیدم مردم در دریای جهل و نادانی هر کدام به دنبال مذهب خود رفتند. با نام خدا در کشتی‌های نجات سوار شدم و آنها خاندان مصطفی (ص)، سرور انبیا هستند.

و به ریسمان خدا که همان [ولایت و دوستی آنهاست، چنگ زدم؛ چنان‌که به ما دستور داده شده به ریسمان خدا چنگ زنیم. هنگامی که دین به هفتاد فرقه تبدیل گردید، به من بگو ای خردمند و صاحب‌نظر! آیا آل محمد (ص) در گروه هلاک‌شدگانند یا در گروه نجات‌یافتگان؟ به من بگو. پس اگر گفتم در گروه نجات‌یافته‌گانند، حرف ما [و شما] یکی است و اگر بگویی در گروه هلاک‌شوندگانند، از جاده عدل منحرف شده‌ای.

1- مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹ و می‌گویید: «این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است، ولی آن را نیآورده»؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱؛ سیوطی آن را در الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۳۳ آورده و حسن دانسته است.

2- مستدرک، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۸؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۴۲؛ احیاء المیت، صص ۴۱ و ۴۲؛ الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۶۶؛ حلیة الاولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۹۱؛ المعجم الصغیر، ج ۱، صص ۱۳۹ و ۱۴۰.

ص: 160

اگر سرپرست گروهی، از اهل بیت باشد. پس همانا من بر آن گروه خرسندم و همیشه سایه من زیر سایه آنها باشد.

راضی شدم که علی علیه السلام و نسل او امام من باشند و تو نسبت به دیگران [خلفای دیگر] آزادی [که چه کسی را امام خود بدانی].⁽¹⁾

بر این اساس در میان فریق اسلامی، تنها مذهب شیعه فرقه نجاتیافته است؛ چنانکه پیامبر اسلام (ص) نیز به آن خبر داده و فرموده است: «علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند»⁽²⁾

همچنین وقتی که **آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ⁽³⁾** نازل شد، پیامبر (ص) به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آنها، تو و شیعیان تو هستند. تو و شیعیانت روز قیامت، در حالی می‌آید که رضایتیافته و راضی شده‌اید»⁽⁴⁾

1- و لما رأيت: الناس قد ذهبت بهم مذاهبهم في أبحر العي و الجهل ركب على اسم الله في سفن النجا و هم أهل بيت المصطفى سيد الرسل و أمسكت حبل الله و هو ولاؤهم كما قد أمرنا بالتمسك بالحبل إذا افترقت في الذين سبعون فرقة فقل لي بها يا ذا الرجاحة و العقل أ في الفرقة الهلاك آل محمد أم الفرقة اللاتي نجت؟ قل لي فإن قلت في الناجين فالقول واحد وإن قلت في الهلاك حدث عن العدل إذا كان مولى القوم منهم فأنتي رضيت بهم لا زال في ظلهم ظلي رضيت علياً لي إماماً و نسله و أنت من الباقيين في أوسع الحل عبقات الانوار، ج ٢٠، ص ٥١.

2- الدر المنثور، ج ٨، ص ٦٥٨٩؛ فتح القدير، ج ٥، ص ٤٧٧؛ ترجمه امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، ج ٢، ص ٣٤٨؛ شواهد التنزيل، ص ٨٢٠؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ٣، ص ٦١.

3- در حقیقت، کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند. بینه: ٧

4- جامع البيان في تفسير القرآن، ج ٣٠، ص ١٧١؛ الدر المنثور، ج ٨، ص ٥٨٩؛ فتح القدير، ج ٥، ص ٤٧٧؛ الصواعق المحرقة، ص ١٩١؛ شواهد التنزيل، ص ٨١٤ و ٨١٩.

ص: 161

اکنون باید پرسید که جزایری و کسانی مانند او، با چه عذر و بهانه‌ای از

احادیث صحیحی مانند حدیث ثقلین و غیر آن، که کتاب‌هایشان مملو از آنهاست و بدون شک بر لزوم پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام دلالت می‌کنند، چشم پوشیده و آنها را مطرح نمی‌کنند؟

برای بررسی بیشتر، شما خواننده محترم را به خواندن دو کتاب «دلیل‌المتحیرین» و «مسائل خلافیه» سفارش می‌کنم. در این دو کتاب دلایل لزوم پیروی از مذهب اهل‌بیت علیهم السلام و اینکه پیروان حقیقی آنها شیعه امامیه هستند، بیان شده که دانستن آنها بسیار مهم و ضروری است.

ص: 162

کشف حقیقت ششم

حقیقت ششم:

اشاره

همسان‌بودن امامان شیعه با رسول خدا (ص) جز در مسئله ازدواج جزایری می‌گوید: اعتقاد به اینکه امامان شیعه در عصمت، وحی، اطاعت و مانند آن به‌منزله رسول خدا (ص) هستند، مگر در مسئله زنان (ازدواج) که برای آنها جایز نیست آنچه برای رسول خدا (ص) جایز بود (ازدواج با بیش از چهار زن به صورت دائم).

کافی این عقیده را که ائمه شیعه به‌منزله رسول خدا (ص) هستند، با دو روایت ثابت می‌کند:

روایت اول: مفضل که در محضر امام صادق علیه السلام بود به او عرض کرد: «قربان شما کردم، آیا خداوند اطاعت از بنده‌ای

را بر دیگر بندگان واجب می‌کند، درحالی‌که خبر آسمان را از او پوشیده دارد؟» امام به او فرمود: «نه، خدا بزرگوارتر و مهربان‌تر و مشفق‌تر از آن است که اطاعت بنده‌ای را بر بندگانش واجب نماید، آنگاه خبر آسمان را صبحگاهان و شامگاهان از او پوشیده دارد».

پاسخ به جزایری: این روایت از جهت سند، ضعیف است؛ چون سهل بن زیاد از جمله راویان آن است و ضعف او در گذشته بیان شد. از دیگر راویان این حدیث،

ص: 166

جماعة بن سعد خثعمی یا جعفری است که او نیز ضعیف و خطابی مذهب است و به همراه ابوالخطاب که امام صادق علیه السلام او را لعنت کرد، قیام کرد و با او کشته شد. ابن غضائری، ابن داوود⁽¹⁾، علامه حلی،⁽²⁾ مامقانی،⁽³⁾ خوئی⁽⁴⁾ و دیگران⁽⁵⁾ او را تضعیف کرده‌اند.

پس باید گفت این روایت بر اثبات این حقیقت (ششم) که ائمه اطهار علیهم السلام در عصمت و وحی و اطاعت و مانند آن به منزله رسول خدا (ص) هستند - دلالت نمی‌کند.

جزایری می‌نویسد: منطوق این روایت دلالت می‌کند که خداوند اطاعت ائمه شیعه را به طور مطلق بر مردم واجب کرده است؛ چنان‌که اطاعت رسول خدا (ص) را واجب کرده است و اینکه به آنها وحی می‌شود و اخبار آسمان را صبحگاهان و شامگاهان دریافت می‌کنند. به این ترتیب آنها در زمره پیامبران یا مانند پیامبران، به طور مساوی هستند.

پاسخ به جزایری: اگر از ضعف سند هم چشم پوشیم، روایت بر آنچه جزایری

می‌گوید، دلالت ندارد و فقط بیانگر آن است که اگر خداوند اطاعت کسی را (چه پیامبر و چه امام) بر بندگانش واجب کند، خبر آسمان را از او پوشیده نمی‌دارد. اما مسائلی مانند اینکه اطاعت ائمه اطهار علیهم السلام به‌طور مطلق واجب است یا مقید، به آنها وحی می‌شود یا الهام، علوم خود را از یکدیگر می‌گیرند یا از غیر خود، معصوم هستند یا جایز الخطا، از این روایت فهمیده نمی‌شود و روایت هم درصدد بیان این مطالب نیست.

- 1- چنان‌که در تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۲۰ آمده است.
- 2- رجال علامه حلی، ص ۲۱۱.
- 3- تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۳۰.
- 4- معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۴۳.
- 5- مجمع الرجال، ج ۲، ص ۴۹؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۱۶۴.

ص: 167

با فرض کنارگذاشتن این روایت، اگر بخواهیم عقیده شیعه را درباره اطاعت از ائمه علیهم السلام و وحی به آنها جویا شویم، می‌گوییم: اطاعت از آنها مطلقاً واجب است؛ زیرا در جای خود (در کتب کلامی شیعه) ثابت شده که آنها معصوم هستند و اطاعت از معصوم نیز مطلقاً واجب است. این عصمت، مانع از خطای آنها می‌شود. از این رو جز حق، چیزی نمی‌گویند و به غیر حق فرمان نمی‌دهند و حق سزاوار پیروی است.

همچنین سخن خداوند متعال که می‌فرماید:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا^(۱) نیز بر این مطلب دلالت می‌کند.

فخر رازی می‌گوید:

خداوند با یک لفظ أَطِيعُوا به اطاعت از پیامبر و اولی الامر دستور داده است، آنجا

که می‌فرماید: وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ یک لفظ واحد، نمی‌تواند هم مطلق و هم مشروط باشد. از آنجا که این لفظ در حق رسول خدا مطلق است، لازم است که در حق اولی‌الامر نیز مطلق باشد.⁽²⁾

پس با استفاده از کلام فخر رازی می‌توان گفت: بدیهی است هر کس که خداوند اطاعتش را به‌طور مطلق واجب کند، حتماً باید معصوم باشد. وگرنه لازم می‌آید که اطاعت او در انجام زشتی‌ها و گناهان و ترک واجبات نیز واجب باشد و این امری محال است.

فخر رازی نیز در ادامه کلامش به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید:
همانا خداوند در این آیه به صورت جزم،
به اطاعت اولی‌الامر امر کرده

1- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی‌الامر را و هرگاه در چیزی نزاع داشتید. آن را به خدا و پیامبر بازگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این کار برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است. نساء: ۵۹

2- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

ص: 168

است⁽¹⁾ و کسی که خدا به صورت قطع و جزم به اطاعت او امر کند، حتماً باید از هرگونه خطا معصوم باشد؛ زیرا اگر چنین نباشد، خدا به انجام خطا نیز امر کرده است و از آنجا که خدا انسان را از خطا کردن نهی کرده است، این مسئله به «اجتماع امر و نهی در فعل واحد» منتهی می‌شود و چنین اجتماعی محال است. بنابراین، از طرفی ثابت شد که خدا به‌طور جزم، به اطاعت اولی‌الامر فرمان داده و از طرفی ثابت شد هر کسی که خدا به اطاعتش به صورت قطع و جزم امر نماید، واجب است که از هرگونه خطا معصوم باشد. پس ثابت

می‌شود اولی‌الامری که در این آیه آمده،
حتماً باید معصوم باشد.⁽²⁾
بنابراین با پذیرفتن عصمت اهل بیت
علیهم السلام، اطاعت مطلق آنها - و نه
دیگران - واجب می‌شود و اگر عصمت آنان را
نپذیریم، تکلیف به محال لازم می‌آید؛ زیرا
خداوند (طبق آیه مذکور) اطاعت از معصوم
را بر ما واجب کرده است. حال آنکه در
این فرض، معصومی وجود ندارد؛ چرا که
تمام مسلمانان بر این نکته اجماع (مرکب)
دارند که غیر از اهل‌بیت علیهم السلام،
معصومی وجود ندارد و می‌دانیم که تکلیف
به محال از ناحیه خدا محال است. پس به
این ترتیب، عصمت اهل بیت علیهم السلام و
اطاعت مطلق از آنها ثابت می‌شود.

اما درباره وحی به اهل‌بیت علیهم السلام
باید گفت: اگر منظور، محدث
(الهام‌گیرنده) بودن آن بزرگواران است،
این مطلب را رد نمی‌کنیم. ولی اگر منظور
وحی قرآن به آنهاست، چنان‌که به پیامبر
(ص) وحی می‌شد، شیعه این حرف را قبول
ندارد و حدیث مذکور نیز بر آن دلالت
نمی‌کند.

مجلسی (ره) می‌گوید: «خبر آسمان، یعنی
خبری که از آسمان فرود آید، چه به صورت

1- یعنی امر به اطاعت از چیزی که مقید و مشروط
نشده است و این، همان معنای مطلق‌بودن اطاعت است.

2- التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

ص: 169

الهام بر آنها فرود آید یا بر کسی قبل
از آن نازل شده باشد». و
نیز می‌گوید:

بودن چنین انسان دانایی در میان
بندگان، لطف و رأفت بر آنهاست، تا در
نیازهای دنیوی و دینی خود به او مراجعه
نمایند و خداوند رؤوفتر از آن است که

آنها را از چنین لطفی محروم نماید و اطاعت کسی را که اینچنین (عالم) نیست بر آنها واجب کند و سبب حیرت بیشتر آنها شود.⁽¹⁾

این سخن جزایری که می‌گوید: «به این ترتیب، امامان شیعه یا پیامبرند یا مانند پیامبرانند»، نیز مغلطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اینکه خداوند خبر آسمان را از ائمه علیهم السلام پوشیده نمی‌دارد، مستلزم پیامبر بودن آنها نیست؛ چون احتمال دارد که خدای متعال اخبار آسمان و آنچه را مردم نیازمند آن هستند، به ائمه علیهم السلام الهام کند یا توسط فرشته‌ای به آنها برساند یا همچنین ممکن است آن اخبار را از رسول خدا (ص) گرفته باشند.

ما بیان کردیم که ائمه علیهم السلام، نبی و رسول نیستند. بلکه اعتقاد به نبوت هر یک از آنها، بی‌تردید، کفر است؛ آنها عالمانی راستگو و محدّث (الهام‌شونده) هستند. در روایات نیز این حقایق به خوبی آشکار شده‌اند؛ از آن جمله صحیحه محمد بن اسماعیل است که می‌گوید: «شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می‌فرمود: ائمه علیهم السلام، دانشمند، راستگو، فهمیده و محدث‌اند»⁽²⁾

اما این سخن که آنها مانند پیامبران هستند را منع نمی‌کنیم؛ البته در صورتی که منظور این باشد که آنها همچون پیامبران، حجت خدا بر خلق‌اند و معصوم بوده،

1- مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۳۰.

2- کافی، ج ۱، ص ۲۷۱؛ مجلسی در مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۶۴، گوید: علما دانشمندان که اشاره به علمای در آیه «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» زمر: ۹ دارد و صادقون راستگویان که اشاره به کلام خدا «و با راستان باشید» توبه: ۱۱۹ دارد، فهمیدگان از جهت پیامبر ص هستند که به آنها قرآن و تفسیر و دیگر علوم و معارف را فهمانده است. آنها محدثانند از سوی فرشته.

اطاعتشان بر بندگان واجب است و نیز به آنچه مردم در امور دینی و دنیایی به آن نیازمندند، علم دارند. اما اگر منظور جزایری از این شباهت، وحی قرآن و کتابهای آسمانی به آنها یا ارتباط وحیانی با خداوند باشد، این فقط دروغ‌بستن بر شیعه است و روشن است که حدیث نقل‌شده، به هیچ وجه بر این مطلب دلالت نمی‌کند.

جزایری می‌گوید: اعتقاد به وجود پیامبری پس از حضرت محمد (ص) که خدا به او وحی می‌کند، به اجماع همه مسلمانان ارتداد در اسلام و کفر است. سبحان الله! چگونه یک شیعه، درحالی‌که مغرور به دروغی است که به او گفته شده، راضی و خرسند می‌شود که چنین اعتقادی را بر خود واجب کند و در نتیجه، به دور از اسلام و با کفر زندگی کند؛ در صورتی که او به این امر باطل معتقد نشده مگر به خاطر ایمان و اسلام، تا به این دو نجات یابد و از اهل آنها (مؤمنان و مسلمانان) شود.

پاسخ به جزایری: بدون تردید، کسی که معتقد به نبوت پیامبری پس از رسول‌خدا (ص) گردد، به اجماع همه مسلمانان، کافر است. ولی باید پرسید که آیا به واقع، شیعه امامیه به نبوت یکی از ائمه علیهم السلام اعتقاد دارد؟ روشن است که این مسئله ارزش بحث و بررسی ندارد؛ زیرا دروغ بزرگی است که هیچ کس پیش از جزایری آن را نگفته است.

مسئله عجیب‌تر اینکه، جزایری بر احادیث ضعیف تکیه کرده، معانی باطل و بی‌اساسی را بر آنها تحمیل می‌کند. سپس به گمان خویش، لوازمی برای آن معانی بیان کرده،

شیعه را نیز به آنها ملزم می‌کند و بدون هیچ دقت و ترس از خدا، آنان را تکفیر می‌کند. به‌یقین او عقیده امامیه را در این مسئله می‌داند. پس چگونه راضی می‌شود که چنین باطل‌های روشن و دروغ‌های آشکاری را بنویسد و به‌وسیله آنها گروهی از مسلمان را تکفیر کند؛ درحالی‌که خداوند می‌فرماید: **تَاللّٰهِ لَئِیْسُلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ فَتَرُونَ⁽¹⁾ وَ لَیْسُلُنَّ یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَمَّا كَانُوا یَفْتَرُونَ⁽²⁾ وَ اِنَّمَا یَفْتَرِی الْكُذِبَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِآیَاتِ اللّٰهِ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ .⁽³⁾**

اکنون این سؤال مطرح است که جزایری از تکفیر شیعه و نسبت‌دادن تهمت‌های بزرگ و ناروا به آنها چه هدفی دارد. درحالی‌که تکفیر مسلمان، به‌نوعی، به هلاکت‌انداختن خویش است که به چند روایت در این‌باره اشاره می‌کنیم:

مسلم و عده‌ای دیگر، از ابن عمر چنین روایت کرده‌اند:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «هر کس که به برادر (دینی) خود بگوید ای کافر! کفر، یکی از آن دو را می‌گیرد اگر چنان باشد که او می‌گوید، و الا به‌سوی او برمی‌گردد»⁽⁴⁾

بخاری، مسلم، مالک، احمد و عده‌ای دیگر نیز از رسول خدا (ص) چنین نقل کرده‌اند: «اگر مردی برادرش را تکفیر کند، به‌درستی که کفر گریبان یکی از آن دو را می‌گیرد»⁽⁵⁾

علاوه بر این، تکفیر کسی که شهادتین را بگوید، مخالفت آشکار با کلام بزرگان اهل سنت است که می‌گویند: «جایز نیست هیچ یک از اهل قبله را به‌سبب گناهی تکفیر کرد»

نووی می‌گوید: «بدان که مذهب اهل حق (اهل سنت) این است که کسی از اهل قبله به‌سبب گناه تکفیر نمی‌شود و اهل هوس و بدعت نیز تکفیر نمی‌شوند»⁽⁶⁾

- 1- به خدا سوگند در دادگاه قیامت از این افتراها که می‌بندید بازپرسی خواهید شد. نحل: ۵۶
- 2- و روز قیامت از تهمت‌هایی که می‌بستند سؤال خواهند شد. عنکبوت: ۱۳
- 3- تنها کسانی دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند. آری دروغگویان واقعی آنها هستند. نحل: ۱۰۵
- 4- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۹.
- 5- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۳۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۹ و ۵۳۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴، ۶۰، ۷۷، ۱۰۵ و ۱۱۳.
- 6- صحیح مسلم با شرح نووی، ج ۱، ص ۱۵۰.

ص: 172

جزایری می‌گوید: روایت دوم: [کلینی] نقل می‌کند که محمد بن سالم می‌گوید: «شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ائمه به منزله رسول خدا [(ص)] هستند، جز اینکه آنها پیغمبر نیستند و برای آنها نسبت به زنان جایز نیست آنچه برای پیامبر جایز بود (داشتن بیش از چهار زن دائمی). اما در غیر این دو مورد، به منزله رسول خدا [(ص)] هستند».

پاسخ به جزایری: سند این حدیث نیز ضعیف است؛ چون یکی از راویان آن، عبدالله بن بحر است که در نقل حدیث ضعیف است. مامقانی (ره) می‌گوید:

عبدالله بن بحر. . . ، ابن غضائری این مرد را تضعیف کرده است؛ آنجا که می‌گوید: «عبدالله بن بحر، کوفی صیرفی است و از ابوعباس روایت می‌کند که ضعیف و «مرتفع القول» است»^(۱)

مامقانی تضعیف این راوی را از طریق علامه حلی (در خلاصه) و ابن داوود (در رجال) و شیخ بهایی (در وجیزه) نقل کرده است.^(۲)

محقق خویی نیز او را تضعیف کرده است.^(۳) شیخ محمدحسن نجفی نیز در جواهر،

روایات او را تضعیف کرده است.⁽⁴⁾ همچنین حر عاملی در مدارک و بحرانی در حدائق و حکیم در مستمسک و عده‌ای دیگر، وی را تضعیف کرده‌اند.⁽⁵⁾

جزایری می‌گوید: هرچند در ظاهر این روایت کمی تناقض است، اما این روایت نیز مانند روایت پیشین، عصمت ائمه و وجوب اطاعت از ایشان و وحی‌شدن به آنها را

1- مامقانی در مقباس الهدایة، ج ۲، ص ۳۰۵ می‌گوید: «این گفته «مرتفع القول»، در علم درایه از الفاظ جرح تضعیف است و معنای آن این است که سخن او مورد قبول نیست و به او اعتماد نمی‌شود. و گمان من این است که این گفته آنها مرتفع القول یعنی او از اهل ارتفاع زیاده‌گویی و غلو است؛ پس این یک نوع جرح است».

2- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۶۹.

3- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۱۸.

4- جواهر الکلام، ج ۱، ص ۲۳۱ و ج ۱۹، ص ۱۸۵.

5- ر. ک: مدارک الاحکام، ج ۸، ص ۵۶؛ الحدائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۲۲۲؛ مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۴، ص ۳۳۵.

ص: 173

ثابت می‌کند؛ زیرا عبارت «ائمه به منزله رسول خدایند مگر در موضوع زنان» صریح است در اینکه به آنها وحی می‌شود. آنها معصوم‌اند، اطاعت از آنها واجب است و تمام کمالات و امتیازاتی که برای پیامبر [(ص)] وجود دارد، برای آنها نیز هست.

پاسخ به جزایری: با آنکه سند روایت ضعیف است، اما تناقضی در آن نیست. گویا جزایری گمان کرده مراد از این گفته امام که «ائمه به منزله رسول خدا [(ص)] هستند» وحی‌شدن به آنهاست و با این سخن امام «جز اینکه آنها پیغمبر نیستند»، در تعارض است. درحالی‌که مقصود از جمله نخست، آن است که ائمه علیهم السلام در عصمت و وجوب اطاعت همچون پیامبر (ص) بوده و به همه نیازهای مردم در مسائل

دینی و دنیوی آگاه هستند. همچنین مراد از پیامبر نبودن ائمه علیهم السلام، آن است که هرچند آنها در بسیاری از مسائل با پیامبر (ص) مشترک‌اند، ولی در مسئله نبوت و تعداد همسر با ایشان تفاوت دارند.

بنابراین مقصود از جمله «ائمه [علیهم السلام] به منزله رسول خدایند [(ص)]» این نیست که در فضیلت با او مساوی هستند؛ زیرا همه مسلمانان (شیعه و سنی) اجماع دارند که پیامبر (ص)، آقا و سرور فرزندان آدم، از نخستین تا آخرین آنهاست. بلکه فقط مراد این است که چون پس از پیامبر (ص)، ائمه عهده‌دار امورند، عالمانی معصوم و راستگو و الهام‌شوندگانند و به آنچه مردم در امور دینی و دنیوی به آن نیازمندند، آگاهی دارند و نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم‌ترند. از این رو، دوستی با آنان و پیروی از آنها واجب می‌شود. تنها تفاوت ائمه علیهم السلام با پیامبر (ص) این است که ایشان پیغمبر نیستند و ازدواج با بیش از چهار زن نیز برای آنها جایز نیست؛ روشن است که این موارد مختص به پیامبر است و لازمه جانشینی پیامبر (ص) نیست. علاوه بر این، پیامبر (ص) در غدیر خم تصریح کردند که آنچه برای من است، برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز هست و فرمودند:

ص: 174

ای مردم! آیا من از خود شما به خودتان مقدم‌تر نیستم؟ مردم گفتند: «آری، ای رسول خدا (ص)!» ایشان فرمود: «پس هرکس من مولای اویم، علی [نیز] مولای اوست. بارخدا یا! دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمنش را»⁽¹⁾

بنابراین، پیامبر (ص) آنچه از ولایت و اطاعت واجب را که برای ایشان ثابت بود، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت کرد؛ همچنانکه اهل بیت علیهم السلام نیز در مسائل و اموری به منزله او هستند و در این باره اختلافی میان مردم وجود ندارد. آن امور فراوانند که از جمله آنهاست:

1- صلوات بر آنها

بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، ابوداؤد، ترمذی، نسائی، مالک، احمد، دارمی و عده ای دیگر، در روایتی از از کعب بن عجره چنین نقل کرده اند:

از رسول خدا [(ص)] سؤال کردیم: «ای رسول خدا [(ص)]! صلوات بر شما اهل بیت [علیهم السلام] چگونه است؟ خداوند به ما آموخت که چگونه سلام کنیم». فرمود: «بگویید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»⁽²⁾

1- مسند احمد بن حنبل، ج ۱، صص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴، صص ۲۸۱، ۳۷۰، ۳۷۲ و ج ۵، ص ۳۴۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳؛ صحیح ابن حبان همچنین در الإحسان بترتیب صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۲؛ السنة، ابن ابی عاصم، ص ۵۶۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۱۰، ۱۱۶، وی میگوید: «این روایت بر اساس شرط شیخین صحیح است»؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۰۴ و میگوید: «احمد آن را روایت کرده و تمام رجال حدیث، صحیح هستند، جز فطر بن خلیفه که ثقه است»؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، نسائی، صص ۹۹ و ۱۰۰؛ سلسله الأحادیث الصحیحة، البانی، ج ۴، ص ۳۳۰، وی آن را صحیح دانسته است؛ صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۶.

2- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۷۸ و ج ۶، ص ۱۵۱ و ج ۸، ص ۹۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۰۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص

۳۵۹؛ سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۲۵۷؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۴۵؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۹۰؛ الموطأ، ص ۸۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۶۲ و ج ۳، ص ۲۷ و ج ۴، صص ۱۱۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴ و ج ۵، صص ۲۷۴، ۳۷۴ و ۴۲۴.

ص: 175

مردم زمانی از صلوات بر پیامبر (ص) سؤال کردند که امر به آن از سوی خدای سبحان نازل شده بود، آنجا که می‌فرماید: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا**.^(۱)

2-تطهیر از پلیدی و دوری از گناه و فحشا

پروردگار می‌فرماید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**.^(۲)

3-حُرْمَتِ صَدَقَةِ بَرِّهَا

در روایت صحیحی از پیامبر (ص) نقل شده است: «همانا صدقه، چرک دست مردم است و بر محمد و آل محمد حلال نیست»^(۳) روایات دیگری نیز در این باب هست که شناخته شده و مشهورند.

پس چرا جزایری، وجوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام را انکار می‌کند، با اینکه حدیث ثقلین - که نزد آنها صحیح است - به روشنی بر وجوب تمسک و پیروی از آنها دلالت می‌کند؟

درحالی‌که او و بقیه اهل سنت، در اطاعت از پادشاهان ستمکار و گمراه خردده‌گیری نمی‌کنند. بلکه اطاعت از آنها را واجب می‌دانند و معتقدند هرکس از آنها نافرمانی کند،

1- خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر او درود فرستید و

سلام گویند و کاملاً تسلیم [فرمان او] باشید. احزاب: ۵۶

2- خدا فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد. احزاب: ۳۳

3- صحیح مسلم، ج ۲، صص ۷۵۱ و ۷۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۲، صص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ج ۳، ص ۷۱ و ج ۴، ص ۹۰ و ج ۷، ص ۶۱؛ الموطأ، ص ۵۴۶؛ سنن ابی‌داوود، ج ۲، ص ۱۲۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۶۴؛ سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۰۰، ۲۷۹، ۴۴۴، ۴۷۶ و ج ۳، ص ۴۹۰ و ج ۴، ص ۳۵ و ج ۵، صص ۳۵۴، ۳۹۰.

ص: 176

خدا را نافرمانی کرده و هرکس از آنها جدا شود، از جماعت مسلمانان جدا شده است. آنها در این‌باره احادیث زیادی روایت می‌کنند که در اینجا به تعدادی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بخاری و مسلم و عده‌ای دیگر، از ابوهریره از پیامبر (ص) چنین نقل کرده‌اند:

هرکس مرا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هرکس مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هرکس امیر (پادشاه) را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده و هرکس امیر (پادشاه) را نافرمانی کند، مرا نافرمانی کرده است. (1)

۲. مسلم به نقل از ابی‌یونس می‌گوید: «از ابوهریره شنیدم که آن (حدیث بالا) را از رسول خدا [(ص)] چنین نقل کرده که می‌فرمود: «هرکس امیر را اطاعت کند» و نفرمود: «هرکس امیر مرا اطاعت کند». در حدیث همام از ابوهریره نیز چنین آمده است. (2)

۳. روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - مسلم، احمد، دارمی، بیهقی و دیگران، از ابن عباس روایت کرده‌اند که می‌گوید:

پیامبر [(ص)] فرمود: هرکس از امیر (پادشاه) خود چیزی ببیند و آن را بد

بداند، باید صبر و شکیبایی کند؛ زیرا کسی نیست که [به اندازه] یک وجب از جماعت [مسلمین] فاصله بگیرد، مگر اینکه به مرگ جاهلیت می‌میرد.⁽³⁾

اگر مطلب این‌گونه باشد که اهل سنت می‌گویند، چه اشکالی در وجوب اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام و لزوم پیروی از آنها وجود دارد؛ زیرا آنها یکی از دو چیز گران‌بهای هستند که پیامبر (ص) بر رعایت حالشان و مددجستن از ایشان سفارش کرده است. آنها

کسانی هستند که خداوند دوستی‌شان را واجب دانسته و هرگونه پلیدی را از آنها دور

- 1- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۰ و ج ۹، ص ۷۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۴۲، ۴۱۶ و ۴۶۷.
 - 2- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۶۷.
 - 3- صحیح بخاری، ج ۹، ص ۵۹ و ۷۸؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۷۵، ۲۹۷ و ۳۱۰؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ سنن کبری، ج ۸، ص ۱۵۷.
- ص: 177

کرده و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است. بنابراین، پیروی از اهل‌بیت علیهم السلام بهتر از پیروی از پادشاهان و حاکمان ستمکار است که از طلقاء (آزادشدگان) و فرزندان آنها و دیگران هستند.

جزایری می‌گوید: ای شیعه! مقصود واقعی از این همه دروغ‌پردازی‌های فریبنده، جداکردن جماعت شیعه از اسلام و مسلمین است تا بر آنها چیره شده، کارشان را یکسره کنند؛ زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنت نبوی - بهترین و پاکترین صلوات و سلام‌ها بر صاحب آن سنت - خودشان را بی‌نیاز می‌دانند

و معتقد به وجود مصحف فاطمه - که چند برابر قرآن است-، جفر، جامعه، علوم پیغمبران گذشته و وحی‌هایی که به ائمه معصومین می‌شود، هستند. آنها به منزله رسول خدایند، مگر در مسئله ازدواج با بیش از چهار زن. موارد دیگری نیز وجود دارد که این جماعت به سبب اعتقاد به آنها از اسلام جدا شده‌اند و این عقاید، آنها را از مسلمانان - همچون مویی که از خمیر جدا می‌شود - جدا کرده است.

پاسخ به جزایری: آیا جدا دانستن گروه شیعه از اسلام، چیزی جز قائل‌شدن به کفر و خروج آنها از دین است؟! با این حال چگونه می‌تواند هدف واقعی کسی که چنین حدیثی را درست کرده - که گویا شیعه بوده است- خارج کردن امت شیعه از اسلام باشد؟! چگونه به سبب اعتقاد شیعیان به عصمت اهل بیت علیهم السلام و واجب دانستن دوستی آنها و پیروی از ایشان و موارد دیگری که هر یک، با دلیل صحیح ثابت شده است، کافر بودن و خروجشان از دین ثابت می‌شود؟ چگونه است که کفر اهل سنت ثابت نمی‌شود، با اینکه دوستی همه اصحاب، حتی منافقان و طلقاء (مشرکان مکه که پیامبر (ص) آنها را آزاد کرد) و فرزندان آنها و پیروی از

آنها را واجب می‌دانند؛ چنان‌که پیروی از امیران و پادشاهان ستمکاری که با زور

و

ص: 178

قدرت بر ملتها چیره می‌شوند، نیز واجب دانسته و معتقد به عصمت این گروه از خطا هستند؟!!

قبلاً درباره این مسئله جدایی (امت شیعه از جامعه مسلمان) پاسخ دادیم و گفتیم که اگر مراد از مسلمانان، همان اهل سنت‌اند،

پیروی از آنها و همسودن با آنان واجب نیست و اگر مراد غیر آنها باشد، باید گفت که هر طایفه‌ای از مسلمانان، از جهت اصول اعتقادی یا فروع (احکام) ، از هم جدا هستند. اشکال حقیقی، فقط در مخالفت با کتاب و سنت است و در مخالفت با دیگر مسائل، مشکلی رخ نمی‌دهد.

پوشیده نیست که این گفته جزایری «هدف از ساختن این احادیث، جداکردن شیعه از اسلام و مسلمین است تا کار اسلام و مسلمین را یکسره کنند» سست و بی‌ارزش است⁽¹⁾؛ زیرا احادیثی که در این‌باره آورده، ضعیف است و ما نمی‌توانیم چنین تأثیر مهمی (جدایی شیعه از مسلمانان) را برای آنها قائل شویم؛ به‌خصوص که احادیث صحیح بسیاری وجود دارد که به حُسن معاشرت با اهل سنت، نمازخواندن با آنها، عیادت از بیمارانشان، شرکت در تشییع جنازه آنها، گواهی‌دادن به نفع یا ضرر آنها و . . . دستور داده است.

اکنون این سؤال مطرح است که اگر شیعه از گردونه اسلام خارج است، چگونه این خروج سبب می‌شود که کار اسلام و مسلمین یکسره گردد، درحالی‌که آنها هرگز شمشیر بر دیگر مسلمانان نکشیدند و هیچ وقت، چه آشکار و چه پنهان، نیرنگی درباره آنها نکردند؟!

انصاف آن است که بگوییم این حدیث و مانند آن، باعث جدایی شیعه از اسلام و

1- نویسنده، در برابر اندیشمندان و عالمان و دینداران احساس خجالت می‌کند از اینکه بر چنین کلام بیهوده و بی‌ارزشی که جزایری کتابچه خود را از آنها پر کرده، جوابی بنگارد. اما ترس از اینکه مبادا این حرف‌ها، بعضی از مؤمنان کم‌علم و ضعیف را بفریبند، مرا مجبور کرد تا جواب جزایری را بدهم؛
والله المستعان.

دیگر مسلمانان نمی‌شود. بلکه سبب اختلاف و جدایی، نویسندگانی هستند که تمام تلاش خود را برای کافر نشان دادن طایفه بزرگی از مسلمانان می‌نمایند. بدین جهت، احادیث ضعیفی را دستاویز خود قرار می‌دهند که معنای آنها را نمی‌فهمند یا از روی هوای نفس، معانی بی‌اساس و احتمالات موهومی را بر آن احادیث بار می‌کنند و برای آن معانی، لوازم و نتایج بی‌اساس می‌تراشند. آنگاه با استفاده از آنها، هر که را خواستند، تکفیر می‌کنند.

همچنین ضعف و سُستی این گفته جزایری که «زیرا جماعت شیعه، از وحی موجود در کتاب خدا و هدایتگری سنت نبوی. . . بی‌نیاز است و این بدان سبب است که نزد آنان، مصحف فاطمه و. . .» بدیهی است؛ زیرا شیعه امامیه از دیگر مسلمانان جدا نشده تا جزایری چنین احتمالات و توهّمات بیهوده‌ای را دستاویز خود قرار دهد. آنها هرگز از کتاب خدا و سنت نبوی (ص) بی‌نیاز نگشته‌اند و چیز دیگری را جایگزین این دو نکرده‌اند. کتاب‌های شیعه آشکارا بیان می‌کند که کتاب خدا و سنت، از مهم‌ترین مصادر و منابع استنباط و فهم دین نزد شیعیان است. پس چگونه با مصحف فاطمه علیها السلام و جفر و جامعه و مانند آنها، از قرآن و سنت بی‌نیاز شوند! درحالی‌که چنین کتاب‌هایی نزد شیعه نیست. بلکه اصلاً چنین کتاب‌هایی را روایت نکرده و حتی از محتوای آنها هم آگاهی ندارند؟ ! (بلکه این کتابها فقط نزد اهل بیت علیهم السلام بوده است) .

ابوبکر جزایری می‌نویسد: خدا نابود کند روحیه شرارتی را که پاره عزیز از جسم امت اسلامی را به اسم اسلام از آن جدا کرده است و عده زیادی را به‌عنوان نصرت و

یاری اهل بیت، از راه اهل بیت دور گردانده است.

بار خدایا! دست جرم [و خیانت] نخستین را قطع کن که سبب جدایی این عده (شیعه) از تو و گمراهی آنان از راه تو گردیده است.

ص: 180

پاسخ به جزایری: روحیه شرارت در واقع همان روحیه ای است که جهت روشن کردن آتش تفرقه میان مسلمانان، در تکفیر طایفه ای بزرگ از پیروان اهل بیت علیهم السلام، می‌کوشد و دست جرم و خیانت، همان دستی است که بدون داشتن دلیل مورد اعتماد و برهان صحیح، به مذهب اهل بیت علیهم السلام طعنه می‌زند؛ همان اهل بیتهایی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها دور و ایشان را پاک و پاکیزه نموده است و پیامبر (ص) نیز به پیروی از آنها و چنگ زدن به ریسمانشان فرمان داده است.

البته مقصود جزایری از نخستین دست جرم و خیانت و روح شرارت که شیعه را از راه اهل بیت علیهم السلام دور نگه داشته است، همان علمای عصر نخست شیعه قدس سره است. این سخن از کسی که بدون تفکر حرف می‌زند و از تهمت و دروغ نمی‌پرهیزد، بعید نیست. آشکار است که علمای بزرگوار شیعه - که خداوند گذشتگان آنها را رحمت و موجودین از آنها را حفظ و نگهداری نماید - نیکوکار و پرهیزگار و زاهد و عابد هستند و مانند دیگر علماء، در رکاب امیران و پادشاهان ستمکار قرار نگرفته‌اند و از سفره آنها غذا نخورده، حرامی را برای آنها حلال و حلالی را برای آنها حرام نکرده‌اند و اشتباهات و جنایتهای آنها را توجیه ننموده‌اند که اگر می‌خواستند چنین کارهای باطلی را پیش بگیرند، راهش را

خوب می‌دانستند و برای آن می‌کوشیدند.⁽¹⁾ آنها هیچیک

1- مناوی در فیض القدير، ج ۲، ص ۴۱۹ می‌گوید: «هنگامی که [عمر] بن عبدالعزیز از دنیا رفت، حاکم پس از او خواست که راه و روش او را دنبال کند، تا اینکه چهل نفر از بزرگان برای او گواهی دادند که خلیفه حساب و عقاب ندارد». گواهی و شهادت مناوی در توصیف بیشتر علمای زمان خود - که به ظاهر همگی از اهل سنت هستند - کفایت می‌کند وقتی که می‌گوید: «و بیشتر علمای این زمان، دو گروهند: گروهی غرق در مال و خاشاک دنیايند و از جمع اموال خسته نمی‌شوند و ماه و سال خود را همچون پشه در زباله می‌گذرانند و از نجاستی بر نجاست دیگر می‌نشینند و حُب دنیا تمام قلبشان را پُر کرده و ترس از فقر و تهی‌دستی آنها را در برگرفته و خواستار زیاده‌خواهی هستند. . . و گروهی دیگر، اهل ریا و نیرنگ و آراستن خود برای مردم و چاپلوسی برای امیران از جهت حرص و طمع بر مال و مقام آنها هستند و هرچیز کم‌ارزشی را می‌گیرند و با خدا از در نیرنگ وارد می‌شوند. شیوه آنها سازشکاری است و آرزوها در دلشان جای گرفته است. این افراد به دنیا اطمینان داشته و با اسباب دنیوی آرامش می‌گیرند» .

ص: 181

از شیعیان و غیر آنها را فریب نداده، در معرض نابودی و هلاکت قرار نمی‌دهند. در تأیید این مطلب ذکر این نکته کافی است که بدانیم، علمای شیعه بر مکلفین واجب کرده‌اند اصول دین و عقاید خود را از راه یقین به دست بیاورند، نه از راه تقلید و این را در کتابهای کلامی خود بارها بیان کرده‌اند. روشن است کسی که قصد عوام‌فریبی دارد، چنین شیوه‌ای در پیش نمی‌گیرد. بلکه برای گمراهی و دوری آنها از راه خدا می‌کوشد.

در پاسخ به این سخن جزایری که «همانا علمای شیعه، شیعه را از جسم اُمت اسلامی جدا و به اسم نصرت و یاری اهل بیت، آنها را از راه اهل بیت دور کرده‌اند» نیز باید گفت: هیچ عاقل با انصاف و عالم

فاضلی در پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام شک و تردید نمی‌کند و دلیل بر آن چند امر است:

اولاً: شیعه امامیه، امامت را فقط در اهل بیت علیهم السلام محدود کرده و از آنها تقلید و پیروی می‌کند و تنها قول آنها را حجت می‌داند و معتقد است که هیچ حقی، جز از ناحیه آنها صادر نمی‌شود؛ به همین جهت شیعیان در قرون متمادی، به تدوین و نوشتن علوم و احادیث اهل بیت علیهم السلام در زمینه اصول و فروع دین همت گماشته‌اند، تا جایی که علم فراوانی را از آنها جمع‌آوری کرده‌اند.

پس با وجود مقتضی و انگیزه لازم در پیروی از ائمه اهل بیت علیهم السلام و عمل طبق شیوه و روش آنها - که همان اعتقاد به امامت آنهاست - و نبود مانع در پیروی از آنها، این پیروی و ولایت‌مداری تحقق می‌یابد.

ثانیاً: عده‌ای از علمای اهل سنت که از بزرگان و پرچم‌داران اهل تحقیق هستند، به پیروی شیعه از ائمه اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده‌اند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. شهرستانی می‌گوید:

شیعه کسانی هستند که به‌طور خاص از علی علیه السلام پیروی می‌کنند و به امامت و خلافت او از راه نص (آیه و روایت) و وصیت (وصیت پیامبر [ص] به امامت

ص: 182

ایشان) به صورت آشکار یا پنهان قائل‌اند و معتقدند که امامت، از فرزندان

او بیرون نمی‌شود. (1)

شهرستانی در شرح حال امام صادق علیه السلام می‌گوید:

او علم فراوان در دین، و ادب کامل در حکمت، و زهد بسیار در دنیا [داشت] و از شهوات کاملاً پرهیزکار بود. . . و مدتی در مدینه اقامت داشت و شیعیان و دوستداران او از اسرار علومی که بیان می‌نمود، بهره‌مند می‌شدند.⁽²⁾

۲. ابن منظور در کتاب لسان العرب و فیروزآبادی در قاموس المحيط و زبیدی در تاج العروس می‌گویند:

این نام (شیعه) بر پیروان علی و اهل بیت او - رضوان الله علیهم اجمعین - رواج یافته تا جایی که عنوان خاص آنها شده، به صورتی که اگر گفته شود: «فلانی از شیعه است» خواهیم دانست که از پیروان آنهاست.⁽³⁾

۳. زُهری می‌گوید: «شیعه گروهی هستند که میل به عترت پیامبر [(ص)] داشته و از آنها پیروی می‌کنند».⁽⁴⁾

۴. ابن خلدون می‌گوید: «بدان که لفظ شیعه، از جهت لغت، یعنی یاران و پیروان، و در عُرف فقهاء و متکلمین - از گذشته تا به حال - بر پیروان علی [علیه السلام] و فرزندانش اطلاق می‌شود»⁽⁵⁾

ثالثاً: راه و روش شیعه، بیانگر دوستی با اهل بیت علیهم السلام و پیروی از آنهاست. نوشتن علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام و روایت احادیث آنها، عمل به گفتارشان و سر تسلیم

1- ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۴۶.

2- همان، ص ۱۶۶.

3- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۹؛ القاموس المحيط، ج

۳، ص ۴۹؛ تاج العروس، ج ۲۱، ص ۳۰۳.

4- لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۹؛ تاج العروس، ج ۲۱،

ص ۳۰۳.

5- مقدمه ابن خلدون، ص ۱۹۶.

فروبردن در برابر آنها، ترویج و نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام و نوشتن تاریخ آنها، برپایی مجالس عزاداری و گریه بر مصائب آنها، دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنانشان - تا آنجا که حکم کرده اند به ضعیف بودن هر [راوی] که از اهل بیت علیهم السلام منحرف شده و نجس بودن هر کس که آشکارا با آنها دشمنی نماید - از اموری هستند که نشان دهنده ارادت شیعیان به اهل بیت علیهم السلام است.

نتیجه آنکه، اگر با وجود تمام این اموری که بیان شد، نگوییم شیعه امامیه همان پیروان ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند، پس جایز است که تبعیت هر فرقه ای را که از کسی پیروی می کند، زیر سؤال برده و انکار کنیم و حتی درباره پیروی اهل سنت از ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد بن حنبل و دیگران نیز تشکیک و تردید کنیم.⁽¹⁾

1- این دلایل را از کتاب خودم، «دلیل المتحیرین» ، صص ۳۵۱ - ۳۵۳ بیان کرده ام .

کشف حقیقت هفتم

اشاره

ارتداد همه اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل بیت علیهم السلام جزایری می‌گوید: شیعیان اعتقاد دارند که همه اصحاب رسول خدا (ص) به جز اهل بیت و عده کمی، همچون سلمان و عمار و بلال، پس از وفات ایشان، مرتد و کافر شده‌اند. سردمداران فقها و علمای شیعه تقریباً بر این اعتقاد اجماع دارند و در نوشته‌ها و کتاب‌هایشان، این مطلب را بیان و تصریح کرده‌اند و هیچ‌یک از آنها از بازگویی این اعتقاد دست برنداشته‌اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنها واجب است. پاسخ به جزایری: شیعه درباره اصحاب پیامبر (ص) چنین عقیده‌ای ندارد. اعتقاد علمای شیعه درباره صحابه معلوم است و این مطلب را در کتاب‌هایشان به‌طور واضح بیان کرده‌اند. اکنون به بیان خلاصه‌ای از این اعتقاد می‌پردازیم:

عقیده شیعه امامیه درباره صحابه

اشاره

شیعه معتقد است کسانی که به آنها صحابه پیامبر (ص) گفته می‌شود، به سه گروه تقسیم می‌شوند:

ص: 188

گروه اول:

کسانی که به خدا و رسولش (ص) ایمان آورده، از پیامبر (ص) پیروی کردند و در راه خدا با جان و مالشان جهاد کردند تا کلام خدا را بالا برده و کلمه کفر را تباه و نابود سازند. آنها پیشگامان در اسلام (مهاجر و انصار) و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، هستند.

خداوند متعال در کتابش آنها را ستوده و فرموده است: **وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.** (1)

گروه دوم:

منافقانی که همیشه در پی ضربه زدن به پیامبر (ص) و نیرنگ ضد اسلام و مؤمنین خالص بودند. خداوند متعال در این آیه شریفه به آنها اشاره می‌کند: **وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ.** (2)

روایات زیادی بر حضور منافقان میان اصحاب پیامبر (ص) - چه در زمان حیات ایشان و چه پس از آن - دلالت می‌کند. از جمله آنها، روایتی است که مسلم از حذیفه چنین نقل می‌کند:

پیامبر (ص) فرمود: «میان اصحاب من دوازده منافق وجود دارد: هشت نفر از آنها هرگز وارد بهشت نمی‌شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد و

1- و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، خداوند از ایشان خشنود گشت و آنان [نیز] از خدا خشنودند و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. در آن جاودانه خواهند بود و این است پیروزی بزرگ. توبه: ۱۰۰

2- و از [میان] اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافق‌اند و از اهل مدینه [نیز] گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی‌شناسی، ولی ما آنها را می‌شناسیم، به زودی آنها را دوبار مجازات می‌کنیم [مجازات با رسوایی در دنیا و مجازاتی به هنگام مرگ]. سپس به سوی مجازات بزرگ [در قیامت] فرستاده می‌شوند. توبه: ۱۰۱

ص: 189

هشت تای آنها را دُبیله⁽¹⁾ کفایت می‌کند و به یاد ندارم که شعبه دربارهٔ چهارتای دیگر چه گفته است»⁽²⁾

گروه سوم:

مؤمنانی هستند که دارای اعمال نیک و بد هستند. ولی از جهت اعمال نیک به پای گروه نخست نرسیده و گناهانشان هم به اندازه‌ای نیست که جزء گروه دوم شوند. از جملهٔ این گروه، کسانی هستند که خدای متعال آنها را چنین توصیف نموده است: وَ

أَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (3)

درباره گروه دیگری از آنها نیز چنین می‌فرماید: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.** (4)

این است عقیده شیعه درباره اصحاب پیامبر (ص) و هرکس عقیده دیگری به آنها نسبت دهد، یا نسبت به اعتقادات آنان ناآگاه است یا دروغگو بوده، به آنها دروغ بسته است.

سیدشرف‌الدین موسوی (ره) ، از علمای بزرگ شیعه می‌گوید:

1- لسان العرب در ج ۱۱، ص ۲۳۵ می‌گوید: «دبيله، دُمَل بزرگی است که داخل بدن انسان پیدا می‌شود و غالباً صاحب خود را می‌کشد». در البدايه و النهايه، ج ۵، ص ۱۹ و دلائل النبوة، ج ۵، ص ۲۶۱ تفسیر آن‌چنین آمده: «شهابی است از آتش که بر رگ‌های قلب یکی از آنها واقع می‌شود و او را از بین می‌برد». می‌توان از دبيله به غده سرطانی تعبیر کرد.

2- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳. مستفاد از این روایت این است که هشت نفر از این منافقان به هیچ وجه به بهشت وارد نمی‌شوند و هشت نفر از آنان در دنیا با دبيله به درک واصل می‌شوند. راوی نسبت به سرنوشت چهار نفر دیگر در آخرت و کیفیت مرگشان خبری نداده است. مترجم

3- گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می‌رود که خدا توبه آنان را بپذیرد، به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است. توبه: ۱۰۲

4- عرب‌های بادیه‌نشین گفتند: ایمان آورده ایم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، ولی بگویید: اسلام آوردیم اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید چیزی از پاداش کارهای شما فروگذار نمی‌کند. خداوند آمرزنده و مهربان است. حجرات: ۱۴

ص: 190

سی که بر دیدگاه ما درباره صحابه آگاه شود، می‌داند که این دیدگاه در میان

دیدگاه‌های دیگر، حد وسط و میانه است؛ زیرا ما نه تفریط کرده که همچون غلات همه صحابه را تکفیر کنیم و نه اهل افراطیم که همچون عامه اهل سنت همه آنها را توثیق کنیم. فرقه کاملیه و کسانی که در غلو مانند آنها هستند، قائل به کفر همه صحابه شدند. اما اهل سنت می‌گویند: «هرکس که از پیامبر (ص) حدیثی بشنود یا هر مسلمانی که پیامبر (ص) را ببیند، مطلقاً عادل است. بدین جهت، به حدیث «كُلٌّ مِنْ دَبِّ أَوْ دَرَجٍ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ أَكْتَعِينَ أَبْصَعِينَ»⁽¹⁾ استناد کرده اند.

نزد ما شیعیان، هرچند خود مصاحبت، به تنهایی فضیلت بزرگی است، اما عصمت‌آور نیست. بنابراین، اصحاب نیز مانند دیگر مردم، هم اهل عدالت دارند که همان علما و بزرگان و اولیای صحابه هستند و هم بین آنان افراد متجاوز، مجرم، جنایتکار و منافق و همچنین افرادی که حالاتشان مجهول است، وجود دارد. ما به صحابه عادل احتجاج می‌کنیم و در دنیا و آخرت دوستدار آنها هستیم. اما کسانی که در حق برادر و وصی پیامبر (ص) ظلم کردند و دیگر اصحابی که اهل ستم و گناهان کبیره بودند، مانند معاویه (پسر هند جگرخوار)، ابن نابغه (عمر و بن عاص)، ابن زرقاء (مروان بن حکم)، ولید بن عقبه، مسلم بن أرقطاة و امثال آنها، نزد ما هیچ احترامی ندارند و حدیث آنها هیچ ارزشی ندارد. اما درباره اصحابی که ناشناخته هستند، توقف کرده، سخنی درباره آنها نمی‌گوییم تا اینکه حال آنها برای ما روشن شود.⁽²⁾

1- در کتب لغت آمده: «قولهم: أَكْذَبُ مَنْ دَبِّ وَ دَرَجٍ أَيْ أَكْذَبُ الْأَحْيَاءِ وَ الْأَمْوَاتِ، فَدَبِّ: مَشَى وَ دَرَجٌ: مَاتَ وَ انْقَرَضَ عَقْبُهُ». لسان‌العرب، ج ۱، ص ۳۶۹ دروغ‌گوترین کسی که بر زمین راه رفته و مرده، یعنی دروغ‌گوترین

فرد از زندگان و مردگان، دب به معنای رفت و درج به معنای مُرد. بنابراین معنای عبارت فوق این است: هر کسی که از آنان زندگی کرد و مرد، اکیداً و حتماً از آنهاست. مترجم

2- اجوبة مسائل جارالله، صص ۱۴ و ۱۵.

ص: 191

از مطالب گفته شده، نادرستی این سخن جزایری «که سردمداران فقها و علمای شیعه تقریباً بر کفر همه صحابه اجماع دارند و در نوشته ها و کتابهایشان، این مطلب را بیان و تصریح کرده اند» آشکار می‌گردد. در چنین مسئله‌ای که برای اثبات، احتیاج به نقل کلمات علمای شیعه دارد، ایشان حتی یک دلیل نقلی از این کلمات نیاورده است. بدیهی است که تمسک به کلمات علمای شیعه، بسیار بهتر از حدیثی است که در سند و دلالت آن جای بحث و گفت‌وگوست.

علاوه بر آن، حدیثی که جزایری نقل کرده، از احادیث کتاب کافی نیست و بر خواسته او نیز دلالت نمی‌کند؛ چنان‌که بیان خواهد شد. این نکته دلیل روشنی است بر عدم دستیابی جزایری به احادیثی که بتواند با آنها حقیقت هفتم خویش را به اثبات رساند.

همچنین سخن قبلی جزایری، با این گفته او که «هیچیک از علمای شیعه، از بازگویی این اعتقاد دست برنداشته اند، مگر به جهت تقیه، که نزد آنها واجب است» ناسازگار است؛ زیرا اگر تقیه نزد شیعه واجب است و اقتضا می‌کند که چنین اعتقادی بازگو نشود، پس چگونه تألیفات و کتابهای علمای شیعه، این اعتقاد را بیان نموده و به آن تصریح کرده اند؟! !

جزایری می‌گوید: به جهت برهانی‌کردن و تأکید بر این حقیقت (هفتم)، روایاتی را می‌آوریم: در روضه کافی که نوشته کلینی

(صاحب کتاب کافی است) چنین آمده است: «از حنان از پدرش از ابی‌جعفر، نقل شده است که فرمود: مردم پس از پیامبر (ص) مرتد شدند، مگر سه نفر آنها که مقداد و سلمان و ابوذر می‌باشند». چنان‌که روایات زیادی در تفسیر صافی که از تفاسیر مشهور، مهم و معتبر است، بر این حقیقت تأکید می‌کند که اصحاب رسول خدا (ص) پس از وفاتش مرتد شدند، مگر اهل بیت و چند نفر،

ص: 192

مانند سلمان و عمار و بلال.

پاسخ به جزایری: چنین روایتی با این لفظ،⁽¹⁾ اصلاً در کتاب کافی و روضه آن و دیگر کتب اربعة مشهور نزد شیعه نیامده است؛ بلکه در کتاب رجال‌کشی⁽²⁾ و بعضی از کتاب‌های دیگر که در اثبات حدیث، بر آنها تکیه نمی‌شود، آمده است.

بر فرض قبول روایت این حدیث، بر عنوان حقیقت هفتم جزایری دلالت نمی‌کند؛ زیرا ارتداد در لغت به معنای رجوع و بازگشت از چیزی است. در چند آیه از قرآن کریم نیز به همین معنا اشاره شده است، آنجا که قرآن می‌فرماید: **فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا⁽³⁾** و می‌فرماید: **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ⁽⁴⁾** و می‌فرماید: **مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ⁽⁵⁾**.

هرگاه در کتاب خدا مراد از ارتداد، بازگشت از دین باشد، به صورت مقید می‌آید، چنان‌که خداوند می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ⁽⁶⁾** و می‌فرماید: **وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَبِمَتِّ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ⁽⁷⁾** و می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا**

1- کلینی آن را با لفظ دیگری نقل نموده که ان‌شاءالله به زودی آن را بیان می‌کنیم و شاید علت آنکه

جزایری آن را نیاورده و حدیث دیگری برای اثبات حقیقت هفتم آورده که در کافی نقل نشده، آن است که حدیثی که جزایری آورده، بیش از حدیثی که در کافی نقل شده برخواسته اش دلالت می‌کند، والله اعلم.

2- اختیار معرفة الرجال، ص ۵.

3- اما هنگامی که بشارت‌دهنده فرا رسید آن پیراهن را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد. یوسف: ۹۶

4- کسی که دانشی از کتاب داشت، گفت: پیش از آنکه چشم برهم زنی آن را نزد تو خواهم آورد. نمل: ۴۰

5- گردن‌ها را کشیده سرها را به آسمان بلند کرده، حتی پلک چشم‌هایشان به سبب وحشت از حرکت باز می‌ماند. ابراهیم: ۴۳

6- ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر که از شما از آیین خود بازگردد [به خدا زیانی نمی‌رساند]. خداوند گروهی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. مائده: ۵۴

7- ولی هر کس از شما که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد تمام اعمال [نیک گذشته] او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود. بقره: ۲۱۷

ص: 193

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى السَّيِّئَاتُ سَوَّلَ لَهُمْ (1) و می‌فرماید: وَلَا تَزْتَمُوا عَلَىٰ أَذْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ. (2)

با توجه به اینکه در حدیثی که جزایری با آن استدلال نموده، واژه «ارتداد» مقید به «عن الدین» یا «الأدبار» یا «الأعقاب» نشده است، معنای حدیث این می‌شود که مردم پس از رسول خدا (ص)، از التزام و بیعتی که در زمان حیات رسول خدا (ص) با ایشان داشتند، به اینکه حضرت علی علیه السلام، امیرمؤمنان باشد، برگشته و با دیگری بیعت کردند.

ابن اثیر نیز واژه «ارتداد» را که در احادیث «حوض» آمده، به همین معنا تفسیر کرده و می‌نویسد:

در حدیث قیامت و حوض، گفته می‌شود: «إِنَّهُمْ لَمِيزَالُوا مَرْتَدِينَ عَلَىٰ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» (3)؛ یعنی برخی از واجبات را پشت سر خود باقی‌گذاشته‌اند و مقصود، ارتداد کفرآمیز نیست. به همین

جهت، آن را به «أدبارهم» مقید کرده است؛ زیرا هیچیک از صحابه پس از پیامبر (ص) مرتد نشدند، تنها گروهی از درشتخویان اعراب مرتد شدند.⁽⁴⁾

اگر این مطلب درست باشد، دو حدیث از جهت معنا مطابق هم می‌شوند و مقصود از ارتداد مردم پس از رسول خدا (ص) این می‌شود که آنها از مهم‌ترین واجبات دینی آن روز خود برگشتند؛ یعنی بیعت با حضرت علی علیه السلام و پذیرش ایشان به‌عنوان امیرالمؤمنین و جانشین رسول خدا (ص) را زیر پا گذاشتند. دلیل این معنا نیز روایتی است که کلینی (ره) در روضه کافی از ابی‌جعفر علیه السلام آورده که می‌فرماید:

- 1- کسانی که بعد از روشن‌شدن هدایت برای آنها پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده. . . محمد: ۲۵
- 2- و به پشت سر خود بازنگردید که زیانکار خواهید بود. مائده: ۲۱
- 3- آنها پیوسته به پشت خود و عقب عقب برمی‌گردند.
- 4- النهایة فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۱۴. و ابن منظور همین عبارت را در لسان العرب، ج ۳، ص ۱۷۳ آورده است.

ص: 194

مردم پس از رسول خدا (ص) برگشتند، مگر سه نفر. عرض کردم: «آن سه نفر کیستند؟» فرمود: «مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی- رحمت و برکات خدا بر آنها باد. سپس [گروهی از] مردم پس از مدت کمی [حقیقت را] شناختند (که امیرالمؤمنین به خلافت شایسته‌تر است)» و فرمود: «آنها همان کسانی هستند که [حق] بر محور آنان دور می‌زند، از بیعت امتناع کردند تا اینکه امیرالمؤمنین را به زور آوردند و بیعت کرد و این همان سخن خدای متعال است

که می‌فرماید: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (1)» (2)**

از ظاهر حدیث برمی‌آید که سه نفر پس از رسول خدا (ص) به بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام پایبند بودند و با غیر او بیعت نکردند تا اینکه امام را به بیعت مجبور کردند و آنها هم پس از ایشان بیعت کردند.

جزایری این حدیث را نقل کرده و به کافی نسبت داده درحالی‌که آن را به غیر معنایش تفسیر کرده یا فراموش کرده یا خود را به فراموشی زده است که بخاری و مسلم، احادیث صحیح بسیاری مبنی بر اینکه گروه‌هایی از صحابه پیامبر (ص) پس از وفات ایشان مرتد شدند، نقل کرده‌اند. از جمله آنها روایتی است که بخاری از ابوهریره آورده که می‌گوید:

رسول خدا [(ص)] فرمود: «در روز قیامت گروهی از اصحاب بر من وارد می‌شوند و از حوض رانده شده، دور می‌گردند. پس می‌گویم: ای پروردگار!

1- و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هرکس از عقیده خود بازگردد، هرگز زیانی به خدا نمی‌رسد و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد. آل عمران: ۱۴۴

2- روضه کافی، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.

ص: 195

[اینها] اصحاب من [هستند]، پس [خدای متعال] می‌فرماید: همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. همانا آنها به گذشته خود برگشتند» (1)

بخاری روایت دیگری از ابوهریره از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود:

درحالی که ایستاده ام یک دفعه جماعت و گروهی [می آیند] که آنان را می شناسم؛ مردی از بین من و آنها بیرون می آید و می گوید: «بشتابید». می گویم: «کجا؟» می گوید: «به خدا، به سوی آتش». می گویم: «مگر چه کردند؟» می گوید: «همانا آنها به گذشته خود رو به عقب برگشتند» و می بینم که کسی از آنها رهایی و نجات نمی یابد، مگر به اندازه شتران گم گشته⁽²⁾.
 ظاهراً ضمیر مجرور در متن روایت «فلا یخلص منهم»، به اصحاب پیامبر (ص) برمی گردد، نه به مرتدین به گذشته؛ زیرا از مرتدین کسی نجات و رهایی نمی یابد. همچنین بخاری از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود:

مردانی از اصحابم در کنار حوض بر من وارد می شوند و از آن رانده شده و دور می گردند. آن گاه می گویم: «ای پروردگار! [اینها] اصحاب من [هستند]». پس او می فرماید: «آیا نمی دانی که پس از تو چه کردند؟ همانا آنها به عقب برگشتند»⁽³⁾.
 مسلم نیز به نقل از عبدالله می نویسد:
 رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود و برای رهایی گروه هایی به سختی تلاش می کنم. سپس بر من غلبه می شود (تلاش من

1- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰.

2- همان؛ در لسان العرب، ج ۱۱، ص ۷۱۰ چنین آمده است: در حدیث حوض: «فلا یخلص منهم إلا مثل هَمَل النعم» هَمَل به معنای شتران گمراه است مفرد آن هامل؛ یعنی نجات یافته از آنها بسیار کم است و در کمی به اندازه شتران گم گشته اند.

3- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰.

ص: 196

نفعی به آنها نمی رساند). پس می گویم: «ای پروردگار! اصحاب من، اصحاب من». پس

گفته می‌شود: «همانا تو نمی‌دانی که اینان پس از تو چه کردند»⁽¹⁾
 روایتی را بخاری - که لفظ روایت از اوست - و مسلم از سهل بن سعد آورده‌اند که می‌گوید:
 رسول خدا (ص) فرمود: «من زودتر از همه کنار حوض خواهم بود. هرکس بر من عبور کند [از آن] می‌نوشد و هرکس بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود و بی‌شک گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم و آنها [نیز] مرا می‌شناسند. سپس میان من و آنها فاصله می‌شود» .

ابوحازم می‌گوید:

نعمان بن عیاش این روایت را از من شنید و گفت: «آیا این‌گونه از سهل شنیدی؟» گفتم: «بله». گفت: «گواهی می‌دهم که ابوسعید خدری آن را شنیده و در آن حدیث چنین اضافه نموده: پس می‌گویم (پیامبر): آنها از من هستند. آن‌گاه گفته می‌شود: همانا نمی‌دانی که پس از تو چه کردند. سپس می‌گویم: دور باد، دور باد هرکس که پس از من تغییر و تبدیلی انجام داد»⁽²⁾

حافظان و علمای حدیث اهل سنت، این روایات را به سندهای بسیار و با الفاظ نزدیک به هم نقل کرده‌اند و آنچه ما در اینجا آوردیم، برای شناخت حق کافی است.⁽³⁾

- 1- صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶.
- 2- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۳.
- 3- ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۱؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۳۳ و ج ۴، ص ۱۱۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۱۶؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۸۴، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۵۳، ۴۵۵ و ج ۳، صص ۲۸، ۱۰۲، ۲۸۱ و ج ۵، صص ۴۸، ۵۰، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۰۰ و ۴۱۲؛

صحيح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۳۶۳؛ صحيح سنن نسائي، ج ۲، ص ۴۹۹؛ صحيح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۸۲.

ص: 197

جزایری می‌گوید: و اما درخصوص شیخین (ابوبکر و عمر) روایات بی‌شماری در کتاب‌های شیعه وجود دارد که گویای تکفیر آن دو هستند. از جمله آنهاست آنچه در کتاب کلینی (صفحه ۲۰) آمده، آنجا که می‌نویسد: از اباجعفر (امام باقر علیه السلام) درباره شیخین سؤال کردم. فرمود: «در حالی از دنیا رفتند که توبه نکردند و آنچه بر [سر] امیرالمؤمنین آوردند، بازگو نکردند؛ پس لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد».

همچنین در صفحه ۱۰۷ از قول امام چنین آورده است: «از من درباره ابوبکر و عمر سؤال می‌کنی؟ به جانم سوگند که نفاق ورزیدند و کلام خدا را نپذیرفتند و رسول خدا را مسخره کردند؛ آنها کافرند و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد».

پاسخ به جزایری: بسیار جای تأسف است که آقای جزایری جهت آوردن دلیل برای گفتارش، به ساختن احادیث دروغین و نسبت‌دادن آنها به کافی روی آورده است تا بدین وسیله طایفه بزرگی از مسلمانان را تکفیر کند.

من در گذشته، در جست‌وجوی این دو حدیث در کافی و دیگر کتب اربعه پرداختم، ولی نیافتم. البته آنچه در صفحه ۱۰۷ از روضه کافی یافتم، روایتی است که سند آن ضعیف^(۱) و دربردارنده مکاتبه امام کاظم علیه السلام با علی بن سويد است که پاسخ از چند مسئله‌ای است که از محضر امام علیه السلام سؤال شده بود. از جمله

مطالبی که در این مکاتبه آمده، این سخن امام علیه السلام است:

سؤال کردی از مردی که مالی داشته و آن را بر فقرا و مساکین و در راه ماندگان و در راه خدا انفاق می‌کرده؛ دو نفر مال او را غصب کرده و به این غصب اکتفا نکردند، بلکه او را وادار کرده آن مال را بر دوش بگیرد به منزل آنان بیاورد. وقتی آن دو نفر بر آن مال دست پیدا کردند به انفاق آن

1- این روایت به سه طریق آمده است: در طریق اول، سهل بن زیاد آمده که ضعف آن قبلاً بیان شد و محمد بن منصور خزاعی که مجهول است و در طریق دوم، حمزة بن بزيع است که واقفی‌مذهب و ضعیف است و در طریق سوم، همان محمد بن منصور خزاعی وجود دارد.

پرداختند؛ آیا آن دو با این کارشان کافر می‌شوند؟ به جانم سوگند که قبل از آن، نفاق ورزیده، کلام خدای عزوجل را نپذیرفته و رسول خدا (ص) را مسخره کرده‌اند و [حتماً] آن دو کافرند، و بر آن دو باد لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم.

جزایری فقط قسمت آخر حدیث (پاسخ امام) را آورده و برای آن، از نزد خود سؤالی درست کرده که مناسب با قصد و هدفش باشد.

بنابراین، امکان ندارد که بگوییم مقصود از آن دو مرد مذکور در این مکاتبه بالا همان ابوبکر و عمر هستند، مگر اینکه بر الفاظ حدیث، چیزی بار کنیم که از آن فهمیده نمی‌شود؛ زیرا ممکن نیست که مراد از «مال» خلافت باشد؛ چون حدیث تصریح می‌کند که صاحب مال، آن را بر فقرا و مساکین انفاق می‌کرده، حال آنکه از خلافت، چیزی بر فقیر یا مسکین انفاق نمی‌گردد.

علاوه بر این، آیا ابوبکر و عمر، خلافت را بر دوش علی علیه السلام نهاده‌اند تا

آن را به منزل آنها برساند تا به دلخواه
آن را انفاق کنند؟!!

از پاسخ امام علیه السلام درباره آن دو
مرد، که از حالشان سؤال شده بود و امام
فرمود: آنان نفاق ورزیدند، این مطلب
ظاهر می‌شود که مسلمانان از دست و زبان
هر که در امان نباشند، مسلمان نیست و
تظاهر به اسلام اگر به همراه عمل نباشد،
نوعی نفاق خواهد بود.

در نتیجه، تحریفی که جزایری در این
حدیث به کار برده، به روشنی گویای آن
است که وی حدیث روشنی، که بتواند دلیل
بر حقیقت هفتم باشد، پیدا نکرده است و
این گفته او، که احادیث بی‌شماری در کتب
شیعه درباره تکفیر ابوبکر و عمر آمده،
درست نیست.

البته در بعضی از کتاب‌های شیعه،
احادیثی وجود دارد که ظاهر آنها خدشه و
طعنه وارد کردن بر برخی از اصحاب پیامبر
(ص) است؛ ولی این احادیث حتی در صورت

فهرست مطالب

2	مقدمه
3	تهمت
4	نقد و بررسی مقدمه کتاب
5	پاسخ به گفته‌های جزایری: .
7	جایگاه کتاب کافی نزد شیعه و ویژگی‌های آن
7	
8	ستایش علما از کتاب کافی
9	۶. ملا محمدباقر مجلسی می‌گوید: .
10	دلایل شهرت و جایگاه بلند کتاب کافی
12	احادیث صحیح و ضعیف در کتاب کافی
13	سیدمحمد مجاهد (متوفای ۱۲۴۲ هـ. ق) می‌گوید: .
13	سیدهاشم معروف می‌گوید: .
17	عدم اثبات مذهب، با استناد به احادیث کتاب کافی
20	نتیجه‌گیری
23	کشف حقیقت اول
23	حقیقت اول: .
24	پاسخ به ابوبکر جزایری
25	بررسی سند حدیث
26	حدیث دوم
27	بررسی سند حدیث
28	محقق مامقانی می‌گوید: .
30	استدلال جزایری بر بی‌نیاز بودن شیعه از قرآن به وسیله این دو حدیث
31	پاسخ حدیث اول
36	پاسخ حدیث دوم
40	۲. شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء (ره) می‌گوید: .
45	کشف حقیقت دوم
47	حدیث دوم
49	اشکال جزایری در دلالت این دو حدیث
50	معنای اول
51	معنای دوم

لوازم مترتب بر این دو حدیث از منظر	
جزایری.....	52
لازم دوم: دروغگوشمردن حافظان قرآن.....	54
لازم سوم: گمراه دانستن همه مسلمانان، غیر	
از شیعه.....	55
لازم چهارم: تکذیب خداوند متعال.....	57
,حقیقت سوم:	80
اشاره.....	80
حدیث اول.....	80
حدیث دوم.....	80
پاسخ حدیث دوم.....	81
پاسخ لازمه اول.....	83
حقیقت چهارم:	106
اشاره.....	106
شبهه.....	112
پاسخ شبهه.....	112
شبهه.....	131
پاسخ شبهه.....	131
کشف حقیقت پنجم.....	145
کشف حقیقت ششم.....	166
1-صلوات بر آنها.....	177
3-حُرمت صدقه بر آنها.....	178
کشف حقیقت هفتم.....	189
عقیده شیعه امامیه درباره صحابه.....	190
گروه سوم:	191
فهرست مطالب.....	204